

صبر کلید حل مشکلات



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از بزرگترین فضیلت ها داشتن صبر است. که در قران در بیش از هفتاد ایه به صبر اشاره و یا توصیه شده است. و خداوند اعلام کرده افراد صبور را دوست دارد. صبر انواعی دارد.

انواع صبر

1- پایداری در مقابل دشمن {استقامت}

2- راضی شدن به روزی کم {قناعت}

3- کنترل خشم و غضب {حلم و بردباری}

4- گناه نکردن {تقوا}

5- تحمل مشکلات {مجاهدت}

6- انجام دستورات دینی {عبادت}

7- کنترل شهوات {پاکدامنی}

8- صبر در مقابل انتقام {عفو و بخشش}

و..... که مهم ترین انواع صبر سه نوع است صبر در برابر گناه. صبر در مصیبتها و مشکلات. صبر در اطاعت الهی.

امید است مطالب این کتاب برای خوانندگان محترم مفید واقع گردد.

زمستان 1401. کرمانشاه

اهمیت صبر

از خصوصیات آنکه اگر انسان آن را داشته باشد، مصیبتها و سختی ها را برای انسان آسان می نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می شود که سنگینترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت برطرف می سازد و در یک جامعه مشکل دار، کلید همه خوشبختی ها به شمار می آید.

قرآن کریم در بیشتر از 70 آیه از صبر و صابران یاد کرده که از جمله آنها آیه سوره والعصر است که می فرماید:
(بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر))
قسم به عصر که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند.
و یا در آیه دیگر می فرماید:

((و بشر الصابرين الذين اذاصابتهم مصيبة قالو : انالله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئك هم المهتدون)) بقره 15

بشارت بده صابران را آنانکه هرگاه مصیبتی می بینند می گویند انالله وانا اليه راجعون ایشان که خداوند بر آنها صلوات و رحمه می فرستد و اینها هستند هدایت شده گان.

پیامبر فرمود:

((الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر))

ایمان دو نیمه دارد نیمی صبر و نیمی شکر است.

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند که داشتن صبر در این مواقع، صبر یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن.

صبر توصیه همه پیامبران و رهبران حقیقت به جانشینان است.

امام پنجم (ع) می فرماید: زمانیکه لحظه وفات پدرم فرا رسید مرا به سینه خود چسبانیده فرمود:

وصیت می کنم به تو به آنچه که پدرم در حین وفاتش به من وصیت کرد و او هم به آنچه پدرش حسین وصیت کرد که ای فرزند صبر بر حق کن اگر چه تلخ باشد.

شاعر می گوید:

(سأصبر حبی يعلم الصبر اننی صبرت علی شئ امر من الصبر)

آنچنان صبر می کنم تا صبر بداند که من صبر نمودم بر چیزیکه از صبر تلخ تر بوده است.

بیشتر خصلتهای خوب در نتیجه صبر کردن بدست می آید. مثلاً پاکدامنی با صبر در مقابل شهوت بدست می آید. یا قناعت بر اثر صبر بر روزی کم حاصل می شود. یا حلم و بردباری بر اثر صبر بر خشم و غضب بدست می آید یا استقامت بر اثر صبر بر سختیهای جهاد در راه خدا حاصل می شود. خلاصه اکثر خصلتهای خوب مربوط به صبر است همانطوریکه معصومین فرمودند نصف ایمان صبر است

1- پایداری در مقابل دشمن {استقامت}

یکی از مهمترین رموز پیروزی در میدان های جنگ، مقاومت و پایداری است. و این رمز آنچنان مهم است که گاهی یک عده کم توانسته اند با این رمز، بر لشگرهای زیاد و جنگجویان قوی پیروز بشوند. همانند جنگهای صدر اسلام و جنگ هشت ساله عراق علیه ایران.

کم من فئه قليلة غلبت فئه كثيرة باذن الله
و یا ایه شریفه:

یاایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئه فائبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون {انفال 45}

استقامت و ثابت قدمی همراه با یاد خدا، از رموز پیروزی مؤمنین است.

تاریخ اسلام پر از استقامت دلاورمردان در جنگهای بدر و حنین و خندق و خیبر است. که با جمعیت کمی در مقابل دشمنان فراوانی به پیروزی می رسیدند.

مسلمانانی که استقامت را از رسول خدا یاد گرفته بودند کارشان به جایی رسید که شاهزادگان بزرگ جهان را به بردگی خود در آوردند و پای بر فرق فرقدان نهادند، و کشورهای بزرگ ایران و روم را تحت تسخیر خود درآوردند درحالی که از نظر تعداد و امکانات در حد دشمن نبودند.

چه کسانی در بهشت را می کوبند؟

در روایت شریف آورده است: در قیامت دسته ای از مردم در بهشت را می کوبند، به آنها گفته می شود: کیستید؟ گویند: ما کسانی هستیم که در دین خدا استقامت ورزیدیم؛ فرمان خدا را اطاعت کردیم و از نافرمانی خدا هر چند مخالف خواسته ما بود، دوری کردیم، در این هنگام از طرف حضرت باری تعالی خطاب می رسد: راست می گویند، آنها را داخل بهشت کنید. خدای تعالی پاداش نامحدود به کسانی که در راه حق استقامت کردند، عنایت خواهد کرد.

استقامت عبدالله بن مسعود

او ششمین شخصی بود که مسلمان شد و یکی از مسلمانان ثابت قدم و دانشمند گردید. عبدالله نزد پیامبر قرآن را می آموخت و یکی از نویسندگان وحی بود.

روزی عده‌ای از مسلمانان دور هم جمع شده بودند که صحبت از این‌بمیان آمد که تابحال غیر از پیامبرص، کسی جرعت تلاوت قرآن با صدای بلند در بین مشرکین را پیدا نکرده است. عبدالله اعلام آمادگی کرد تا این کار را انجام دهد! مسلمانان به او گفتند: تو عشیره‌ای نداری تا از تو دفاع کنند. بگذار کسی این کار را بکند که در صورت خطر، از او حمایت شود. عبدالله گفت: من می‌روم و پشتیبان من خداست!

فردای آن روز در حالی که سران مشرکین در کنار کعبه بودند، عبدالله آمد و در کنار مقام ابراهیم و در مقابل مشرکین، با صدای بلند مشغول تلاوت آیات قرآن شد! «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ...» مشرکین با شنیدن آیات قرآن، از اینکه جوانی مانند عبدالله این چنین جرعت پیدا کرده، خشمگین شدند و بطرف او هجوم آوردند و او را که همچنان و بدون ترس، مشغول تلاوت بود، زیر ضربات خود گرفتند! اما عبدالله که جوانی لاغر و کوتاه اندام بود، دست برنداشت و بقدر لازم قرآن خواند. سپس خود را نجات داد و نزد مسلمانان بازگشت. وقتی مسلمانان او را با صورتی مجروح دیدند، گفتند: ما از همین می‌ترسیدیم! عبدالله گفت: نه، چیز مهمی نیست! اگر بخواهید فردا نیز برای تلاوت می‌روم! مسلمانان گفتند: نه! کافی است. آنچه آنهانی خواستند را بگوش آنان رساندی!

آری هیچ کس به موفقیت نرسید مگر بواسطه استقامت و صبر و بر تلخیها و شداید که بعد از سختی، آسانی است. یکی از راههای آزمایش استقامت، مسئله شرکت در جهاد در راه خداوند است.

جهاد در راه خدا با استقامت رابطه مستقیمی دارد. لذا خداوند در حداقل 17 سوره قرآن کریم، و قریب 400 آیه درباره ارزش و جایگاه جهاد فرمانهایی صادر فرموده است.

یکی از دلایل واجب شدن جهاد در اسلام، آزمایش مؤمنان است که چقدر در دینشان استقامت دارند.

درس «صبر و پایداری» از درسهای مهم جهاد است:

«الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» بقره 177

آنانکه در سختی‌ها و ناراحتی‌ها و در جنگ صبور هستند راستگو بوده و باتقوا می‌باشند.

صبر در جهاد باعث می‌شود که هر یک مسلمان برابر ده کافر و با تخفیف برابر دو کافر قرار گیرد و پیروز

شود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ

يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. إِنْ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ إِنْ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ

يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» انفال 65

ای پیامبر! مؤمنین را بر جهاد تحریک کن که اگر شما بیست تن صبور باشید بر دویست تن و اگر صد تن باشید، بر هزار کافر پیروز می شوید. زیرا کافران درک ندارند. الان خدا به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف است پس اگر شما صد نفر صابر باشید بر دویست کافر و اگر هزار نفر صابر باشید بر دوهزار کافر غلبه می یابید به اذن خدا و خدا با صابران است.

اسلام برای مجاهدان در راه خدا، مقام بالایی در نظر گرفته است:

«لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله

المجاهدین علی القاعدین اجرأ عظیماً درجات منه و مغفرة و رحمة و كان الله غفوراً رحیماً» نساء 96

یعنی مؤمنین جهاد نکرده جز بیماران با آنانکه با مال و جانشان جهاد کرده برابر نیستند. خدا کسانی را که با مال و جانشان جهاد می کنند برتری و رتبه داده است. پاداش بزرگی که عبارتست از درجات بالا و آمرزش و رحمت و خدا آمرزنده مهربان است.

اسلحه مجاهد هم مورد توجه اسلام قرار دارد و ارزشمند است:

رسول خدا (ص): «الخير کله فی السیف و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید

الجنة والنار»

یعنی همه در اسلحه است و زیر سایه اسلحه است و جز اسلحه چیز دیگری نمی تواند مردم را برپا نگه دارد و اسلحه ها کلیدهای بهشت و جهنم هستند. {میزان الحکمه}

عثمان بن مظعون به رسول خدا (ص) گفت دوست دارم به جهانگردی یا کوه نشینی بروم. فرمود: ای

عثمان! این کار را نکن که سیاحت و جهانگردی امت من سفر جنگی و جهاد است.

کسانی که در جهاد کشته می شوند با کشته شدگان جنگهای دیگر فرق دارند:

«و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون. فرحين بما آتاهم الله من فضله و

یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون.» آل عمران 170

کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید. حقیقتاً آنان زنده اند

و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. دلشاد از نعمتهای خدا و زبان گشوده به مژده کسانی که هنوز شهید نشده اند که ترسی بر اینان و اندوهی بر آنها نخواهد بود.

رسول خدا (ص) خود از آرزوی شهادت این چنین خبر داد: سوگند به آنکه جانم در دست اوست که

دوست می دارم در راه خدا کشته شوم بعد زنده شوم و دوباره کشته شوم بعد زنده شوم و دگر بار کشته شوم.

جهاد همگانی است و حتی زنان باید به جهاد شرکت داشته باشند که ابتدا از آنان در پرستاری و سقایی و تدارکات استفاده می شود ولی اگر نیروی مردان کافی نبود زنان هم باید سلاح بگیرند و دفاع و جهاد نمایند.

دلاوریهای جعفر طیار

جعفر فرماندهی لشکر اسلام در جنگ موته را به عهده گرفت. وقتی لشکر سه هزار نفره مسلمین با لشکر صد هزار نفره روم مواجه شد، او همراه با رجزهایی که می خواند، حملات جانانه ای به دشمن می نمود و فرماندهی جنگ را به عهده داشت.

بعد از مدتی دشمن او را محاصره کرد. جعفر برای اینکه دشمن از اسبش استفاده کند، ضربتی بر اسبش وارد کرد سپس به دفاع پرداخت. دشمن دست راست او را قطع کرد. او پرچم فرماندهی را به دست چپ گرفت اما دست چپش را نیز قطع کردند او با بازوان قطع شده پرچم را گرفت تا اینکه او را شهید نمودند رسول خدا (ص) فرمود در عوض دستهای قطع شده جعفر، خداوند به او بالهایی در بهشت عطا می کند که به هر کجا بخواهد پرواز کند. پس جعفر به جعفر طیار یعنی جعفر پرواز کننده معروف شد.

استقامت خباب الارت

وقتی خباب مسلمان شد، اربابش که زنی مشرک بود او را شکنجه می کرد و دستور می داد تا آهنی را گداخته و بر روی سرش قرار دهند. روزی خباب از این شکنجه اربابش به رسول خدا (ص) شکایت کرد. حضرت برایش دعا نمود. اتفاقاً آن زن سردرد شدیدی پیدا کرد بطوری که از شدت درد زوزه می کشید. به او گفتند اگر بخواهی خوب شوی باید سرت را با آهن داغ گرم کنند! او هم به خباب می گفت تا آهن گداخته بر سرش بگذارد. پسر خباب از شیعیان علی بن ابیطالب (ع) بود. روزی عده ای از خوارج راه بر او گرفتند و با او درباره علی بن ابیطالب (ع) نزاع کردند و چون استقامت او را در ولایت علی بن ابیطالب (ع) دیدند، او را در حالی که قرآنی به گردن آویخته بود کنار نهر بردند و سر بریدند. سپس شکم زنش را که حامله بود پاره کردند و کودکش را کشتند و چند زن دیگر را کشتند.

این افسر شجاع اسلام باعث حیرت رومیان شد!

عبدالله بن حذافه از مسلمانان پیشتاز بوده که به حبشه هم مهاجرت نمود. در جنگی اسیر رومیان شد. ابتدا به او پیشنهاد مسیحی شدن دادند. ولی او قبول ننمود. دیگ بزرگی از روغن زیتون را به جوش آورده و یکی از اسیران

را آورده و گفتند یا مسیحی شو یا کشته می شودی. او قبول نمود. او را در دیگ انداختند. چیزی نگذشت که استخوانهایش بر روی روغن نمودار شد.

خواستند عبدالله را در دیگ بیاندازند ناگاه شروع به گریه کرد. فرمادنه شان گفت از ترس می گرید. او را برگردانید. عبدالله گفت شما خیال کردید از ترس می گریم. نه من از این ناراحتم که چرا فقط یک جان دارم تا در راه اسلام تقدیم کنم. ای کاش به تعداد موهای بدنم جان داشتم تا به عدد جانهایم کشته می شدم. فرمانده گفت بیا سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم. عبدالله قبول نمود. گفت بیا مسیحی شو تا دخترم را بتو داده و تو را فرمانده نمایم. عبدالله قبول نکرد. گفت اگر سر مرا ببوسی هشتاد اسیر مسلمان را آزاد می کنم. عبدالله گفت اینک که بواسطه بوسیدن من اینها آزادمی شوند حاضر م. او پیش رفت و سر فرمانده را بوسید و باتفاق هشتاد نفر آزاد شد. وقتی به مدینه برگشت، عمر پیش رفته و سر او را بوسید.

اصحاب رسول خدا (ص) به شوخی به او می گفتند سر کافری را بوسیدی خداهم در مقابل هشتاد نفر از مسلمین را آزاد فرمود. {خویشا و بدیها}

دلاوری عبدالله بن رواحه

او یکی از فرماندهان جنگ مته بود. بعد از شهادت جعفر بن ابیطالب و زید بن حارثه او در حالی که سه روز به گرسنگی بسر برده بود

پرچم را به دست گرفت. پس عمویش مقداری گوشت به او داد. همینکه به دهان گذاشت به یاد شهادت جعفر افتاد، گوشت را بیرون انداخت و گفت: ای نفس! بعد از جعفر هنوز زنده هستی؟ سپس مشغول جهاد شد. در گیاره دار جنگ ضربتی بر یک انگشتش وارد شد. از اسب پیاده شد و انگشت را زیر پا نهاده تا جدا گردید. سپس به خود گفت: ای نفس! زن را طلاق دادم. غلامان را آزاد کردم. باغ و بوستان را به رسول خدا (ص) بخشیدم. اینک در این جهان چیزی نداری پس چرا از شهادت گریزانی؟ دل بر شهادت نهاد و با قلبی آکنده از ایمان به کفار حمله نمود. بالاخره از اسب پیاده شد و شروع به نبرد کرد و آنقدر دلاوری نمود تا شهید شد.

اینها افرادی بودند که جان خدا را در راه خدا فروختند و با مجاهدت خود، بهشت را برای خود خریدند.

اما عده ای دیگر بودند و هستند که از میدان جهاد سرافراز بیرون نیامدند و به بهانه های واهی از جهاد فرار می کردند بطوری که خداوند در مذمت آنها می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحوه الدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الاقلیل. {توبه 38}

ای مؤمنین! شما راجه شده؟ وقتی به شما میگویند در راه خدا جهاد کنید، به زمین می چسبید! آیا دنیا را بر آخرت ترجیح می دهید؟ کالای دنیا در مقابل آخرت خیلی کم است. انسان عاقل کالای کم دنیا را بر نعمتهای بی حد و حصر آخرت، ترجیح نمی دهد. بهشتی که درباره آن آمده است:

رسول خدا (ص): یک وجب از خاک بهشت، از دنیا و آنچه در دنیا است، بهتر می باشد.

یکصد هزار طعم

رسول خدا (ص): هر یک از میوه های بهشتی، یکصد هزار طعم دارد همچنین فرمود: در عالم رویا عموم حمزه را دیدم که طبقی انگور در مقابلش بود. ناگاه به خرما تبدیل شد.

بوی بهشت

ابابصیر می گوید: به امام صادق (ع)، عرض کردم که: مرا ترغیب و تشویق بفرمائید! فرمود: ای ابا محمد! بوی بهشت از مسیر هزار سال بمشام می رسد. کسیکه پایین ترین درجه اهل بهشت را دارا است، اگر همه انس و جن، مهمان او شوند، برای آنها غذا و آشامیدنی دارد و چیزی کم نمی آورد. ساده ترین نعمتها برای یک فرد بهشتی، آنستکه به او سه باغ می دهند. وقتی به باغ اول می رود، تا چشم کار می کند، حورالعین و خادم و نهرها و میوه ها را می بیند و خدا را بخاطر این نعمتها شکر می کند. در این موقع به او گفته می شود، سرت را بلند کن و به باغ دوم نگاه نما! که در آن نعمتهایی است که در اولی نیست! و...

2- راضی شدن به روزی کم {قناعت}

از صفاتی که سبب موفقیت انسان در زندگی خود مخصوصاً زندگی مادی می شود و از ذلت و خواری و تملق گویی دیگران جلوگیری می نماید قناعت است یعنی اکتفا کردن به ضروریات زندگی و دوری از آرزوهای طول و دراز و رنگارنگ مادی. خداوند در قرآن می فرماید:

((للفقراء الذين احصرو في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الحاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا)) بقره 227

برای بینوایانی که در راه خدا دچار تنگی شده که نمی توانند در زمین مهاجرت کنند و افراد بی اطلاع فکر می نمایند آنان ثروتمند هستند بخاطر عفتی که در صورتشان است و از مردم کمک نخواهند. قال رسول الله (ص):

((عز من قنع و ذل من طمع))

در قناعت عزت و در طمع ذلت است.

عزت ز قناعتست و خواری ز طلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع برنخورد

که آمد برین در که بر سر نخورد.

امام صادق (ع) فرمود: هر که به معاش اندک خدا را ضی گردد خدا هم به عمل اندک او راضی شود.

علی (ع) فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کافیت نباشد.

پیامبر (ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر (ع) است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی. کافیت بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:

((و لا تعجبك اموالهم و لا اولادهم))

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.

و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهره الحیوه الدنیا))

دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا (ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.

سعدی:

آن شنید ستم که در صحرای کور یار سالاری در افتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دار یا قناعت پر کند یا خاک گور

کفاف در زندگی:

از نوفلی نقل شده که امام سجاد (ع) فرمود: رسول خدا (ص) به شتربانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند در پاسخ گفت آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم. آنجناب دعا کردند:

خداوند! مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. از او گذشته در راه ساربان دیگری برخورد لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سیه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر (ص) ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرض کرد فعلاً همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر (ص) دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوند! به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن. همراهان عرض کردند یا رسول الله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعائی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم. فرمود:

((ما قل و کفی خیر مما کثر و الھی اللهم ارزق محمد و آل محمد الکفاف))

چیزی کم ولی کافر باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند.

رسول خدا (ص) توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند بلکه توانگر کسی است که نفسش بی نیاز باشد. و همچنین فرمود: اگر آنچه نزد توست تو را کفایت می کند پس طلب نکن آنچه تو را به طغیان وادار می دارد. در تورات آمده:

در تورا آمده: ای فرزند هر طور می خواهی بکن چون هر نوع عمل می کنی بهمان نحو هم پاداش می بینی هر کس به روزی کم خداوند راضی باشد خداوند هم عمل او را قبول می کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند رنج او را کم می کند و به کسب او برکت می دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج میکند.

از علی (ع) درباره تفسیر آیه :

((فلنحینه حیاة طیه))

بر هر مرد و زنی که شایسته انجام دهند زندگی زیبایی عنایت می کنیم.

سؤال کردند حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است.

نخورد مرد با قناعت غم	گر پر از غم شود همه عالم
پر کند باز هم ز خاک نیاز	خنک آن عاقلی که دیده از

داستانی از مرد فقیر و عمر:

آورده اند که در زمان خلافت عمر جوانی برای نماز به مسجد آمده و چون سلام نماز را می داد فوراً برخاسته می رفت و همیشه به اینصورت نماز می خواند روزی چون سلام نماز را داده و خواست برود عمر بانک بر او زد که چرا ادب نگاه نداشته و بعد از نماز به دعاها و ذکرهای وارد شده نمی پردازی و فوراً بلند شده می روی جوان گریان شده گفت ای پس خطاب بانک بر شکستگان می زنی تو چه می دانی که حال بیچارگان چگونه می گذرد. عمر گفت ای جوان مرا از حال خود خبر ده گفت فقیری ما به آنحال رسیده که من و عیالم یک لباس داریم و هر دو یک پیراهن. اگر او می پوشد من لباس ندارم و اگر من می پوشم او را نیست هر روز بامداد من می پوشم و به مسجد آمده نماز می خوانم و زود می روم و لباس را به او می دهم تا او نماز بخواند. حاضران از حال او بگریه آمدند عمر از بیت المال هشتاد درهم نقره آورد و گفت ای جوان این درهمها را بردار و صرف خود و عیال نما.

چون آن درهمها را برداشت بمنزل رفت حال را به زنش گفت. زن گفت: ای بی همت چرا حال خود با عمر گفתי و سر ما را آشکار کردی و درویشی بمال دنیا بفروختی و عزت و جلال حق تعالی که اگر این پول را پس ندهی یک روز دیگر با تو نباشم من سختی دنیا را به این خاطر اختیار کردم که بدولت قبول آخرت باز نمانم.

جوان رفت و پولها را پس داد و برگشت موقع شب عیالش برخاست و رکعتی چند نماز گذارد و به شوهرش گفت: برخیز و وضو بگیر سپس زن به شوهرش گفت ای مرد مرا با فقری خود خوش بود و تا الان هیچکس از حال ما آگاه نبود اکنون چون آشکار شد من پیش از این دنیا و زندگی کردن نمی خواهم از خدا میخواهم که روح مرا قبض کند تو نیز موافقت می کنی گفت: می کنم. پس هر دو به سجده افتادند و ساعتی با حق در مناجات بودند پس جان به حق تسلیم کردند.

عدی بن حاتم حضرت علی(ع) را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفت ای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد. علی (ع)

گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.

طمع در تضاد با قناعت

علی (ع) درباره این صفت رذیله می فرماید: طمع راهی است که بازگشت ندارد و ضامنی است بی وفا چه بسا نوشنده ای که قبل از سیر آب شدن لویش را گرفته است. هر چیزی که عظمت آن زیادتر باشد و برای بدست آوردن آن بیشتر مبارزه شود برای از دست رفتنش مصیبت شدیدتر است.

نتیجه حرص و دنیا طلبی :

آمده است که حضرت عیسی (ع) به همراه مری سیاحت می کرد پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند. بدهکده ای رسیدند . عیسی به آن مرد گفت برو نانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد. آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت. مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی پایان پذیرد چون کمی طول کشید یک گرده را خورد. حضرت عیسی آمده پرسید گرده سوم چه شد گفت همین دو گرده بود. پس از آن مقداری دیگری راه پیموده به دسته آهوئی برخوردند حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند و آنرا ذبح کرده و پخته خوردند بعد از خوردن حضرت عیسی فرمود:

قم باذن الله آهو حرکت کرده و زنده شد آن مرد تعجب کرده زبان بکلمه سبحان الله جاری کرد. عیسی گفت تو را سوگند می دهم بحق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود. دو مرتبه براه افتاد نزدیک دهکده بزرگی رسیدند در آنجا سه خشت طلا افتاده بود رفیق عیسی گفت اینجا ثروت و مال زیادی است آنجناب فرمود: آری یک خشت از تو و یکی از آن من و خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته . مرد حریص گفت من نان سوم را خوردم عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد آن مرد کنار خشتها نشسته و بفکر برداشتن و بردن آنها بود. سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشته یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند تا بخورد.

شخصیکه برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا آندو پس از خوردن بمیرند. دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند. هنگامیکه آن مرد نان را آورد آندو نفر او را کشته و خود با خاطری آسوده بخوردن نانها مشغول شدند چیزی نگذشت که آنها هم برفیق خود ملحق گشتند . حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید گفت اینجور دنیا با اهلش معامله می نماید.

امام ششم فرمود: اگر رزق را خدا قسمت بندی کرده پس حرص برای چیست؟
پیامبر فرمود:

((عز من قنع و ذل من طمع))

کسیکه قناعت داشت عزیز بوده و هر که طمع کرد ذلیل می شود.

عزت زقناعتست و خواری زطلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع بر نخورد

که آمد برین در که سر نخورد

امام ششم فرمود: زمانیکه حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت تو از همه بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز بتو بیاموزم ، پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد.

هفت آفت حرص:

پیامبر (ص) فرمود: آدم حریص بین 7 آفت گرفتار است فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی شود مگر هنگام مرگ و البته د راحتی نیز در سخت برین حالت است. و ترس که عاقبت از آنچه که می ترسد در او می افتد و غمی که زندگی را بر او تلخ می کند و برای او فایده ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد.

امام پنجم (ع) سؤال شد ذلالتین دلت ها چیست؟ فرمود حرص بر دنیا.

و همچنین فرمود: کسیکه پیش ثروتمندی رفته و برای ثروتش برای او تواضع کند دو ثلث دینش رفته است.

برتری تحمل گرسنگی، از ذلت در برابر دیگران:

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراه فرستادند چون خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تندی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرض کردم بلی . فرمود:

بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرض کردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم. بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

علی (ع) فرمود: گرسنگی بهتر از ذلت خضوع در مقابل دیگران است.

و باز فرمود: ذلت و پستی و شقاوت در طمع و حرص است.

و از امام یازدهم روایت است که فرمود: کسیکه از روی مردم خجالت نمی کشد از خدا هم حیا نمی کند.

در وسط سفر باز گشت

هنگامیکه عبدالله بن عامر والی عراق گردید دو نفر که سابقه رفاقت با او داشتند یکی از انصار و دیگر ثقفی برای استفاده از مقام و موقعیت او بسویش حرکت کردند. در بین راه مرد انصاری از مسافرت منصرف شد و بمحل خود بازگشت و گفت کسیکه عبدالله بن عامر را والی عراق کرده توانا است بمن هم روزی عنایت کند.

مرد ثقفی بعراق آمد عبدالله بن عامر احوال رفیق انصاری را از او پرسید ثقفی گفت او از بین راه بازگشت. عبدالله دستور داد بمرد ثقفی از این پیش آمد تعجب کرده شعری به این مضمون سرود. قسم بخدا حرص و آز شخص حریص فایده ای در زیاد کردن روزی ندارد و نه قناعت مرد پارسا ضرر بروزی می رساند.

چرا به احمق روزی داده می شود؟

خداوند به حضرت موسی (ع) وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق را روزی می دهم عرض کرد نه فرمود تا عاقل بداند که طلب رزق به حيله و زرنگی نیست.

علت توبه ابراهیم ادهم:

در سبب توبه ابراهیم ادهم بعضی می گویند: روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته کهنه انبانی با خود دارد یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بروی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت هر گاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی آرامش پیدا نماید من این پیریه های مادی را برای چه می خواهم که جز درد و رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه ای ندارد. پس با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از باغ خارج شد.

به حمام راهش ندادند!

نقل کرده اند. روزی خواست داخل حمامی شود صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است اجازه ورود به حمام نداد ابراهیم گفت بسیار در شگفتم کسی را که بدون پول بحمامی راه ندهند چگونه عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند.

آدمی از دنیا سیر نمی شود!

پیامبر (ص) فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است.

3- کنترل خشم و غضب {حلم و بردباری}

از خلق و خوی خوبان و نیکان حلم داشتن و بردباری کردن است. قرآن می فرماید:

((و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما)) فرقان 62

افراد مؤمن کسانی هستند که هر گاه افراد جاهل با آنان تکلم نمایند سلام کرده و اعتنایی نیم نمایند.

از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست:

حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گز به غضب نیاید.

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن شخص را شرمند و پشیمان نمود.

شاعر گوید:

بردباری خزینه خرد است

هر که را حلم نیست دیو و دد است

دیو بند است اگر دانی

عضب از دست اوست زندانی

یا

سبب تقرب و جمال آمد حلم سرمایه کمال آمد

مومیائی هر شکسته دلست حلم شادی فزای هم خجلست

داستانی زیبا از یک پیامبر (ص):

در روایت است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی

که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرینتر و گواراتر است بعد به او فهماندند که این کوه خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می شود.

سؤال انوشیروان

انوشیروان از بزرگمهر پرسید: که حلم چیست. گفت: نمک خوان طعام است چه حروف آنرا چون برگردانند ملح میشود. چنانکه هیچ طعامی بدون نمک مزه ندهد هیچ اخلاقی بی حلم جمال ننماید انوشیروان گفت: علامت حلم کدام است گفت: حلم را سه نشانه است یکی آنکه اگر ترش روئی سخت گو با او سخن تلخ در میان آرد او در برابر آن جواب شیرین بر زبان راند و اگر بفعل و کاری نیز او را برنجاند در جواب آن با او احسان نماید.

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجزا شدت جگر بجفا

همچون کان کریم زر بخشش

کم مباح از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

علامت دوم آنست که در عین آنکه آتش خشم زبانه زدن گیرد و صولت غضب و سطوت آن به انتها رسد خاموش گردد و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است.

نشانه سوم فرو خوردن خشم است اگر کسی در واقع مستحق عقوبت باشد.

سخت ترین چیزها چیست؟

در اخبار آمده است که از حضرت عیسی سؤال کردند که سخت ترین همه چیزها چیست؟ جواب داد که خشم خداوند گفتند

بچه چیز از غضب الهی ایمن میتوان شد. فرمود: که به ترک غضب خویش. {اخلاق محسنی}

خاکروبه بر سرش ریختند!

بزرگی از کوچه گذشت از پشت بام خانه یا مقداری خاکروبه بر سرش ریختند سربلند کرده و گفت خداوندا ترا سپاس می

گویم که بر سر پرگناهم که سزاوار سنگ است بجایش خاک نرم زیختی.

عصبانیت نوعی از جنون

علی (ع) درباره عصبانیت می فرماید: غضب نوعی از جنون است زیرا آدم غضبناک پشیمان می گردد و اگر پشیمان نشد

دیوانگیش ریشه دار است. و علاوه بر آیات وحی و کلمات ائمه هدی (ع) همه عقلاء عالم اعتقاد دارند که باید غضب و خشم را

کنترل کرد که چه بسا خشم قدرتمندی به نابود کردن مردمان بسیاری منتهی می شود همانطوریکه در تاریخ ایران و جهان نظائر

زیادی می توان شاهد مثال آورد که یک لحظه خشم و غضب باعث از بین رفتن مردمان بسیاری شده است به عنوان مثال خشم آقا

محمد خان قاجار بر مردم کرمان منجر به این شد که دستور داد هزاران جفت چشم از مردم کرمان درآورده و از چشمها تپه ای درست کردند.

سخنی از تورات

از امام پنجم (ع) روایت شده که در تورت آمده است: ای موسی خشم خود را از کسانی که تحت قدرت و اراده تو و زیر دست تو هستند فروگذار تا منم غضبم را از تو باز دارم موسی عرض کرد: خداوندا کدام یک از بندگان در نزد تو عزیز است خدا فرمود: بنده ای که قدرت داشته باشد ولی خطا کار را عفو کند.

چرا علی ع سرش را فوراً نبرید؟

روایت شده که علی (ع) در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند که عمرو آب به صورت مبارک علی (ع) انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد. وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود فرمود ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی هشم نفسانی باشد که باطل است.

حد وسط عصبانیت!

شهید دستغیب می فرماید: خشم حد وسطی در برابر افراط و تفریط دارد. حد وسط خشم که بودنش لازم و ضروری و کمال انسانی در آنست در جایی است که مال یا ناموس یا آبرو یا جاننش یا دینش مورد تهدید قرار گرفت باید بی تفاوت نباشد خشم صحیح اینجاست. مال حلال را که از راه صحیح بدست آمده تا می شود نباید گذاشت آنرا بنا حق بگیرند و غیره و قرآن هم می فرماید: نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید. نه به کسی سیلی بزن نه بگذار بیجا به تو سیلی بزنند. این شعر منسوب به علی (ع) است:

ولقد امر علی الثیم یسبنی

فمضیت ثمه قلت لا یعنینی

بر شخص پستی گذاشتم که مرا دشنام می داد من رد شدم و گفتم مرا اراده نکرده است بمن نبوده است.

موعظه رسول خدا (ص):

روایت است که مردی بنزد رسول خدا (ص) آمده عرض کرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن. آنمرد گفت هیمن مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت ناگاه در میان قومش جنگی پیاپی و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند آنمرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد آنگاه سخن پیامبر (ص) را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خویبهای آن را بشما می پردازم. آن مردم گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برداشتند.

پیامبر (ص) فرمود: آنانکه در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است از همه کس دوراندیش تر است.

و باز فرمود: خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را با آب می توان خاموش کرد وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو بگیرد.

نشستن عصبانیت را کم می کند!

امام پنجم فرمود: مردی که غضبناک شده و راضی نشود پس این سبب داخل شدن در جهنم است و هر که غضبناک شد اگر ایستاده بنشیند تا از او حالت شیطانی زایل گردد و اگر نشسته بایستد و هر مردی که به فامیل خود خشم گیرد بلند شده و دست خود را به دست او بگیرد آرام می شود زیرا رحم باعث از بین رفتن خشم او می شود.
و امام ششم فرمود: کسیکه نتواند غضب و خشمش را کنترل کند مالک عقلش نمی تواند باشد.

4- گناه نکردن {تقوا}

از مهمترین و اصلترین خصوصیات که در کمال انسان و دوری انسان از شیطان نقش مهمی دارد پرهیزکاری است. تقوی که همان پرهیزکاری است در لغت بمعنی دور نگه داشتن خود و در اصطلاح قرآن و احادیث منظور از تقوی دوری از گناه و در نظر داشتن خدا در همه لحظات زندگی می باشد و شخص متقی کسی است که از هر چه خداوند نهی کرده دوری کند و در موقع برخورد با گناه خدا را در نظر گرفته از انجام آن پرهیز نماید و در حقیقت تقوی یک حالت روحانی و معنوی است که حافظ و نگهبان انسان از گناه است.

در قرآن آیات فراوانی درباره تقوی است . در یک جا می فرماید:

((افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیرام من اسس بنیانه علی شفا جرف فانهار به فی نار جهنم)) توبه 9
آیا کسیکه بنیان او بر تقوی و رضایت الهی بنا نهاده شد بهتر است یا کسیکه بنیان او سست و در کنار سیل که زود ویران شده و عاقبت به آتش جهنم می افتد.

و در جای دیگر تقوی مردم را موجب نزول برکات خدا می داند:

((ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض)) اعراف 195
اگر اهل شهرها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می نمودند هر آینه برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم.
و در آیه دیگری می فرماید ((تزدو افان خیر الزاد التقوی)).

توشه برگیرید بدرسیتکه بهترین توشه تقوا است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا زمانیکه خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم خدا برای او بهتر باشد.

شاعر می گوید:

تا بمنزل رسی و شاد شوی	توشه ره بساز از تقوی
گر در این ره بغیر زاد شوی	نبری ره به منزل مقصود

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تفسیر آیه:

((ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب))

کسیکه تقوای الهی داشته باشد خدا برای او راه خروجی از گرفتاری گشوده از جایی که نمی داند برای او روزی می فرستد.
فرمود: منظور راه خروج از مهای دنیا و از سختیهای مرگ و قیامت خداوند او را خارج می کند.

و حضرت علی (علیه السلام) در تفسیر آیه مذکور فرمود: منظور از خروج یعنی خداوند او را از تاریکی فتنه ها نجات می دهد و در فتنه ها گرفتار نمی شود.

عرفی گفته است: جامع همه خیرات تقوی است.

یکی از عرفا پنجاه سال از عمرش گذشته بود روزی حساب کرد که اگر از 15 سالگی حداقل روزی یک گناه صغیره مرتکب شده باشد الان در نامه عملش 12600 گناه دارد و به خوبی خطاب کرد که با این گناهان چگونه با خدا ملاقات نماید پس ناله ای کرد و از دنیا رفت.

بزرگان گفته اند: متقی کسی است که همچون محرم باشد در حرم یعنی لجام بر سر نفس سرکش کرده باشد و از حرام و شبهه و ریا احرام گرفته و این چنین کسی را ورع نیز گویند و سید همه عملها ورع است. تقوی شرف مرد بود در دو جهان

بی زهد و ورع کجا رسد کس بجنان

تقوی حقیقی یکی بر اثر دوری از موجبات گناه مثل پیشگیری در بهداشت و یکی هم بر اثر ممارست در روح و نفس نیرویی بوجود می آورد که به او مصونیت دهد و نمی گذارد دچار معصیت شود.

ارزش جهاد با نفس:

در روایت است که چون عده ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به استقبال آنان بیرونه رفته بود پس زمانیکه حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود: مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند.

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) اگر این جنگ با این شدت و سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود:

جهاد اکبر مبارزه با نفس اماره و وسوسه های شیطان است که اگر در این وادی پیروز شود جهاد بزرگتر را انجام داده است. درباره ابن سیرین که چگونه به علم تعبیر خواب دست پیدا کرد نوشته اند:

ابن سیرین در جوانی شاگرد بزاز بود روزی زن جوانی به مغازه او آمد و چون ابن سیرین را دید دوست و عاشق او شد لذا مقداری پارچه خرید و از ابن سیرین خواهش کرد کخ آنها را به منزل او بیاورد پس زمانیکه ابن سیرین آنها را بدر منزل او آورد آن زن خواهش کرد کخ پارچه ها را در داهل منزل بگذارد و لی همینکه ابن سیرین وارد منزل شد آن زن درب منزل را بروی او بست و گفت باید مرا حاصل نمایی ابن سیرین بسیار او را نصیحت نمود ولی فایده ای نبخشید پس به فکر راه نجاتی افتاد لذا به زن گفت من حاضر هستم تو را به مراد برسانم ولی اول باید به مستراح بروم پس وارد مستراح شد و مقداری از کثافات و نجاسات آنجا را به سر و روی خود مالید و بیرون نمود و خداوند بواسطه این مبارزه با نفس به او علم تعبیر خواب عطا فرمود.

هشدار امام کاظم (ع) به گنهکاران:

از زندگی امام هفتم شیعیان داستانی منقولست بشرح زیر:

روزی امام موسی کاظم (علیه السلام) از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

و حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود. صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه).

برخورد خشن امام صادق (ع):

منصور دوانیقی هر چندی یکبار به بهانه های مختلف امام صادق را از مدینه به عراق می طلبید و تحت نظر قرار می داد و گاهی مدت زیادی امام را از بازگشت به حجاز مانع می شد. در یکی از اوقات که امام در عراق بود یکی از سران سپاه منصور پسر خود را ختنه کرده عده زیادی را دعوت نمود و ولیمه مفصلی داد اعیان و اشراف و رجال همه حاضر بودند از جمله کسانی که در آن ولیمه دعوت شده بودند امام صادق (علیه السلام) بود. سفره حاضر شد و مدعوین سر سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند در این بین یکی از مدوین آب خواست به بهانه آب قدحی از شراب به دستش دادند قدح که به دست او داده شد فوراً امام صادق (علیه السلام) نیمه کاره از سر سفره حرکت کرد و بیرون رفت. خواستند امام را مجدداً برگردانند برنگشت فرمود: رسول خدا فرموده است هر کس بر سر سفره ای بنشیند که در آنجا شراب است لعنت خدا بر او است.

امام باقر (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: برای اهل تقوی و پرهیزکاران نشانه هائست که به آنها شناخته می شوند راستگوئی، رد امانت، وفای به عهد، کم فخر کردن و کم بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی با زنان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزیدن، پیروی از دانش در آنچه که انسان را به خدا نزدیک می کند خوشا بحال اینان.

یکی از راههای رسیدن به تقوی محاسبه نفس است.

ذلیل ترین مردم!

در مقابل پرهیز کاران و متقین اشخاص فراوانی هستند که اراده کنترل غرائز و شهوات نفسانی خود را ندارند و در چند روزه عمر خود مهار نفس اماره را رها کرده و می گذارند هر جا که می خواهد قدم بگذارد که این دسته ذلیل ترین مردم هستند زیرا شرافت انسانیت را در راه لذات نامشروع زود گذر فدا می نمایند.

قرآن می فرماید:

((قل هل ننبئکم بالا خسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفرو بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فال نقیم لهم یوم القیامة)) کهف 102

بگو ای رسول آیا آگاه نکنم شما را به اینکه چه کسانی بیشترین خسارات را از جهت اعمالشان دارند آنانی که منحرف شده کوششان در راه زندگی دنیا و فکر می کنند که آنها خوب اعمالی دارند آنان کسانی هستند که به آیات الهی و روز قیامت کافر شده پس اعمالشان نابود و هیچ ارزشی در روز جزا برای اعمالشان نیست.

علی (ع) میفرماید:

((من ترک الشهوات کان حرا))

کسیکه شهوات را ترک کند آزاد مرد است.

امام ششم فرمود (ع) پرهیز کنید از هوای نفسستان همانطوریکه از دشمنانتان حذر می کنید زیرا برای مرد چیزی دشمنتر از پیروی از هوای نفسانی و گفتار بیهوده درباره دیگران نیست.

همچنین حضرت فرمود: کسیکه مالک نفسش باشد و او را کنترل کند در هنگامیکه به حرام رغبت می کند و از واجب فرار می کند و چیز نامشروع از خوراکی می خواهد و زمانیکه غضبناک است و مانیکه راضی است خداوند بدنش را بر آتش حرام می کند.

همچنین فرمود:

((من احب المکارم اجتنب المحارم))

کسیکه کرامتها را دوست دارد از حرام چشم پوشی کند.

امام صادق (ع) فرمود: شیطان نمی تواند بنده ای را وسوسه کند مگر اینکه ابتدا یاد خدا را از او می برد و او را نسبت به دستور خدا سست می نماید و او را به محرمات وارد کرده و اینکه خدا بر اسرار او مطلع است را از یاد او می برد.

علی (ع) فرمود: مقهور کنید این نفوس سرکش را که خود سر و بی قیدند و اگر از خواسته های آنها پیروی نمائید شما را در پرتگاه می افکند.

در طول تاریخ جهان همواره افرادی بوده اند که با علت پیروی از هوای نفسانی دچار انحراف شده و باعث بدبختی خود در ابتدا و انحراف و فساد بسیاری از افراد بشر شده اند.

پیروی از هوای نفسانی افراد در ابعاد مختلف مثل ریاست طلبی و قدرت طلبی و رفاه طلبی و شکمبارگی و شهوات جنسی و غیره ظاهر شده است. امثال نمرود و فرعون و بخت النصر و چنگیز و تیمور و یزید و بسیاری از افراد مشهور در خونخوارگی و

استثمار افراد بشر کسانی بودند که در زندگی خود اراده لازم جهت کنترل غرائز سرکش خود نداشتند لذا باعث شدند که عمری را در غارت مردم محروم و مظلوم سپری و سپس با پرونده سنگینی از اعمال ضد بشری از این جهان رخت ببندند. به نمونه ای از این اشخاص اشاره می شود.

عاقبت نافر جام عمر سعد:

عمر سعد از کسانی بود که می گفتند در کودکی با امام حسین (ع) هم محله بودند و با هم بزرگ شدند و پدرش نیز سعدابن و قاص از سرداران سپاه اسلام بود و هیچکس حتی خود او فکر نمی کردند که روزی به جنگ فرزند پیامبر (ص) و امام برحق امام حسین (ع) برود و لی بدلیل غلبه هوی نفس بر عقل او نتوانست از ملک ری بگذرد و بخاطر حکمرانی بر قسمت کوچکی از این دنیا دست خود را به خون شریقتترین انسان با اصحابش آغشته نمود. علی (ع) می فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و اندوه روزگاری بشود.

همچنین می فرماید: اگر هوای نفس را فرمانروای خود سازید شما را کور و کر می کند و سرانجام موجب هلاک شما می شود.

هلاکت عابد بر اثر هوا پرستی:

پیامبر (ص) فرمود: چهار چیز است که وارد خانه ای نمی شود الا اینکه آن خانه را خراب کرده و عمر را بی برکت می کند. خیانت ، شراب خواری ، زنا.

علی (ع) فرمود: کسیکه دائما فکرش در گناهان دور می زند عاقبت مرتکب گناه می شود.

امام پنجم فرمود: هیچ نکبتی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می شود.

علی (ع) فرمود: تعجب می کنم از کسیکه می داند عاقبت لذات نامشروع چیست ولی دست نمی کشد.

وسوسه شیطان چند صورت دارد. گاهی شیطان می خواهد جائی در دل باز کند و گاهی وسوسه می کند که گناه کنی و بعد توبه کن و گاهی به دلش می اندازد که این گناه صغیره است و گاهی از راه تهدید و ترساندن که اگر چنین و چنان نکنی چه می شود.

بلعم باعورا یا دانشمند قلابی :

یکی از علما و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل بود. او در عصر حضرت موسی زندگی می کرد.

او نخست در مسیر حق بود و در راه خدا بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات شایانی را انجام داد و به حدیکه در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد و افراد گرفتار و کسانی که با مصائب و سختیهای روزگار دست و پنجه نرم می کردند پیش او می آمدند و از وی درخواست دعا می نمودند. او نیز دعا می کرد و خداوند هم دعایش را مستجاب کرده و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت.

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه شیطان و متابعت از هوی نفس از مسیر حق منحرف شد و در ردیف دنیا پرستان قرار گرفت. از اینرو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید.

از امام هشتم (ع) نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود. از اینجهت دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت. شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سرانجام او را در صف مخالفان حضرت موسی (ع) قرار داد. هنگامیکه فرعون به تعقیب موسی و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا گفت بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خدا بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگاه دارد.

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که بع تعقیب موسی و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خود داری نمود بلعم باعورا الاغ را کتک مفصلی زد تا اینکه خداوند قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا می خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی و گروه مؤمنان نفرین کنی ، بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرف نظر نکرد و دست برداشت و آنقدر آن حیوان را زد تا اینکه آنرا کشت و خداوند متعال اسم اعظم را از او گرفت.

علی (ع) فرمود: کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی غیر تر از مست شدگان شراب به هوش می آیند.

5- تحمل مشکلات و بلاها {مجاهدت}

یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه "انشقاق 6"

ای انسان تو از زمانیکه بدنیا می آئی در رنج و بلا هستی تا از دنیا بروی!

آری انسان همراه با بلا و گرفتاری می باشد. چه کسانی که پولدارند و پیه فقرا و مستمندان. چه قدرتمندان و چه

ضعیفان. هر کسی به یک نحوی برای زندگی کردن باید دست و پنجه نرم کند.

گاهی مریضی. گاهی مصیبت فقدان نزدیکان. گاهی سرما و گاهی گرما. گاهی فقر و گاهی پر خوری. گاهی جنگ و گاهی صلح.

در هر حال در این بلاها، انسانهای مؤمن امتحان می شوند. در صورتی که صبور بودند. بردباری خود را حفظ

نمودند. کینه از برادران خود به دل نگرفتند. در اعتقادات خود شک نمودند و مرتد نشدند. و به خدا پناه

بردند. کارنامه قبولی می گیرند.

البته کفار و مشرکین هم دچار بلا می شوند که این گرفتاری ها برای آنها توبیخ و تنبیه است.

پیامبران و اولیاء هم گرفتار می شوند و بلاهای آنها از همه بیشتر است که با این بلاها درجات آنها افزایش می یابد.

چه کسی آزاد مرد است؟

. امام صادق (ع) فرمود: آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با

عزمی استوار شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود زیر

دست گردد و نعمت سرشار او به تنگدستی مبدل شود چنانچه به آزادگی یوسف صدیق (ع) زیانی نرسید اگر چند روزی بنده و

زیر دیت گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند بلطف خود همان سلطان ستمگر را که

مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و او را برسالت برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار امتی را مشمول رحمت خویش قرار داد.

شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا آماده برای صبر کردن باشد.

امام صادق (ع) فرمود: برای بنده مقامی است در نزد خدا که می رسد به آن با عملش بلکه خداوند او را مبتلا می کند یا به

مرضی در جسمش یا به مصیبت در مالش یا در فرزندش پس اگر صبر کرد به آن درجه می رسد.

تحمل بلاها:

پیامبر اکرم (ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خرم بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

امام موسی کاظم (ع) فرمود: مصیبت برای صبر کننده یکی و برای شخص بی تاب دو تا به شمار می آید.
امام پنجم (ع) فرمود: سخت ترین یتابی و کم صبری ناله کردن و لطمه به سر و سینه زدن و موی کندن است و هر کس ناله بر پاکند شکیبائی از دست داده و به بیراهه رفته است.

آزمایش با فقر

گاهی خداوند انسان را با فقر آزمایش می کند. آیا فقر باعث میشود که آدمی از خدا فاصله بگیرد؟ یا اینکه مانند اصحاب بزرگ پیامبر اسلام مانند سلمان و ابوذر و مقداد هرگز فقر و تنگدستی در ایمان او خللی ایجاد نمی کند. بزرگان دین اسلام مانند رسول خدا و فاطمه زهرا و علی مرتضی زندگی فقیرانه ای داشتند.
سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه ایران و روم برصندلی های طلا نشسته و پارچه های زربفت برتن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گرانقیمت بتن دارد و نه لباسهای زیبا!
فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخیلهای طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

آزمایش با ثروت

ثروتمند بودن خطر بزرگی برای ثروتمندان است زیرا اکثرا از این امتحان سخت قبول نمی شوند و چنان مسحور ثروت می شوند که از یاد خدا و آخرت غافل شده و به زیاد کردن ثروت یا غرق شدن در لذات دنیوی مشغول می شوند و سرمایه مهم خود یعنی عمرشان را در دنیای بیمقدار صرف می کنند و اینها در قیامت خیلی حسرت می خورند.

پیامبر ص «کسانی که در دنیا از همه سیرتر هستند، روز قیامت از همه گرسنه تر هستند.»

– هر که خداوند به او ثروتی دهد، باید به خویشاوندان خود رسیدگی کند و در راه ادای حقوق (مالی خود) و مصائب و گرفتاریها، خود را به صبر وا دارد.

«همانا زمین، روزی هفتاد بار ندا می کند: ای پسر آدم! هر چه می خواهید بخورید و لذت ببرید، که بخدا قسم! گوشت و پوستتان را خواهم خورد!»

جمع آوری پول برای اکثر افراد یک زرنگی به حساب می آید ولی در عرف عقل و اولیاء کسیکه فقط به جمع آوری ثروت مشغول شده دیوانه است زیرا هر روز و هر ساعت به مردن نزدیک می شود و هر چه قدر از عمرش می گذرد کوچکتر می شود در حالی که برای سفر آخرت چیزی مهیا ننموده است.

امتحان با مصیبت ها

یکی از امتحانات الهی بوسیله **مسئله بلا و مصیبت است**. خانواده ای که در کمال آرامش و شادابی زندگی می کنند ناگاه طوفانی از راه می رسد و خبر رحلت یکی از عزیزانشان، به آنها داده می شود که مثلاً فلانی سگته کرد! فلان جوان در آب غرق شد! چند نفر در تصادف مردند و... علت این مصیبتها چیست و یک فرد مسلمان چه وظیفه ای در برابر این مصیبتها دارد.

علت مصیبت برای افراد مختلف فرق می کند. برای افراد مؤمن و خوب، امتحان است. ایمان او، صبر و تحمل او، اعتقادات او امتحان می شود. برای افراد بد و گناهکار و فاسق، توبیخ و مجازات است. و برای پیامبران و اولیاء خدا، بالارفتن درجات آنها در پیشگاه خداوند است. علاوه بر اینها مصیبتها، گناهان مؤمن را پاک می کند. در روایات است اگر کسی سه فرزندش را از دست بدهد دیگر جهنم نمی رود و آتش بر او حرام است. بشرط اینکه صبر کند و متزلزل نشود و ایمانش را حفظ نماید.

بهترین وظیفه مؤمنین در مقابل مصیبتها حفظ آرامش و بردباری و تحمل و استقامت است. زبان را به ذکر خدا مشغول کند. به قرآن و اهل بیت ع پناه ببرد. به قبرستان رفته و ببیند که عاقبت همه افراد مردن است. آنچه که مهم است این است که انسان با آمادگی کامل از دنیا رحلت کند. و آمادگی به این است که وابستگی مادی نداشته باشد. حق الناس به گردنش نباشد. کفنش را خریده باشد. وصیتنامه اش را نوشته باشد. از گناهان فاصله گرفته باشد. و مشکلی از جهت نماز و روزه و دیگر واجبات نداشته باشد.

- پیامبر خدا(ص) به یکی از اصحاب خود در مرگ فرزندش، چنین تسلیت نوشت: اما بعد، خدای بزرگ اجر تو را زیاد گرداند و صبر عطایت فرماید مبادا بیتابی تو اجرت را از بین ببرد، و فردا (ی قیامت) برای از دست دادن ثواب مصیبت پشیمان شوی اگر ثواب آن را می دیدی در می یافتی که آن مصیبت در برابرش ناچیز است بدان که بیتابی کردن آنچه را از دست رفته بر نمی گرداند و هیچ اندوهی قضای الهی را دفع نمی کند پس آنچه به جای فرزندت به تو داده می شود، سزا است که اندوه تو را ببرد و السلام.

{میزان الحکمه}

عیدی حضرت امیر به عارف والامقام:

گویند آیه الله میرزا جوادملکی استاد امام راحل همه ساله در روز عید غدیر جشن می گرفتند. در یکی از سالها روز عید غدیر درحالی که مردم به منزل او رفت و آمد می کردند، ناگهان به او خبر دادند که پسر او که طلبه بوده در آب انبار خفه شده است.

این عالم ربانی فرمود این مطلب را مخفی بدارید مبادا عید مردم خراب شود. در آخر روز خواص خود را خبر دار کرد و فرزندش را بعد از غسل و کفن و نماز، دفن کرد.

او درباره این مصیبت فرمود که امسال امیرمؤمنان ع به ما عیدی داد.

باب اول : عوضهای مصیبت فرزندان

در بیان عوضهاست که از مصیبت فرزندان حاصل می شود و آنچه از این قبیل است . بدان که خدای سبحانه و تعالی ، عدل کریم است و بی نیاز مطلق که کمال ذات و جمال صفات او را لایق نیست که فرو ریزد بر بنده مومن خویش در دار دنیا مصیبت و بلا هر چه اندک باشد، و پس از آن عوض و پاداشی فزون عطا نفرماید، زیرا که اگر بکلی عوض نبخشد بر بنده خود ستم روا داشته و اگر برابر دهد، بیهوده است **تعالی الله عنهما علو کبرایشان الهی برتر از آن است که برتری بزرگ**، در این معنی اخبار نبویه - صلی الله علیه و آله بسیار است و از آن جمله این است:

ان المومن لو يعلم ما اعد الله له علی البلاء لتمنی انه فی دار الدنيا فرض بالمقارض (51) .

بدرستی که بنده مومن اگر بداند آنچه را خدای تعالی برای او آماده و مهیا فرموده است در مقام بلا، هر آینه آرزو می کند که بدنش با مقراضها پاره شود.

و از این گونه اخبار، اختصار می نمائیم بدانچه در بیانش هستیم.

و روایت از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله کرده اند - زیاده از سی نفر اصحاب آن حضرت و صدوق - علیه الرحمه - روایت کرده است به اسناد خود تا عمر بن عبسة السلمی (52) که گفته است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

ایما رجل قدم ثلاثه اولاد لم یبلغوا الحنث ، او امرته قدمت ثلاثه اولاد فهم حجاب یسترونه عن النار : (53) هر مردی که سه فرزند پیش از او بمیرند و به سن گناه کاری نرسیده باشند، یا هر زنی که سه فرزندش در حیات او درگذرند، پس آن فرزندان ، والدین را حجاب از آتش می شوند.

و از ابی ذر - رضی الله عنه است که گفت : ما من مسلمین یقدمان علیهما ثلاثه اولاد لم یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته : (54) نیست مرد و زن مسلمانی که قبل از آنها سه فرزند در گذرند و به سن معصیت نرسیده باشند مگر خدای تعالی هر دو را به فضل و رحمت خود داخل بهشت می فرماید.

حنث (به کسر حاء مهمله و در آخرش ثاء مثلثه) به معنی گناه است و معنی چنان می دهد که عمری را درك نکرده باشند که در آن ملائکه گناه نویسند.

و خلیل (55) گفته است پسر به حنث رسید، یعنی قلم تکلیف بر او جاری گردید.

و به اسناد صدوق است به سوی جابر - رضی الله عنه - از حضرت ابی جعفر مجد ابن علی الباقر - سلام الله علیهما - که فرموده : من قدم اولادا یختسبهم عندالله تعالی حجبوه من النار باذن الله عزوجل (56) . به کسی که فرزندانی از او در گذرند که ذخیره اجر در نزد خدایشان شناسد، فرزندانش میانه او و آتش دوزخ حجابی می شوند به اذن خدا.

و نیز به اسناد صدوق است به سوی علی بن میسر (57) از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین یخلفهم من بعده کلهم قدر کب الخیل و قاتل فی سبیل الله (58) يك فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند.

و از آن بزرگوار - علیه السلام - است : ثواب المومن من ولده الجنة ، صبر اولم یصبر : (59) . پاداش بنده مومن از فرزندش ، بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند.

و نیز از آن بزرگوار - علیه السلام - است : من اصیب بمصیبة جزع علیها ام لم یجزع صبر علیها ام لم یصبر، کان ثوابه من الله الجنة (60) کسی که مصیبتی به او رسد، چه جزع کند و چه نکند، و شکیب آورد شکیب نیاورد، پاداش او از خدای تعالی بهشت است.

و هم از آن حضرت - علیه السلام - است : ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولذا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام : (61) يك فرزند که پیش از پدر در گذرد، بهتر از هفتاد پسری است که پس از او بمانند و به سعادت رکاب حضرت قائم

- عجل الله فرجه - رسند

و ترمذی روایت کرده است به اسناد خودش به سوی پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: **ما نزل البلاء بالمومن و المومنه فی نفسہ و ولده و ماله ، حتی یلقى الله عزوجل و ما علیه خطیئه :** (62) بلائی وارد نیامده به مردی و زنی از اهل ایمان خواه برخورد و خواه بر فرزند و خواه بر مالش جز آنکه خدای عزوجل را ملاقات می نماید و بر او گناهی نخواهد بود. از محمد بن خالد سلمی است از پدرش از جدش که درك شرف صحبت حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - را کرده بوده است و گفته است: از رسول خدا شنیدم که فرمود: **ان العبد اذا سفیت له عند الله منزله و لم یبلغها بعمل ابتلاه الله تعالی فی جسده او فی ماله او فی ولده ثم صبر علی ذلك حتی یبلغه المنزله التي سبقت الیه من الله عزوجل** (63) چون منزلتی در علم خدای تعالی برای بنده ای گذشته باشد و عملش او را به آن منزلت نتواند رساند، مبتلا فرماید او را به رنج جسد یا تلف مال یا مرگ فرزند که بنده بر آن بلیه شکمیایی آورد و در عوض صبری که کند، خدای عزوجل او را به آن منزلت برساند. و از ثوبان ، غلام پیغمبری خدای - صلی الله علیه و آله - است که گفت: از رسول خدای - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: **بخ بخ خمس ما اتقلهن فی المیزان ، لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر والولد الصالح للرجل فیحتسبه** (64) زهی پنج چیز که چه بسیار در میزان فضل خدای سنگین اند، کلمه لا اله الا الله و کلمه سبحان الله و کلمه الحمد لله و کلمه الله اکبر و فرزندکی از اهل صلاح که از پدر فوت شود و بر مصیبت او ذخیره اجرا کند.

بخ بخ کلمه ای است که در موقع مدح و رضا در چیزی گفته می شود و تکرار لفظ برای مبالغه است و بسا که تشدید داده می شود، و معنی آن تفخیم و تعظیم آن چیز است و معنی یحتسبه حسبه و اجرا و کفایت قرار می دهد می باشد در نزد خدای تعالی: یعنی اجر و مزد گیرد مرد بر مصیبت خود از مرگ فرزند و رضای خود به قضای خدای عزوجل. و از عبدالرحمن بن سمره از رسول خدای - صلی الله علیه و آله - است که فرمود: **انی رایث البارحة عجا فذكر حدیثا طویلا و فیه رایت رجلا من امتی قد خف میزانه فجاء افراطه فثقلوا میزانه** (65) دیشب خوابی عجیب دیدم: پس حدیثی طولانی بیان فرمود که از آن جمله است که مردی را از امت خود دیدم که میزان حسناتش را وزنی نبود و افراط او آمدند و کفه حسنات او را سنگین نمودند.

فرطبه فتح فاء وراء فرزندکی است از ذکور یا اناث که درك عمری چندان نکند و مرگش بر پدر و مادر یا یکی از آنها پیشی گیرد، و گفته می شود فرط القوم در وقتی که کسی پیشی بر قوم جوید، و اصلش آن کسی است که از قافله پیش افتد برای آب و تهیه اسباب.

و از سهل بن حنیف - رضی الله عنه - است که گفت: پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: **تزوجوا فانی مکائر بکم الامم یوم القیامة حتی ان السقط لیظل محبیطا علی باب الجنة فیقال له ادخل یقول حتی یدخل ابواى :** (66) زنان را به نکاح در آورید، بدرستی که من به فروزی شما که امت من هستم، در قیامت بر امم گذشته مفاخرت می کنم تا آنجا که چنین سقط شده بر در بهشت درنگ می کند خشمناک ، و گفته می شود به او که داخل بهشت شو. می گوید که داخل بهشت نمی شوم تا پدر و مادر من داخل شوند و من بر اثر آنها وارد شوم. سقطمثلث العین ، و کسر بهتر از فتح و ضم است ، طفلی است که از شکم مادر فرود آید و خلقتش تمام نشده باشد . محبیطا به همزه و بدون همزه ، خشمناکی است که به جهت امری در موضعی درنگ و تأمل کند.

و از معاویه بن حیدة القشیری (67) است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: **سوداء ولود خیر من حسناء لاتلد، انی مکائر بکم الامم ، حتی ان السقط لیظل محبیطا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول انا و ابواى فیقال انت و ابواک** (68) زنی سیاه که بزاید و فرزند آورد بهتر از جمیله ای است که فرزند نیاورد. به درستی که من در قیامت فخر می کنم به فروزی شما امت خود سایر امم را، تا اینکه سقط بر در بهشت خشم آلوده بایستد و او را گویند داخل بهشت شو. گوید من با پدر و مادر خود وارد می شوم ، بگویند: با پدر و مادرت وارد شو. و از عبدالملک بن عمرو است از کسانی که به او حدیث کرده اند که مردی به حضرت رسول خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و گفت که ای پیغمبر خدای!

من فلانه را به زنی خود اختیار کنم ؟ او را نهی فرمود و هر آینه آن زن آستن نمی شد. باز آمد و سوال کرد و همان جواب شنید بار سیم آمد و سوال نمود. رسول خدای - صلی الله علیه و آله - اما علمت انی مکائر بکم الامم حتی ان السقط لیبقى محبیطا علی باب الجنة فیقال له ادخل فیقول لا حتی یدخل ابواى فیشفع فیهما فیدخلان الجنة کنیزکی سیاه زاینده نزد من محبوب تر است از زنی با جمال و نازکی . بعد از آن فرمود: آیا ندانسته ای که من در آخرت به زبانی شما مفاخرت می نمایم ، به این درجه که چنین سقط شده بر در بهشت بماند و به او گفته شود وارد شو و بگویند وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد شوند، پس درباره آنها شفاعت می کند تا وارد بهشت می شوند.

و از سهل بن حنظله است و او را فرزند نمی شد (و از کسانی است که در تحت شجره با پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بیعت نمود) گفته است: هر آینه اگر خدای تعالی فرزندکی در اسلام به من عطا فرماید و به سقط بمیرد، و صبر کنم و از خدای تعالی اجر بر مصیبت او خواهم دوست تر می دارم از اینکه دنیا و آنچه در آن است مرا باشد (69) . و از عبادة بن صامت است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: **النفساء یجرها الولد یوم القیامة بسررها** (70) الی الجنة (71) زنی که در نفاس او طفلش بمیرد، طفل او را به قطعه ناف خود به بهشت می کشد. نفساء به ضم نون و فتح فاء زن است در هنگامی که بچه زاید و خون نفاس از او آید و سرر (بکسر مهمله سین یا فتح) آن چیزی است که قابله از ناف مولود که موضع قطع است جدا می کند و آنچه باقی می ماند سره است . همانا اراده کرده است طفلی را که هنوز نافش بریده نشده باشد.

و از عمرو بن شعیب است از پدرش از جدش که گفت: رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده من قدم من صیله ولدا لم یبلغ الحنث کان افضل من ان یخلف من بعده مائه کلمه یجاهدون فی سبیل الله لا یسکن روعتهم الی یوم القیامة : کسی که پیش از خود فرزندکی به جهان آخرت فرستد که به سن ارتکاب معاصی نرسیده باشد، بالاتر از آن است که صد فرزند پس از خود گذارد و همه در راه خدای جهاد کنند و ترس شان تا قیامت فرو ننشسته باشد. و از حضرت حسن - علیه السلام - است که گفت: پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: **لئن اقدم سقطا احب الی**

من ان اخلف مائه فارس کلهم یقاتل فی سبیل الله : : هر آینه اگر مقدم دارم سقطی در رحلت از دنیا، دوست تر می دارم از اینکه در دنبال گذارم صد فرزند سوار بر اسبان که در راه خدای مقاتله و جهاد کنند.

از ایوب بن موسی است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بر سر منبر فرمود:

انك ان تقدم سقطا خیر من ان تدع بعدك من ولدك مائه كل منهم علی فرس ، یجاهدون فی سبیل الله : بدرستی که اگر پیش از خودت سقطی به جهان باقی فرستی ، بهتر است از آن که صد مرد از ولادت پس از خود گذاری که هر يك از ایشان بر اسبی سوار شوند و در راه خدا جهاد نمایند.

و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود: یقال للولدان یوم القیامه ادخلوا الجنه فیقولون یا رب حتی یدخل اباونا و امهاتنا، قال فیابون فیقول الله عزوجل ، مالی اراهم محبتین ادخلوا الجنه فیقولون یا رب اباونا، فیقول الله تعالی ادخلوا الجنه انتم و آبائکم : (72) . گفته می شود مر پسران را در قیامت که داخل بهشت شوند می گویند: پروردگارا پدران و مادران خود را می خواهیم . فرمود: پس ابا از دخول بهشت می نمایند. پس خدای تعالی می فرماید: چیست مرا که اینها را خشمناک می بینم ؟ داخل بهشت شوید. می گویند: پروردگارا پدران خود را می خواهیم . پس خدای عزوجل می فرماید داخل بهشت شوید شما و پدرانتان.

و از عبیده بن عمیر اللینی است که گفت : اذا كان یوم القیامه خرج ولدان المسلمین من الجنه باید یهم الشراب . قال فیقول الناس لهم اسقونا فیقولون : ابونا ابونا . حتی قال ان السقط محبتنا بباب الجنه فیقول : لا ادخل حتی یدخل ابواي . : (73) چون روز رستاخیز می شود، فرزندان مسلمانان از بهشت به عرصه محشر می آیند و در دستهایشان ظرفها از شراب دارند. گفته است مردم به آنها می گویند: ما را بیاشامانید، می گویند . ما پدر و مادر خود را باید بیاشامانیم : و گفته تا طفلی که سقط شده است ، خشمناک بر در بهشت درنگ می کند و می گوید: وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد نشوند.

و از انس بن مالک است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود:

اذا كان یوم القیامه نودی فی اطفال المومنین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبور هم ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنه زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنه زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا، ثم ینادی ثالثه ان امضوا الی الجنه زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا، فیقول فی الرابعه و والدیکم معکم . فیئب کل طفل الی ابوبه فیأخذون فی بیوتکم (74) .

چون روز قیامت شود، در میان اطفال اهل ایمان ندا شود که بر آید از قبرهای خود و پس از آن ندا رسد به ایشان که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گویند: پروردگارا با پدر و مادران می رویم . باز ندا رسد به ایشان دوباره که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گویند: پروردگارا با پدر و مادر خود می رویم . پس ندا می شود به ایشان در مرتبه سیم که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گویند: پروردگارا با پدر و مادر خودمان می رویم . پس خدای عزوجل می فرماید: پدر و مادر با شما وارد بهشت شوند، پس بر می جهد هر طفلی به سوی پدر و مادر خود و می گیرند دستهای ایشان را و داخل بهشت می شوند پس ایشان شناساترند پدران و مادران خود را در آن روز از فرزندان شما در خانه های شما زمر، افواج متفرقه است بعضی از آنها در پی بعضی ، و گفته شده است کسانی هستند که به یکدیگر رسند از طبقات مختلفه چون شهدا و زهاد و علما و فقرا و قرا و اهل حدیث و غیر هم (75).

و از انس بن مالک است که مردی همه روزه به محضر حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - شرف اندرز می شد و طفلی همراه خود داشت . کودک وفات یافت و مرد، روزی چند خدمت آن حضرت رسید. از حالش استفسار فرمود . اصحاب عرض نمودند طفلی که همراه داشت مرده است و به علت مصیبت اوست که شرفیاب نشده است . آن حضرت فرمود: هلا اذتمونی فقوموا الی اخینا نعزیه فلما دخل علیه اذا الرجل حزینا و به کابه فعزا فقال یا رسول الله کنت ارجوه لکبر سنی و وضعفی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما یسرک ان یكون یوم القیامه باز انك فیقال له ادخل الجنه فیقول یا رب و ابواي فلا یزال یشفع حتی یشفعه الله عزوجل فیکم و یدخلکم الجنه جمیعاً (76)

چرا به من خبر ندادید؟ بر خیزید به سوی برادر خود برویم و او را تسلیت بدهیم . چون بر او وارد شد . او را افسرده یافت و او را سخت دلتنگ دید و تعزیتش فرمود. آیا شادمان نمی دارد تو را که فرزندت در روز قیامت در برابرت باشد و او را گویند که داخل بهشت شو و بگوید پروردگارا من و پدر و مادرم ، پس همیشه شفاعت کند تا خدای تعالی شفاعت او را درباره شما قبول فرماید و شما را با یکدیگر داخل بهشت نماید . کابه تغیر است به انکسار و شکستگی از شدت اندوه ، و ضعف به ضم ضاد نقطه دار و فتح مترجم گوید که صاحب قاموس میان ضعف به فتح و ضعف به ضم چنین فرق گذارد که اول در رای و عقل است و ثانی در بدن است.

و ایضا از انس و گفته است که از عثمان به مطعون - رضی الله عنه - کودکی وفات یافت و سخت و بر اندوهناک شد و در

خانه خود عبادتگاهی گرفت و به مراسم عبادت پرداخت . به عرض مقدس حضرت نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم -

رسانیدند. الرهبانیه انما رهبانیه امتی الجهاد فی سبیل الله . یا عثمان الله تعالی لم یکتب علینا للنار سبعة ابواب افلا

یسرک ان لاتاتی بابا منها الا وجدت اینک بجنبه أخذاً بحجزتک صبر (منکم) و احتسب (77) ای عثمان ! به درستی که خدای

تعالی رهبانیت را بر ما واجب نفرموده است و رهبانیت این است ، جهاد در راه خدای است . ای عثمان بن مظنون ! به

درستی که بهشت را خشت در است و آتش دوزخ را هفت در است . آیا شادمان نمی گرداند تو را که وارد نشوی به هیچ

یک از آن درها جز این که در آن هنگام فرزندت را پهلوی خود بیایی که کمربت را گرفته و شفاعت برای تو می کند در حضرت

پروردگارت سبحانه و تعالی ؟ انس گفته است که به آن حضرت عرض شد که ای پیغمبر خدای ! آیا برای فرزندان ما که

پیشی گرفته اند نیز این مقام و اقدام هست ؟ فرمود: برای همه کسانی که صبر کنند و اجرا خواهند.

حجزه) به ضم حاء مهمله و زاء منقوطه (موضع بستن زیر جامه است و گفته شده است که برای زیر جامه حجزه است.

و از قره بن ایاس است که مردی از انصار خدمت حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم - آمد و شد می نمود و

پسری همراه داشت روزی به او فرمود : یا فلان اتحبه ؟ قال نعم یا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -

احبه کحبک ففقدہ النبی صلی الله علیه و آله و سلم - فسأل عنه فقالوا یا رسول الله مات ابنه فلما رآه قال صلی الله علیه و

آله - اما ترضی ان لاتاتی یوم القیامه بابا من ابواب الجنه الا جاء یسعی حتی یفتحہ لك فقال رجل یا رسول الله - صلی الله

علیه - اله وحده ام لکننا قال بل لککم (78) ای فلان آیا دوستش می داری ؟ گفت : ای پیغمبر خدای دوستش می دارم چنان که تو را دوست می دارم روزی آن حضرت او را در حلقه اصحاب نیافت و جویای او شد. گفتند: یا رسول الله پسر او وفات یافته است . چون او را ملاقات نمود، فرمود: آیا راضی نیستی که در روز قیامت به هیچ دری از درهای بهشت نروی جز اینکه فرزندان بیاید و در را برای تو بگشاید؟ مردی به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله این بهره و سعادت مخصوص اوست یا برای همه ما است ؟ فرمود: بلکه برای همه شماست.

بیلهی روایت کرده است که چون پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - می نشست ، اصحاب و حزن واسف ، او را از حضور مانع شده است ، آن حضرت او را ملاقات نمود و از طفل او پرسش کرد. به هلاک فرزند خود خبر داد. آن حضرت فرمود: یا فلان ایما کان احب الیک : ان تمنع به عمرک اولاتاتی غذا بابا من ابواب الجنة الا وجدته قد سبقک الیه یفتحه لک قال یا بنی الله اهذا لهدا خاصه ام من هلاک له طفل من المسلمین کان له ذلک ؟ قال بل من هلاک له طفل من المسلمین کان له ذلک : (79) ای مرد! کدام در نزد تو محبوب تر است : اینکه زمان عمر خود را به وجود فرزندت بهره مند باشی یا در محشر به دری از درهای از درهای بهشت عبور ندهی جز این که فرزندت بهره مند باشی یا در محشر به دری از درهای بهشت عبور ندهی جز این که فرزندت را بیابی که بر تو پیشی گرفته و در را برای تو می گشاید؟ عرض کرد: یا رسول الله تمتع در دنیا را با او برای خود نمی خواهم بلکه سبقت او را به افتتاح باب بهشت دوست تر می دارم ، فرمود: این ثواب و پاداش برای تو خواهد بود. یکی از انصار بر پای خواست و گفت : ای پیغمبر خدای ! آیا این ثواب خاصه این مرد است یا هر یک از مسلمین که طفلی از او هلاک شود این پاداش را خواهد داشت ؟ آن حضرت فرمود: بلکه هر یک از مسلمانان که مصیبت فرزندى بر او وارد آید این ثواب و اجر را دارد.

حلقه) بسکون لام پس از فتح حاء) هر چیزی که دوری داشته باشد و میانش خالی باشد. فتح لام در موجز حکایت شده و کم است . مترجم گوید که این بنده را حاضر الوقت حلقه به فتح لام در ضمن بیت که در مدیحه حضرت خامس آل عبا - سلام الله اجمعین - انشاد شده بیاد آمد به صرف میمنت و علقه اینقدر مناسبت می نگارد و هو هذا: لن یخب الان من رجاک و من حرك من دون بابک الحلقه

و از زراة بن اوفی است که رسول خدای - صلی الله علیه و آله - مردی را بر فوت فرزندش تسلی داد و فرمود : جزاک الله و عظم لك الا جر فقال الرجل یا رسول الله انا شیخ کبیر و کان ابنی قد اجزا عنی فقال له النبى - صلی الله علیه و آله - اما یسرک ان یشیر لك و یتلک من ابواب الجنة بالکاس قال من لی بذلک ؟ فقال الله لك به ولکل مسلم مات له ولد فى الاسلام : خدای عزوجل به تو اجر و مزد عطا فرماید و اجر تو را بزرگ کند. مرد گفت : ای پیغمبر خدای ! من مردی سخت پیرم و فرزند من کفایت امور مرا می نموده . آن حضرت فرمود: آیا مسرور می کنی تو را اینکه اشارت نماید یا پیشباز آید از درهای بهشت با جامی پر از شراب ، گفت : این عنایت را با من که می کنی؟ فرمود: خدای تعالی برای تو می فرماید به سبب فرزندت و از برای هر مسلمانی که فرزندش در اسلام وفات یابد . اجزاء یعنی کفایت کرده است . کاس) با همزه و گاهی به تخفیف ترك می شود (طرفی است که در او شراب باشد و به این اسم نامیده نمی شود مگر به انضمام شراب با ظرف و گفته شده است کاءس ، اسم برای هر دو بر اجتماع یا انفراد است و جمع آن اکوس و جمع آن کووس است. و از عبدالله بن قیس از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - اذا مات ولد العبد قال الله تعالى للملائكة اقبضنک ولد عبدی ؟ فیقولون نعم فیقول قبضتم ثمره فواده ؟ فیقولون نعم فیقول ماذا قال عبدی ؟ فیقولون حمدک و استرجع فیقول الله تعالى ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة و سموه بیت الحمد : (80) چون فرزند بنده ای از بندگان خدای وفات کند، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که آیا گرفتند فرزند بنده مرا؟ عرض می کنند: آری می فرماید: گرفتید میوه دل او را؟ عرض می کنند: آری . می فرماید: چه گفت بنده من ؟ عرض می کنند: تو را ستایش نمود و انا لله و انا الیه راجعون گفت . می فرماید: خانه برای او در بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد نام نهید.

و روایت شده است که زنی خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و کودکی همراه داشت که مریض بود. عرض کرد: یا رسول الله بخوان خدای تعالی را که فرزند مرا شفا ارزانی دارد. آن حضرت فرمود : لك فرط؟ قالت نعم یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - جنة حصينة : (81) . آیا فرزندى از تو مرده است ؟ گفت : آری فرمود: در جاهلیت ؟ گفت : بلکه در اسلام وفات یافته است . فرمود: سپری استوار است.

جنة (بضم) وقایه است یعنی تو را پناه می دهد از آتش جهنم یا از تمامت هولها و ترسها. و حصینه به معنی فاعل است یعنی محصنه صاحب خود را و پوشنده برای او از اینکه آسیبی به او رسد. و از جابر بن سمره است که گفت : رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : من دفن ثلاثه و صبر علیهم و احتسب وجبت له الجنة : فقالت ام ایمن و اثنین ؟ فقال من دفن اثنین و صبر علیهما و احتسبها و جبت له الجنة . فقالت ام ایمن و واحده ؟ فسکت و امسک فقال یا ام ایمن من دفن واحدا و صبر علیه و احتسب وجبت له الجنة : (82) آن که دفن کند سه فرزند را و صبر کند بر مصیبت آنها و اجر مصیبت زدگی و صبر خویش از خدای تعالی خواهد، بهشت بر او واجب می شود. ام ایمن عرض کرد که ثواب دو فرزند چه خواهد شد بهشت بر او واجب می شود ام ایمن عرض کرد که ثواب دو فرزند چه خواهد شد؟ فرمود آن که دو فرزند دفن نماید و صبر بر مصیبت شان کند و اجر مصیبت و صبر خواهد بود؟ سکوت و تأمل نمود و فرمود؟ سکوت و تأمل نمود و فرمود: آن که یک فرزند به خاک سپارد و صبر کند و اجر خواهد بهشت بر او واجب می شود. و ابن مسعود - رضی الله عنه - است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : من قدم ثلاثه لم یبلغوا الحنث کان له حصنا حصینا فقال ابوذر رضی الله عنه - قدمت اثنین فقال صلی الله علیه و آله - و اثنین ثم قال ابی بن کعب : قدمت واحدا فقال واحدا ولكن کان ذلک عند الصدمه الاولى (83) .

آن که سه فرزند پیش از خود فرستد که به سن ارتکاب گناه نرسیده باشند برای او پناهی استوار خواهد بود و ابوذر عرض کرد: من دو فرزند پیش فرستادم . فرمود:

همچنین است دو فرزند ابی بن کعب عرض کرد: من یک فرزند پیش فرستادم فرمود همچنین است یک فرزند اما این اجر در نزد صدمه اولی است که وارد آید.

و از ابی سعید خدری است که زنان خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کردند روزی را برای ما قرار

ده که ما را موعظه فرماید . آن حضرت فرمود : ایما امرأة مات لها ثلاثة من الولد كانوا لها حجابا من النار . قالت امرأة : و اثنا ؟ قال : و اثنا : ⁽⁸⁴⁾ هر زنی که سه فرزند از او بمیرد، برای او حجاب از آتش جهنم می شوند زنی عرض کرد: اجر دو فرزند چیست ؟ فرمود: همچنین است دو فرزند.

و از بریده است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - پرستاری و عیادت انصار می فرمود و پرستش از حالات ایشان می نمود و به آن حضرت رسید که از زنی انصاریه پسری وفات یافته و بیتابی بر فوت کرده است به خانه او تشریف ورود داد و امر فرمود بترسیدن از خدای عزوجل و شکیانی . فقالت یا رسول الله انی امرأة رقوب لا الد ولم یکن لی ولد غیره فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الرقوب التی لا یبقی لها ولدها ثم قال ما من امرء مسلم او امرأة مسلمة یموت لها ثلاثة من الولد الا ادخلهما الله الجنة فقیل له و اثنا فقال و اثنا . و فی حدیث آخر : انه قال اما تحبین ان ترینه علی باب الجنة و هو یدعوك الینا ⁽⁸⁵⁾ قالت بلی قال فانه كذلك . پس زن عرض کرد: یا رسول الله من زنی هستم رقوب که نمی زایم و جز این فرزندی نداشتم پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: رقوب زنی است که فرزند برای او باقی نماند. پس از آن فرمود: نیست مردی مسلمان و زنی مسلمان که سه فرزند از او بمیرند جز اینکه خدای تعالی آنها را داخل بهشت می فرماید. در حدیثی دیگر است که به آن زن فرمود: آیا دوست نمی داری که فرزندت را ببینی بر در بهشت ایستاده و ترا می خواند و می گوید به سوی ما بیا؟

مترجم گوید که روزی در تهران خدمت مرحوم خان ، ملك الشعراء دولت قاهره ملاقات کردم و علاوه بر جلالت و بزرگی شغل و اصالت تبار در مراتب اخلاق یگانه آفاق بود: در خط و هنر و صنایع یدی و علوم متنوعه را به کمال داشتند و همانا نظیری برای آن مرحوم به تصویر در نمی آید . خوابی را حکایت کردند و چهار شعر خواندند که در خواب گفته بودند و در خواطر این بنده مانده است و يك شعرش را مناسب این مقام دیده می نویسم و این است:

از آب من بنوش که از چشمه حیات پر کرده ام برای تو جانا یکی سبو و تتمه ترجمه این است که زن گفت : آری فرمود: فرزند تو چنین است.

رقوب) به فتح راء) زنی است که فرزند نیاورد یا فرزند او زنده نماند: این معنی به حسب لغت است و پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - خاص فرموده است به آنچه ذکر شد.

و از (ابی) نضر سلمی ⁽⁸⁶⁾ است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : لا یموت لاحد من المسلمین ثلاثة من الولد فیحتسبهم الا كانوا له حصنا من النار . فقالت امرأة و اثنا ؟ فقال و اثنا : ⁽⁸⁷⁾ . نمیرد برای هیچ يك از اهل اسلام سه فرزند که اجر مصیبت و شکیبایی از خدای عزوجل خواهد، جز آنکه پناهی از آتش برای او شوند. پس زن گفت : آیا دو فرزند را برای او چنین اجری خواهد بود؟ فرمود: دو فرزند نیز همچنین است و از آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله و سلم - است : من قدم من ولده ثلاثا صابرا محتسبا كان محجوبا من النار باذن الله عزوجل.

و فی لفظ اخر : من قدم شیئا من ولده صابرا محتسبا حظه باذن الله من النار ⁽⁸⁸⁾

و در لفظ دیگر است ان که پیش فرستد سه چیز از فرزند خود در حالتی که صبر آورد و پاداش خواهد، مانع او از آتش می شود به اذن خدای.

و از ام میسر انصاریه ⁽⁸⁹⁾ است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به درستی که آن حضرت بر ام میسر وارد شد و او طعام حبس می پخت : فرمود : من مات له ثلاثة لم یبلغوا الحنث كانوا حجابا من النار . فقالت : له یا رسول الله و اثنا ؟ قال لها و اثنا یا ام میسر و فی لفظ اخر فقالت او فرطان ؟ قال او فرطان : ⁽⁹⁰⁾ . کسی که بمیرد سه فرزند از او که به سن گناهکاری نرسیده باشند برای او حجاب از آتش خواهند بود. گفت : ای پیغمبر خدای ! چگونه است دو فرزند؟ فرمود: دو فرزند همچنین است و در عبارت دیگر: دو فرط است . فرمود: دو فرط نیز چنین است.

مترجم گوید که حبس طعامی است که از روغن و خرما و دوغ سازند و در حدیث ذکر حبس بسیار است . پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را این طعام مطبوع و خوشایند بودی چنانچه در حدیث ام سلمه - رضی الله علیه و آله - را این طعام مطبوع و خوشایند بودی چنانچه در حدیث ام سلمه - رضی الله عنها - که با عایشه در نهی از وقعه جمل ، سخن می راند، مذکور است قال : قالت و اذکرك و انت تغسلین راسه و انا احیس له حیسا و كان الحیس یعجبه صلی الله علیه و آله ⁽⁹¹⁾

و از قبیصة بن برهه است که گفت : در خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - نشسته بودم زنی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که یا رسول الله خدای را برای من بخوان که فرزندی برای من بماند و تا کنون فرزند برای من نمانده است . فرمود : کم مات لك ؟ قالت ثلاثة قال : لقد احطرت من النار : ⁽⁹²⁾ چند فرزندت وفات یافته است ؟ عرض کرد: سه فرزند. فرمود: محفوظ از آتش شده ای به حفظ استواری.

حظار) به کسر حاء مهمله و طاء دسته دار (حظیره ای است که از شاخهای درختان برای شتران می سازند که آنها را از سرما و باد حفظ کند و از این ماده است محظور برای محرم یعنی ممنوع از دخول در حرم.

و از ابی بن کعب است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - به زنی فرمود : هل لك فشرط؟ قالت : ثلاثة : صلی الله علیه و آله جنه حصینه آیا فرزندی از تو وفات یافته است ؟ عرض کرد که سه فرزند از من مرده اند فرمود: پناهی استوار است.

و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - است : ما من مسلمین یقدمان ثلاثة لا یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته . قالوا : یا رسول الله وذوالاثنین ؟ قال ذوالاثنین . ان من امتی یدخل الجنة بشفاعته اکثر مضران من امتی من یستطعم النار حتی یکون زواياها : ⁽⁹³⁾ نیست از مرد و زنی مسلمان که سه فرزند پیش فرستد که هنوز سن ارتکاب معاصی را درک نکرده باشد جز اینکه خدای تعالی ایشان را داخل بهشت می فرماید : بغزونی رحمت خود گفتند: ای پیغمبر خدای حق صاحب دو فرزند که پیش فرستاده باشند چه خواهد بود؟ فرمود: ثواب او نیز همین است و حق او ورود به فردوس برین ، به درستی که بعضی از امت من کسی است که به شفاعت او زیاده از قبیله مضر داخل بهشت می شوند. بعضی از امت من کسی است که طعم آتش را می چشند تا اینکه بوده باشد در یکی از زوایای آتش.

روایت و نقل کرده اند این حدیث را جماعتی از اهل حدیث و صحیحش دانسته اند. از آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله و

سلم - است که فرمود: قال الله تعالى - جل شأنه - حقت مجتبی للذين يتصادقون من اجلی حقت مجتبی للذين يتناصرون من اجلی (94) ثم قال عليه و آله التحية و السلام : ما من مومن و لا مومنة يقدم الله تعالى له ثلاثه اولاد من صلبه لم يبلغوا الحنث الا ادخله الجنة بفضل رحمته اياهم : (95) خدای تعالی فرموده است : مخصوص داشتم دوستی خود را برای کسانی که با یکدیگر راستی کنند از جهت من و مخصوص داشتم دوستی خود را برای آنان که یاری و مدد کاری یکدیگر نمایند از جهت من . بعد از آن فرمود: مرد و زنی از اهل ایمان نیست که خدای تعالی آنها را داخل بهشت بگرداند. به فزونی رحمتی که درباره ایشان می فرماید.

از آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود : من دفن ثلاثه من ولیده حرم الله علیه النار : (96) کسی که سه فرزند از فرزندان خود را دفن نماید حرام می فرماید خدای تعالی بر او آتش دوزخ را. و از صعصعة بن معاویه است که گفت : اباذر غفاری را دیدم و او شتری را که داشت می راند و دو انبان توشه بر آن بود و مشککی بر گردنش بسته . گفتم : ای اباذر! چه چیز است برای تو؟ گفت عمل من گفتم خدایت رحمت کناد مرا حدیثی بگوی گفت : از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود : ما من مسلمین يموت بينهما ثلاثه اولاد لم يبلغوا الحنث الا غفر الله لهما بفضل رحمته اياهم . قال قلت له فحدثني قال نعم ، سمعت عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول : ما من مسلم ينفق من كل ماله زوجين في سبيل الله الا استقبلته حجة الجنة كلهم يدعوه الى ما عنده فقلت كيف ذلك قال ان كان رجلا فرجلين و ان كان بعيرا فبعيرين و ان كان بقرا فبقيرين حتى عد اصناف المال : (97) . مرد و زن مسلمانی نیستند که بمیرد و در میانه آنها سه فرزند و سن معصیت را در نیافته باشند، جز آنکه پیامرزد خدای تعالی ایشان را به فزونی رحمتی که نسبت به ایشان دارد صعصعه گفته است به ابودر رضی الله عنه گفتن : باز مرا حدیث کن گفت : آری از رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: نیست مسلمانی که در راه خدا اتفاق کند از تمام مال خود دو جفت را جز آنکه حجاب و دربانان بهشت او را استقبال کنند و هر يك از آنها بخواند به سوی آنچه در نزد اوست گفتم این چگونه است ؟ گفت مرد و غلام باشد دو مرد و اگر شتر باشد دو شتر و اگر گاو باشد دو گاو تا اینکه شمرد اصناف مال را.

و ذکر کرده اند این خبر را جماعتی

از انس بن مالك است که گفت : رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - در مجلسی از بنی سلمه ایستاد و فرمود یا بنی سلمه ما الرقوب فيكم قالوا الذي لا يولد له قال بل الذي لا فرط له قال ما المعدم فيكم قالوا الذي لا مال له قال بل هو الذي يقدم و ليس له عند الله خير : (98) ای بنی سلمه رقوب در لغت شما چیست ؟ گفتند: ان است که کسی را فرزندی نشود. فرمود: بلکه آنست که فرزندی پیشتر از او بمیرد. باز فرمود: معدم چیست در نزد شما؟ گفتند: ان است که مالی برای او نباشد. فرمود بلکه آن است که بمیرد و چیزی در نزد خدای برای او نباشد.

و از ابن مسعود که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به زنی وارد شد که طفلی از او مرده بود و فرمود: بلغنی انك جزعت جزعا شديدا قالت و ما يمنعني يا رسول الله صلى الله عليه و آله و قد تركني عجوزا رقوبا فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله لست بالرقوب انما التي تتوفى و ليس لها فرط و لا يستطيع الناس ان يعود و عليها من افراطهم فتلك الرقوب : : به من رسیده است که تو سخت جزع و بیتابی کرده ای گفت : چه چیز مرا از بی تابی و گریه باز می تواند داشت و حال آنکه این طفل مرا پیر زن و رقوب گذاشت و دیگر فرزند نمی آورم ؟ فرمود: تو رقوب نیستی بلکه رقوب آن است که بمیرد و پیش از خود فرزندی نفرستاده باشد و مردم نتوانند از ثواب و اجر افراط خودشان به آن پیر زن عانده و فائده رسانند و صبر و احتساب از خدا، برای او خواهند، پس چنان زنی است.

همه این احادیث از اصول مستنده استخراج شده و اسناد اصولش را از جهت اختصار ترك کردیم ، زیرا که خدای تبارك و به فضل و رحمت خود وعده ثواب فرموده است آن را که به آنچه رسیده است عمل کرده و هر چند امر چنان که به او رسیده است نباشد و وارد شده است این خبر در شما احادیثی از طرق ما و طرق عامه .

فصل : در آنچه تعلق به این باب دارد.

از زید بن اسلم است که گفت : مات لدواد - علی نبینا و آله و علیه السلام - ولد فحزن علیه حزنا كثيرا فاوحى الله اليه يا داود و ما كان هذا الولد عندك قال يا رب كان يعدل هذا عندى ملا الارض ذهابا قال فلك عندى يوم القيامة ملا الارض ثوبا : (99) فرزندی از داود نبی - علی نبینا و علیه السلام - رحمت نمود و آن حضرت بر فوت او بسیار اندوهناك شد. پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود: داود فرزند تو در نزد تو با چه برابر بود؟ عرض کرد: پروردگارا در نزد من برابر بود با روی زمین که پر از زر باشد فرمود: پس برای توست نزد من در روز قیامت معادل پری روی زمین از ثواب و پاداش نيك.

از داود بن ابی هندی (100) است که گفت : در خواب دیدم قیامت بر پا و هنگامه رستخیز گرم شده است و مردم به سوی حساب خوانده می شوند. نزد میزان شدم و حسنات خود را در کفه ای و سئاتم را در کفه دیگر یافتم و پله سنات بر حسنات چربید. در این میانه که غرق عرق شرم و در شدت اضطراب و نومیدی بودم ناگاه دستاری با پارچه سفیدی به من دادند و بر زیر حسنات خود گذاشتم و رجحان گرفتم . یکی مرا گفت : دانستی که چه بود؟ گفتم ندانستم گفت : سقطی است که برای تو بوده است . گفتم : دختری هم از من در گذشته بود. گفت : دختری این موقع را ندارد زیرا که تو مرگ او را از خدا طلب می نمودی.

مترجم گوید: بعد از ترجمه این خواب ، چنان به خواطر فاطر این بنده گذشت که وقتی خوابی شنیدم و چون ذکری از حضرت خامس آل عباسید الشهداء - ارواحنا له الفداء - در این نسخه مبارکه موجب مزید برکات این نسخه می شود، درین موقع تذییل و نقل می کند.

از شاهزادگان قاجار محمد یوسف میرزا مردی در جرگه اهل عرفان دو سه سالی مجاور و در آستان مقدس رضوی - سلام الله علیه - و در میانه حسن معاشرت دایر بود.

او حکایت نمود که حاجی کاظم ، کدخدای محله سنگلج تهران در مدت زندگانی خود به خلاعت و بیباکی می زیست و بعد از فوت او در خوابش دیدند با گردن کج و قد خمیده و رنگی پریده در جلو میزانی ایستاده و سخت حیرت زده در آن می نگرند و کفه میزان در هوا و پله بر زمین است نزدیک شدم و پرسیدم که این ترازو چیست و چنین دهشتزده چرایی ؟ ملتفت من نشد و ابداء جوابی باز نداد. در این اثنا کسی به میزان نزدیک آمد و چنان یافتم که چیزی در کفه هوایی میزان گذاشت و گذشت و آن کفه هوایی به زمین رسید و کفه زمین به هوا بر شد و حاجی کاظم قدی راست کرد و گردنی بر افراخت و چهره بر افروخت و با من شکفتگی نمود. گفت از حال تو و این ترازو عجب دارم و خوب است مرا آگاه نمائی . گفت : این ترازو و میزان عدل الهی است و کفه هوایی برای حسنات و خالی بود و کفه دیگر را سیئاتم سنگین کرده و به زمین رسانده بود و دست غیب نمایش حسنه ای برای من آورد و پله سبک را گرانسنگ کرد و به زمین میل داد و کفه سیئات به هوا بر شد. گفتم مگر چه در کفه گذاشت گفت برو ببین . سر پیش داشتم و درست نگاه کردم ، مختصر کاغذ نازکی به اندازه نگیی در کفه دیدم و اسم مبارک حسین ، به مرکبی بسیار کم رنگ به نظرم رسید. گفتم : عجب کاغذی رقیق و رنگی اندک است که درست محسوس نمی توان داشت . گفت : من هفته ای يك مجلس روضه در خانه خود دایر کرده بودم و برای امور دنیوی خود میمون گرفته قصد خلوصی و اعتقاد ثواب آخرتی نداشتم و رنگ خط و حجم کاغذ از این جهت اندک و رقیق است و اینک بر تمام سیئات من راجح آمده از عذاب رستم و به ثواب خدای پیوستم ان الحسنات یذهبن السیئات مرا که محمد یوسف میرزا هستم از کمال شوق و امید لذت این مژده و نوید گریه شدید دست داد و از خواب بیدار شدم و به برکات تعزیت داری آن بزرگوار امیدوار. همانا این شعر از میرزا سر خوش شاعر هروی مناسب این موقع است که مترجم را در خاطر بود:

کفه ای بر ارض ماند پله ای بر آسمان با فلك گر قدری از قدر تو را میزان کنند
اینک باز بر سر ترجمه رساله مبارکه می رود

و از ابی شاذب است که مردی را پسری بود هنوز به سن رشد و بلوغ نرسیده . اقوامش را دعوت نمود و گفت : حاجتی به شما دارم . گفتند : چه حاجت داری ؟ گفت : می خواهم دعا کنم که خداوند محیب ، فرزند مرا به جوار رحمت خود برد و شما آمین بگویید و اجابت دعای مرا درخواست نمایید. از سبب سوال کردند و گفت : در خواب شبانگاهی چنان دیدم که روز رستخیز است و مردم در هم و فراهمند و عطش شدید بر همه مردم غلبه کرده و من هم سخت تشنه ام و اطفال خود از بهشت بیرون آمده و ابریقها پر از آب صافی در دست دارند. در میانه آنها فرزند برادرم را دیدم و تمنا کردم که مرا از ابریق خود سیراب نماید ابا نمود و گفت که ای عم ما کودکان جز پدر و مادر خود کسی را آب نمی نوشانیم . این است که می خواهم مصیبت فرزند خود را ببینم و صبر احتساب نمایم و برای چنان روزی و چنان عطش جانسوزی ، ذخیره داشته باشم. دعا کرد و قوم آمین گفتند و چندی نگذشت که پسرش وفات یافت. و این حکایت را بیهقی در کتاب شعب آورده است:

و از محمد بن خلف است که گفت : ابراهیم حربی پسری به سن یازده ساله داشت که قرآن حفظ کرده بود و از پدر بسیاری از فقه و حدیث آموخته و وفات یافت . نزد ابراهیم رفتم که تعزیت گویم و تسلیت دهم . گفت من مرگ او را دوست می داشتم . گفتم : ای ابو اسحاق تو عالم و دانای جهان هستی و درباره فرزندی که به نجابت تربیت پذیرفته و قرآن و فقه و حدیث یاد گرفته ، چنین سخنی می گویی ؟ گفت : آری ، در خواب دیدم که قیامت بر پاست و کودکانی ظرفها پر از آب صافی در دست دارند و از مردم محشر پذیرایی می کردند و بعضی از آنها به بعضی آب می نوشانیدند و هوای رستخیز ، سخت گرم و من از شدت گرما و عطش در التهاب بودم . کودکی را گفتم : آبی به من بنوشان . نظر به من کرد و گفت که تو پدر من نیستی . گفتم که شما کیانید؟ گفتید: ما فرزندان کسانی هستیم که ما وفات نمودیم و آنها دچار مصیبت ما شدند و صبر کردند و اینک ما آنها را استقبال می کنیم و آب به ایشان می رسانیم و از تشنگی محشر می رهانیم و از این روی ، آرزوی مرگ او را داشتم.

غزالی در احیاء آورده است که بعضی از ارباب صلاح را دوستان او به اختیار عیال تکلیف می نمودند و او ابا می کرد. روزی خفته بود و بیدار شده گفت : عیالی برای من خواستگاری نماید. عقیفه ای به نکاح او در آوردند و از او سوال کردند که چرا قبل از این ، اظهار کراهت می کردی و اینک بجد تمام اختیار عیال نمودی ؟ گفت : شاید خدای متعال مرا فرزندی بخشد و او را در حیات من بمیراند و معاد و آخرت مرا مقدمه و ذخیره گردد. پس از آن حکایت کرد که در خواب دیدم هنگامه رستخیز است و کسی را پروای کسی نیست و من میان مردم در موقف ایستاده ام و غلبه عطش نزدیک است دل مرا پاره نماید. در این وقت کودکانی به میان جمع در آمدند و با آنها قندیلها از نور بود و ابریقها از نقره و تنگها از طلا در دست داشتند و هر يك کسی را آب می دادند و در می گذشت . من دست خود را به نزدیک یکی از آنها دراز کردم و گفتم آبی به من ده مرا از سختی عطش برهان گفت : تو در زمره ماها فرزندی نداری که تو را آب دهد و ما جز پدران خود را سیراب نمی توانیم نمود. گفتم شما کیانید؟ گفتند ماها پسرانی هستیم از مسلمانان که پیش از پدرها مرده ایم و ذخیره آنها شده ایم(101)

و شیخ ابو عبدالله بن النعمان در کتاب مصباح الظلام از بعضی ثقات حکایت کرده است که مردی به یکی از اصحاب خود که عزیمت سفر بیت الله داشت سفارش نمود که سلام او را به پیشگاه حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - عرضه دارد و رقعہ مختومه ای به او سپرد که نزد سر مبارک آن حضرت دفن کند. آن مرد بر حسب وصیت او معمول داشت و چون از سفر باز آمد، صاحب رقعہ به ملاقات او رفت و گفت : خدایت جزای خیر دهد که تبلیغ رسالت مرا درست به انجام آوردی . مسافر وارد از سخن او عجب کرد و گفت : این معنی چگونه بر تو مکشوف گردید؟ گفت : این است که با تو حدیث می کنم و حکایت می کنم و حکایت کرد که برادری از من وفات یافت و کودکی خردسال از او باقی ماند و من او را به مهر و حفاظت تربیت می کردم و قبل از

سن بلوغ فوت شد. شبی خواب دیدم که قیامت قیام نموده و عطش بر من غلبه کرده است و برادر زاده خود را دیدم ظرفی از آب روشن در دست دارد پیش او شدم و درخواست کردم که آب را به من نوشاند. ابا کرد و گفت: پدرم سزاوارتر از تو به این آبست. دریغی که از من نمود، بر من سخت دشوار آمد و از غلبه وحشت و دهشت از خواب بیدار شدم و چون صبح شد، دیناری چند تصدق دادم و از خدای در خواستم که مرا پسری روزی فرماید و روزی فرمود و تو را مسافر حج بیت الله دیدم و آن رقعۀ را دادم و متضمن توسل به پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - بود به سوی خدای تعالی که فرزند مرا بمیراند و برای من ذخیره روز فرع اکبر گرداند. در این نزدیکی تب کرد و مریض شد و وفات نمود و مقارن روز ورود تو بود و دانستم که تو ادای وصیت و تبلیغ رسالت مرا بدرستی نموده ای.

و در کتاب نوم و رویا که ابوالصقر موصلی راست حکایت شده است که علی بن الحسین بن جعفر از پدر خود حدیث کرده که یکی از اصحاب ما که صاحب علم و دیانت بود گفت: وارد مدینه طیبه شدم و در شب در بقیع غرقد (102) در میانه چهار قبر که نزد آنها قبری دیگر بود خوابیدم و در خواب دیدم که چهار کودک از قبرها بر آمده این دو شعر می خواندند:

انعم الله بالحیبة علنا و بمسراك يا اميم الينا

عجبا ما عجبت من ضغطة القبر و مغداك يا اميم الينا

منت نهاد خداوند بر ما به ورود دوست.

و سیری که ای امیم در شب به سوی ما کردی

عجب داریم از آنچه از فشار گور تعجب داری

و حال آنکه صبحگاه بر ما نازل می شوی

با خود گفتم برای این بیتها، شان و حقیقتی خواهد بود و تامل کردم تا آفتاب بر آمد ناگاه دیدم جنازه ای آوردند. پرسیدم که جنازه کیست؟ گفتند: زنی از اهل مدینه است گفتم: آیا اسم او امیم است؟ گفتند: آری، گفتم: آیا فرزندی پیش از خود به خاک سپرده است؟ گفتند: چهار فرزند. پس ایشان را از خواب خود مطلع نمودم و بسیار تعجب نمودند (103).

مترجم گوید: چنان می رود که این بیت خالی از تصحیف نبوده باشد و اصل آن بدین لفظ است که ثبت می شود:

انعم الله بالحبيب علينا و بمسراك يا اميم الينا (چه اولاً صنعت ترصیع علینا بالینا لفظاً خالی از جهت تحسین نیست. ثانیاً ربط علینا

با نعم معنی خالی از تعسف و تکلف فوق العاده نخواهد بود. تساوی تذکیر و تاءنیث در صیغه فعل هم رافع ایراد خواهد بود. (و)

بقیع غرقد نام قبرستان مدینه طیبه است، چه غرقد نام درختی است خاردار که این گونه اشجار در آنجا بسیار بوده است.

و باز بر سر ترجمه رساله مبارکه می رود و چه خوش گفته است یکی از افاضل:

عطیته اذا اعطی سرور و ان سلب الذی اعطی اثابا

فای النعمتین اعد فضلا و احمد عند عقباها ایابا

انعمته التي كانت ام الخری التي جلبت ثوابا

عطای الهی هنگامی که می بخشد مایه شادمانی حیات و زندگانی است.

و هنگامی که بازستاند عوضی بهتر ارزانی می دارد.

و بازگشت آن نعمت را به خود سپاسی رانم.

نعمتی را که در دنیا برای من نشاط خاطر است.

یا نعمت دیگر را که در آخرت ذخیره ثواب وافر.

باب دوم: در صبر است و آنچه ملحق به اوست:

صبر در لغت، نفس حبس راست از بیتابی و جزع در اموری که ناگوار است و منع می کند باطن را از اضطراب و ظاهر را از

حرکات غیر عادیۀ ناصواب و متنوع به سه نوع می شود:

اول، صبر عوام است و آن حبس نفس است و خویشنداری بر وجه چالاکي و اظهار ثبات و بیباکی در حوادث روزگار و

خورسندند که عوام از مردم صورت حالشان را پسندۀ دارند یعلمون ظاهرا من الحیاه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون (104) می

بینند ظاهری از زندگانی دنیا را و ایشان از آخرت غافلانند.

دویم، صبر عباد و زهاد است و پرهیزگاران و ارباب دانش تا به ثواب آخرت نائل شوند و ذخیره طاعت حاصل نمایند، انما یوفی

الصابرون اجرهم بغير حساب (105)

به درستی که مزد ایشان بیرون از حساب، کاملاً داده می شود.

مترجم این شعر را از مثنوی مولوی رومی در این مقام می نگارد:

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت

سیم، صبر عارفانی است که بسیاری از ایشان از آنچه ناگوار طبائع است لذتها می برند و آنچه را خدای عزوجل به آن مخصوص

شان دارد، به چشم رضا می نگرند: و بشر الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا الله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و

رحمه و اولئك هم المتهنون (106)

بشارت رسان ای پیغمبر من صاحبان صبری را که چون مصیبتی به آنها رسد، می گویند انالله و انا الیه راجعون ما برای حضرت

حقیم بازگشت ما همه به اوست ایشانند که از پروردگارشان برایشان صلوات و رحمتهاست و ایشانند پویندگان راه هدایت و راست

رفتاری.

و این نوع مخصوص است به اسم رضا و زود است که می آید دریایی خاص.

و نوع نخستین ثوابی مرتب نخواهد بود، زیرا که تجلد و اظهار ثبات و قوت قلب برای خدا نکرده است و عمل او خودنمایی بر اقران و رباء محض می تواند بود پس آنچه از جنس رباء وارد آمد از این قبیل است، لیکن بیتابی و جزع بدتر از این است، زیرا که نفوس بشریه به سوی اخلاق امثال و طرف آمیزش و معاشرت خود میل می کند و هنگامی که از یکی شان در مصیبتی بیتابی ببیند، خوش نما می داند و اقتفا می نمایند و رسم جزع و آداب فزع در میان آنها شایع می شود و آیین صبر و رضا ضایع می ماند و وقتی که مشاهده حال صابران در موالف و قرین خود کنند نفوسشان به کسب خلق او مایل می شود و رسم رذائل از طبعشان زایل می گردد و بسا که این رویه و روش در بعضی کمال می گیرد و نظام نوع را جلوه و جمال می دهد.

و هر چند چنین صبر و صابر را در مقام اطلاق بر قسم ثانی نتوان محمول داشت و بدان که خدای عزوجل صابران را به او صافی چند در کلام مجید و کتاب کریم خود وصف فرموده و آنها را در زیاده از هفتاد موضع یاد نموده است و بسیاری از خیرات و مزید درجات را نسبت به سوی صبر داده و درهای رفعت دنیا و آخرت را از این راه به سوی بندگان گشاده، پس فرموده است: عز من قائل: و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا (107): قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که هدایت به امر ما می نماید از اینکه صبر کردند. می فرماید: و تمت کلمه ربك الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا: (108) تمامی گرفت بهتر کلمه پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب صبری که کردند و ثباتی که آوردند. فرموده است: و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما كانوا یعملون (109) هر آینه پاداش می دهیم آنانی را که صبر کردند مزدشان را بهتر از عملشان فرموده است: اولئك یوتون اجرهم مرتین بما صبروا: (110) این مردمند که گرفته اند مزد خود را دوبار به سبب صبری که نموده اند و فرموده است: انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب: (111) به درستی که تمام داده می شود صابران بر علامت الهی و بلاهای نازله بیرون از حساب وکیل و زن و مزد خودشان را.

و هیچ امری از قربت و عملی از اطاعت نیست جز آنکه اجر و ثوابش را اندازه و حسابی مقرر است، جز صبر و از اینکه روزه نیمه ای از صبر است (112) مزدش از جز خداوند تبارک و تعالی کفالت نتواند نمود چنان که در اثر است:

قال الله تعالی الصوم لی و انا الذی اجزی به: (113) روزه برای من است و منم آنکه پاداش آن را توانم داد. پس نسبت داده است روزه را به سوی خود از میان سایر عبادتها و وعده نهاده است صابران را به اینکه او با ایشان است و فرموده است: اصبروا ان الله مع الصابرين (114) صبر کنید به درستی که خدای با صبر آورندگان است و فتوحات را منوط به صبر فرموده و بشارت بخشیده است که بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوكم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسه آلاف من الملائکه مسومین (115) بلی اگر صبر و پرهیزکاری نمایید و بیایند شما را مشرکان در این ساعت مدد می رسانند شما را پروردگار شما به پنج هزار از ملائکه که صاحبان علامت باشند و جمع فرموده است برای صابران در میانه چندین امر که جمع نفرموده است بر غیر ایشان پس فرموده است: اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهدون (116) ایشانند که بر ایشان است صلوات از پروردگارشان و زحمت از خدای عزوجل برای صابران فراهم است و استقصاء تمامت آیات قرانی که زیاده از هفتاد آیه است در مقام صبر سبب طول کلام می شود.

و اما اخبار پس پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرموده است: الصبر نصف الايمان (117) شکیبایی يك نیمه از ایمان به خدا و پیغمبران و آخرت است.

و فرموده است: من اقل ما اوتیتم الیقین و عزیزه الصبر و من اعطی حظه منهما لم یبال ما فاته من قیام اللیل و صیام النهار و لنن تصبروا علی مثل ما انتم علیه احب الی من ان یوفینی کل امری منکم بمثل عمل جمیعکم و لکنی اخاف ان یفتح علیکم الدنیا بعدی فینکر بعضکم بعضا و ینکر کم اهل السماء عند ذلك فمن صبرو احتسب ظفر بکمال ثوابه ثم قرء: و ما عندکم یفد و ما عندالله باق و لنجزین الذین صبروا.... (118) الی اخره (119)

و از کمتر چیزهایی که به شما داده است، یقین است و دل نهان بر شکیبایی و کسی که بهره این دو فضیلت به او داده شده است، پروای آنچه را از فوت شود نباید داشت، خواه قیام به نماز شب باشد، خواه اقدام به روزه و اگر صبر نمایید بر سختی و فقری که در آن هستید دوست تر می دارم از آنکه به من رسد از هر يك شما مثل طاعت تمامت شما، ولیکن من بیم دارم که دنیا بر شما گشوده شود و بعضی از شما که توانگر و منعم شوید، نشناسید بعضی را که فقیر و درویش باشند در آن وقت اهل آسمان هم شما را نشناسند و در نزول رحمت یا دفع و رفع بلا و نعمت، جانب شما را اجابت نمایند.

و این معنی بر آن است که لفظ متکلم مجرد از باب فرح بوده باشد و اگر از باب افعال و بوده باشد، چنین معنی دهد که بعضی از شما که بر باطل باشید، بعضی را که حق باشند انکار نمایید و در نزد این کار و چنین انکار اهل آسمان شما را دشمن دارند. پس کسی که صبر پیش گیرد و از خدای تعالی اجر طلبد، به کمال ثواب و پاداش ظفر یابد.

پس از آن آیه کریمه راتلاوت فرمود که چنین فرمود: آنچه در نزد شماست تمام می شود و آنچه در نزد خدای است باقی است و هر آینه پاداش نیک می دهم آنانی را که صبر کردند و طاقت آوردندالی آخر آیه.

و روایت کرده جابر که از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - سوال کردند از ایمان فرمود: الصبر کنز من کنوز الجنه و سئل مرة ما الايمان فقال الصبر (120) صبر گنجی از گنجهای بهشت است و مرتبه ای سوال کردند از ایمان فرمود همانا صبر است و این عبارات فرمایش آن حضرت است که فرموده است:

الحج عرفة (121) زیارت بیت الله عرفة است

مترجم گوید گویا وجه شبه در تشبیه مصنف - قدس سره - این حدیث را به حدیث الحج عرفة همان تسمیه کل به اسم جزء است،

چنانچه حج عبارت از تمامت مناسک مخصوصه است که مشتمل بر همگی ارکان و شرایط و اجزاء منصوبه باشد که یکی از آن مناسک و اجزاء اعمال عرفه است ، ولی نظر به اهمیت و مزید عنایت به شرافت اعمال عرفه که بر سایر اعمال برتری دارد، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - تمام حج را در عرفه منحصر و مخصوص فرموده اند. چنین است حدیث ایمان که تعبیر به صبر و سماحت شده ، چه ایمان اگر چه شرایط عدیده و اوصاف و اجزاء و ارکان متعدده دارد، ولی چون جزء اعظم آن و رکن اهم شکیبایی و جوانمردی است ، بدین جهت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - ایمان را در صبر و سماحت منحصر فرموده اند. (انتهی)

و نیز فرموده است آن حضرت - صلی الله علیه و آله - که شکیبایی گنجی است از گنجهای بهشت. نیز فرموده است آن حضرت - صلی الله علیه و آله - افضل الایمان ما اکرهت النفوس (122) بالاتر ایمانها (123) آن است که بر نفس ناگوار است.

و گفته شده است که حضرت داود - علی نبینا و آله و علیه السلام - را خدای عزوجل وحی فرموده که تخلق باخلاقی و ان من اخلاقی الصبر (124) به خوبها و روشهای من ، خوی و عادت گمار و از جمله خوبیهای من ، صبر و شکیباییست. و از این عباس - رضی الله عنه - است که چون رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - بر انصار وارد شد، فرمود: اومنون انتم؟ فسکتوا فقال رسول الله فقال ما علامة ایمانکم؟ قال نشکر علی الرخاء و نصبر علی البلاء و نرضی بالقضاء فقال مومنون و رب الکعبه (125)

آیا شما اهل ایمانند؟ پس ساکت شدند. مردی گفت: آری ای پیغمبر خدای. فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفت: در زمان وسعت و رخاء، خدای را شکر می گذاریم و در نزول رنج و بلا، صبر می آوریم و رضای خاطر به قضای الهی می سپاریم. فرمود: به این صفات ، از اهل ایمانند قسم به پروردگار کعبه.

(و قال - صلی الله علیه و آله - فی الصبر علی ما یکره خیر کثیر (126)). و حضرت مسیح - علی نبینا و علیه السلام - فرموده است انکم لا تدرکون ما تحبون الا بصبرکم علی ما تکرهون : : به درستی که شما نمی توانید رسید به آنچه دوست می دارید جز به صبر و تحمل آنچه ناخوش می شمارید.

و فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم : لو کان الصبر رجلاً لکان کریماً (127) اگر صبر به هیأت وزی مردی در میان مردم می آمد، مردی که کریم بود و کرامت خود را مشهور می نمود. و حضرت امیر المومنین - علیه السلام - فرموده است : بنی السلام علی اربع قوائم الیقین و الصبر و الجهاد والعدل (128) اسلام بر چهار پایه بنا شده است : نخست یقین است ، دویم صبر است سیم جهاد و چهارم عدالت است و نیز می فرماید : الصبر عن الایمان بمنزله الراس من الجسد و لا جسد لمن لا راس له و لا ایمان لمن لا صبر له (129) صبر نسبت به ایمان در منزلت سری نسبت به بدن است و بدنی نیست آن را که سر در بدن ندارد و بر این دستور آن را که صبر نباشد، ایمان نمی تواند داشت

و نیز فرموده است : علیکم بالصبر فانه به یاخذ الحازم و الیه یعود الجازع بر شما باد به شکیبایی ! به درستی که آن که همت به امری گمارد، باید شکیب آرد و آنکه از حادثه بیتاب شود، باید بازگشت به شکیبایی نماید. و نیز فرموده است ان صبرت جزت علیک المقادیر و انت ماجور و ان جزعت جزت علیک المقادیر و انت مازور (130) اگر شکیب آوری قدرهای الهی بر تو جاری می شود و اجر شکیب و صبر برای تو خواهد بود و اگر شکیبایی ننمایی ، قدرهای خداوندی بر سرت خواهد رفت و وبال ناشکیبی برای خود خواهی گذاشت.

و از حضرت حسن بن علی - علیه السلام - است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله - فرمود : ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی و توتی باهل البلاء یوم القیامه فلا یرفع لهم دیوان ولا ینصب لهم میزان یصب علیهم الاجر صبا و قرا علیه السلام : انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب (132) : (131) به درستی که در بهشت درختی است که شجره بلوی نام دارد و مخصوص اهل بلاء است و در روز قیامت برداشته نمی شود برای ایشان دیوانی و نصب نمی شود برای ایشان میزانی و می ریزد بر ایشان اجر را ریختنی در خور بلیه که بر آنها وارد آمده است و بعد آیه کریمه را تلاوت فرمود که معنی چنین می دهد: اجر صابران وفای می شود بیرون از حساب.

و از آن بزرگوار - علیهما السلام - است که پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله - فرمود : ما من جرعه احب الی الله تعالی من جرعة غیظ کظمها رجل ، او جرعه صبر علی مصیبة و ما من قطرة دمع من خشية الله او قطرة دم اهرقت فی سبیل الله : (133) . جرعه ای در نزد خدای عزوجل محبوبتر نیست از جرعه خشمی که مرد آن را فرو خود یا جرعه صبری که در مصیبت ، آن را متحمل شود و قطره ای محبوبتر نیست در نزد خدای تعالی از قطره اشکی که از ترس خدای جاری می شود یا قطره خونی که در راه خدای ریخته شود.

و از آن بزرگوار است : المصائب مفاتیح الاجر : مصیبتهای کلیدهای اجر و ثواب است. و از حضرت زین العابدین - علیه السلام - است : اذا جمع الله الاولین و الاخرین ینادی ماد این الصابرون لیدخلوا الجنة بغير حساب ؟ قال فیقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائكة فیقولون الی این یا بنی آدم ؟ فیقولون الی الجنة فیقولون و قبل الحساب ؟ فقالوا نعم قالوا و من انتم ؟ قالوا الصابرون قالوا و ما کان صبر کم ؟ قالوا صبرنا علی طاعة الله و صبرنا عن معصية الله حتی توفانا الله عزوجل قالوا انتم کما قلتم ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملين (134) . چون خدای تعالی مردم اولین و آخرین را جمع نماید، منادی ندا می دهد که کجا هستند صابران تا بدون حساب داخل بهشت شوند؟ پس جماعتی از مردم بر می خیزند و ملائکه ایشان را پذیرایی می کنند و می

گویند: کجا می روید ای فرزندان آدم؟ می گویند: به سوی بهشت می شتابیم. گویند: آیا پیش از حساب وارد می شوید؟ می گویند آری میگویند: شما چه کسان هستید؟ میگویند: ما صابران هستیم. می گویند: صبر شما چه بوده است؟ می گویند: ما صبر در طاعت خدای کردیم و از عصیان و سرکشی با او شکیب آوردیم تا خدای عزوجل ما را میراند. می گویند: شما چنانید که می گویند، داخل بهشت شوید و چه نیکوست پاداش عمل کنندگان به صبر

و از انس است که گفته است پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: قال الله عزوجل اذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبه فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلك بصبر جمیل استحببت منه يوم القيامة ان انصب له میزانا و انشر له دیوانا: (135) خدای فرمود: چون متوجه کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندان او و پذیرایی کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او میزانی بر افرازم یا دیوانی باز نمایم.

و از ابن مسعود - رضی الله عنه - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ثلاث من رزقهن فانه رزق خیر الدارین: الرضاء بالقضاء و الصبر علی البلاء و الدعاء فی الرخاء: (136) سه چیز است که هر کسی آن سه چیز را روزی باید، پس او خیر دنیا و آخرت را روزی یافته است: نخست رضا به قضاء است و دوم شکیب بر بلا و سوم دعا در هنگام وسعت و رخاء.

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که گفت: در خدمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بودم فرمود: یا غلام او یا غلیم الا اعلمک کلمات ینعفک الله بهن؟ فقلت بلی یا رسول الله فقال احفظ الله (یحفظک، احفظ الله) تجده امامک تعرف الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة اذا سئلت فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان اللصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و مع الصبر و ان الفرج مع الكرب و ان مع العسر یسرا (137) ای پسر یا ای پسرک آیا نیاموزم تو را سخنانی که خدای تبارک و تعالی تو را به آنها فایده بخشد؟ عرض کردم: بلی ای پیغمبر خدای فرمود: پاس دار خدای را تا او را در پیش روی خود بیایی، و بشناس خدای را در وسعت تا بشناسد تو را در سختی و چون مسالمتی از کسی خواهی کرد از خدای مسالمت کن و چون یاری و مددکاری جویی، از خدای جوی (و) بدان که در صبر بر آنچه ناخوش می داری، فایده بسیار است و پیشرفت و نصر در ثبات و صبر است و شادمانی در پی ملامت و زجر ان مع العسر یسرا به درستی که با سختی سهولت و آسانی است. شعر:

ایزد دردی نیافرید به گیتی کز پی آن، دارویی نکو نفرستاد

و از حضرت است - صلی الله علیه و آله :- یوتی الرجل فی قبره بالعذاب فاذا اوتی من قبل راسه دفعته تلاوة القران و اذا اوتی من بین یدیه دفعته الصدقة و اذا اوتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المسجد (138) و الصبر حظه و یقول اما لورایت خلا لکنت صاحبه و فی لفظ اخر اذا دخل الرجل القبر قامت الصلاة عن یمینه و الزکاة عن شماله و البر یظل علیه و الصبر بناحیه بقول دونکم صاحبی فانی من وراثته (139).

در می یابد مرد، عذاب را در قبر او و چون خواهد از طرف سر او در آید قرائت قران دفعش را می دهد و چون از پیش روی او در آید صدقه او را می راند. چون در نزد پای او در آید، می راند او را رفتنش به سوی مسجد و صبر او را منع می نماید و می گوید:

اگر خلل و راه وصولی اندیشیده ای، من یار و صاحب او هستم.

در عبارت دیگر است که چون مرد وارد قبر شود، نماز از دست راست او می ایستد و زکات از دست چپ و نیکوکاریها سایه بر او می گسترند و صبر در طرفی است و می گوید: یار مرا بگیرید و من از پس سر و دافع ضرر او هستم یعنی اگر می توانید عذاب را از او دفع دهید و الا شما را بر دفع او کفایت می دهم.

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله و سلم :- عجا لا مرالمومن ان امره کله له خیر و لیس ذلك لاحد الا للمومن ان اصابته سراء شکر فکان خیرا له و ان اصابته ضراء صبر فکان خیرا له (140) در امر مومن جای عجب است به درستی که تمام امرش برای او خیر و فایده است و چنین صرفه جز برای مؤمن نیست که اگر نعمتی به او رسد سپاس می گزارد و برای او خیر است و اگر سختی و بلیتی او را دچار شود، صبر می آورد پس برای او خیر است

مترجم گوید که باید به شخص شریف مومن عرض کرد که تو گرو بردی، اگر جفت و اگر طاق آید.

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله و سلم :- الا اعجبکم ان المومن اذا اصاب خیرا حمدالله شکرا و اذا اصابته مصیبه حمدالله صبرا فالمومن یوجر فی کل شیء حتی اللقمة یرفعها الی فیه و فی حدیث آخر حتی اللقمة یرفعها الی فیه و فی حدیث قم.

(141) ع آیا به عجب نیآورم شما را؟ به درستی که مومن هر گاه چیزی را در یابد شکر می گزارد و خدای را سپاس می دارد و اگر مصیبتی او را درک نماید، خدای را می ستاید و صبر می نماید. پس مومن صرفه و اجر می برد حتی با لقمه ای که به سوی دهان خود بردارد.

و در حدیث دیگر است حتی از لقمه ای که به سوی دهانی برد و خورد و بخوراند مترجم گوید: همانا حکیم از روی این حدیث گفته است نیکبخت است آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت.

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله :- الصبر خیر مرکب ما رزق الله عبدا خیر له و اوسع من الصبر ((142) صبر بهتر مرکبی است و روزی نفرموده است خدای تعالی بنده را مبارکتر و فراخ کام تر از آن که او را به سر منزل کرامت رساند.

مترجم گوید: هم آن حضرت - صلی الله علیه و آله - می فرماید الخیل معقود بنواصیه الخیر و این است که صبر را مرکب فرموده است.

و از آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند که آیا مردی بدون پرسش و حساب داخل ، بهشت تواند شد؟ فرمود نعم ، کل رحیم صبور : آن که دارای رحم و صاحب شکیبایی باشد.

و از ابی بصیر است که گفت : از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - شنیدم که می فرمود : ان الحر حر علی جمیع احواله ان نابته نائبة صبر لها و ان تراکمت علیه المصائب لم یکره و ان اسر و قهر و استبدل بالیسر عسرا کما کان یوسف الصدق الامین - علی نبینا و آله و علیه الصلاة و علیه السلام لم یضرر حرینه ان استعبد و اسر و قهر و لم تضرره ظلمه الجب و وحشته و مانا له الی ان من الله علیه فجعل الجبار العالی له عبدا بعد ان کان ملکا فارسله و رحم به الله امته و كذلك الصبر یعقب خیرا فاصبروا و وطنوا انفسکم الصبر توجروا (143)

مرد آزاده در تمام احوالش آزاده مرد است و اگر حادثه ای برای او پیش آید صبر می کند، بر آن حادثه و اگر مصائب بر او هجوم آور شوند ناخوش نمی دارد و هر چند گرفتار و محهور شود و پس از راحت و رفاه به زحمت و سختی در افتد. چنان که بر حضرت یوسف نبی - علی نبینا و اله و علیه السلام - رسید و آزادی و حریت او تغییر پذیرفت از آن که به بندگی و خواری و زندان مبتلا شد و تاریکی و بیمناکی چاه و آنچه به او رسید، ضرری به بزرگواری او نرسانید و پادشاه جبار و سرکش مصر را پس از اقتدار سلطنت به بندگی او در آورد و آن حضرت را خدای عزوجل به رتبه رسالت و پیغمبری رساند و رحم و عنایت به سبب او بر امتش فرمود و صبر بر این دستور عاقبت خیر دارد. پس صبر پیش گیرید و نفس خود را به او آرامش و آسایش دهید و به اجر و رستگاری نائل شوید.

و از حضرت باقر - علیه السلام - است الحنه محفوفة بالمکاره و الصبر فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة و جهنم محفوفة بالذات و الشهوات فمن اعطی نفسه لذاتها و شهواتها دخل النار : (144) بهشت در ضمن ناگواریها و شکیبایی است و آن که بر ناگواریها، شکیبایی در دنیا آورده ، وارد بهشت می شود، و جهنم در ضمن لذتها و خواهشهاست و آن که لذت و خواهشها را عادت نفس خود دارد، وارد جهنم می شود..

و از حضرت امیر المومنین - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : الصبر ثلاثة : صبر عند المصیبة و صبر علی الطاعة و صبر عن المعصية فمن صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن عزائها کتب له ثلاث مائة درجة ما بین الدرجة مابین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش و م صبر عن المعصية کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش (145)

صبر بر سه گونه است : صبر در نزد مصیبت و صبر بر طاعت ، و صبر از معصیت . پس آنکه صبر بر مصیبت کند، خدای تعالی واجب می فرماید برای او سیصد درجه میانه هر درجه تا درجه دیگر به قدر میانه آسمان تا زمین ، و آن که صبر بر طاعت کند واجب می گرداند برای او ششصد درجه میانه هر درجه تا درجه ای به قدر فاصله زمین تا عرش و آن که صبر بر معصیت کند، واجب می دارد برای او نهصد درجه چون فاصله زمین تا انتهای عرش.

و از ابو حمزه ثمالی است که گفته است : حضرت ابو عبدالله - سلام الله علیه - فرمود : من ابتلی من المومنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید : (146) هر يك از مردمان صاحب ایمان که گرفتار بلیه شود و صبر نماید برای او اجر هزار شهید است. و از عبدالله بن سنان (که گفت) حضرت ابو عبدالله - علیه السلام - ذکر نمود که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود که خدای تعالی می فرماید : انی جعلت الدنیا بین عبادی قرضا فمن اقرضنی منها قرضا اعطیته بکل واحد عشر الی سبعمائة ضعف و ما شئت من ذلك و من لم یقرضنی منها فاخذت منه شیئا قهرا اعطیته ثلاث خصال لو اعطیت واحدة منهن ملائکتی لرضوا منی. ع ثم تلا ابو عبدالله علیه السلام قول الله تعالی : الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم فهدیه واحدة من ثلاث (و رحمة) اثنان (و اولئک هم المهمتدون) ثلاث.

ثم قال ابو عبدالله - علیه السلام - هذا اخذ منه شیئا قهرا بدرستی که من قرار دادم دنیا را در میان بندگان قرض و داد و ستد.

پس آن که وام دهد مرا از دنیا چیزی ، می بخشم عوض هر دره می را ده تا هفتصد چندان و آنچه خواهم فروزتر و آنکه مرا به وام ندهد از دنیا می گیرم چیزی را از او به قهر و در عوض ، سه خصلت به او ارزانی می دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه خود ببخشم از من به آن عطا که فرمایم ، خشنود می شوند. پس از آن حضرت آیه کریمه را که چنین معنا می دهد تلاوت فرمود : کسانی که چون به ایشان مصیبتی رسد بگویند ما برای خداییم و به درستی که ما به سوی او بازگشت می نمایم ، ایشانند که برایشان صلوات است از پروردگارشان پس این یکی است از سه خصلت و رحمت دوم است و ایشانند روندگان راه هدایت سیم و بعد از آن ، آن حضرت فرمود : این مقام کسی راست که خدای تعالی چیزی به قهر از او ستاند.

و از آن بزرگوار است - علیه السلام - الضرب علی الفخذ عند المصیبة یحبط الاجر (147) و الصبر عند الصدمة الاولى اعظم و الاجر علی قدر المصیبة و من استرجع بعد المصیبة جدد الله له اجرها کیوم اصیب بها

زدن بر زانو در نزد مصیبت اجر را می کاهاند و حقیقت صبر در نزد صدمه نخستین بزرگتر است و بزرگی اجر به قدر بزرگی صدمه است و آن که پس از مصیبت کریمه انالله و انا الیه راجعون را بگوید، خدای کریم متعالی اجر او را تازه می دارد همچون روزی که مصیبت زده شده باشد.

و مردی از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - سوال کرد در نزول مصیبت بر مردم چه چیز اجرا ایشان را می کاهد؟ فرمود : تصفیق الرجل بیمینه علی شماله و الصبر عنه الصدمة الاولى فمن رضی فله الرضا و من سخط فعليه السخط : زدن دست راست به دست چپ است و حقیقت صبر در نزد صدمه اولی است . پس اگر کسی خشنود باشد و به قضای الهی رضا دهد، پاداش

خشنودی ببند و اگر نارضایی آورد، از ثواب رضا و خشنودی محروم ماند.

و از ام سلمه زوجه پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - است که گفت: از رسول خدای شنیدم که می فرمود: ما من عبد تصیبه مصیبه فیقول انالله و انا الیه راجعون ، اللهم أجرنی علی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها الا آجره الله تعالی فی مصیبتی و اخلف له خیرا منها نیست بنده که او را مصیبتی رسد و بگوید انالله و انا الیه راجعون خداوند مزد و پاداش بخش مرا بر مصیبت من و جانشین آور برای من نیکوترش را مگر اینکه اجر بخشد خدای تعالی برای او بهترش را.

و گفته چون ابو سلمه وفات یافت چنان که پیغمبر خدای فرمود گفتیم و خدای تعالی خلیفه فرمود برای من بهتر از او پیغمبر خدای را .

(148)

و در عبارت دیگر چنین است که از رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: ما من مسلم تصیبه مصیبه فیقول : ما امره الله عزوجل انالله و انا الیه راجعون اللهم أجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منه : خداوند مرا در مصیبت من اجر بخش و خلیفه گردان برای من بهتر از او را) بعد از آن به نفس خود بازگشت کردم که کجا از ابی سلمه برای من بهتری نخواهد بود چون زمان عده من سپری شد، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - اجازه تشریف فرمایی به خانه من خواست و من پوستی را دباغت می کردم دستم را از فرط شستم و اجازت دادم و بالشی از چرم که درونش لیف خرما بود نهادم و بر آن نشست و مرا برای خود خواستگاری نمود و چون از سخن فارغ شد گفتم: یا رسول الله! مرا حقی نیست که اختیار شوهر نمایم جز آنکه اختیار تو است! ولی من زنی هستم که بر طبیعت من رشک و غیرت غلبه دارد و می ترسم در حالتی در من نگری که خدای تعالی مرا بدان عذاب فرماید: و نیز زنی هستم که عمری کرده ام و صاحب گرانباری فرزندانم . آن حضرت فرمود: آنچه ذکر کردی از سن خود مرا به اندازه تو دریافته است و آنکه از عیال میگوئی ، فرزندان تو فرزندان من هستند.

ام سلمه گفته است خود را به اختیار آن حضرت تسلیم دادم و مرا تزویج فرمود و خدای تعالی در عوض ابو سلمه پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود بهتر از او به من عطا فرمود.

و از ابن عباس است که گفت: پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: ان للموت فزعا فاذا اتی احدکم وفاة اخیه فلیقل انالله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون اللهم اکتبه عندک من المحسنین و اجعل کتابه فی علین و اخلف علی عقبه فی الاخرین الله لا تحرما اجره و لا تفتنا بعده : به درستی که مرگ را ترس است و هنگامی که یکی از شما خبر فوت برادرش برسد باید کریمه انا الله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون را متذکر شود و معنی کریمه و دعا چنین است که ما برای خدائیم و بسوی او بازگشت می نماییم و ما به سوی پروردگار خود هر آینه بر می گردیم . خداوند مقرر فرمای او را در نزد خود از جمله نیکوکاران و قرار ده کتاب او و نامه عملش را در علیین و جانشین دار در نسل او از آخرین . خداوند ما را از اجر مصیبت او محروم مساز پس از او ما را به فتنه در مینداز.

و از حضرت حسین بن علی - سلام الله علیهما - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: من اصابته مصیبه فقل اذکرها انا الله و انا الیه راجعون جدالله له اجر هامل ما کان له یوم اصابته : (149) کسی که به او مصیبتی بر خورد و هر وقت به یاد آورد بگوید انا الله و انا الیه راجعون ، خداوند کریم اجر او را تازه گرداند چنان که در ابتدای مصیبتش ، اجر به او بخشیده بود.

و از یوسف بن عبدالله بن سلام است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - هر زمان سختی و شدتی به اهلش روی می آورد، آنها را امر به اقامه نماز می فرمود و بعد از آن ، این آیه را تلاوت می فرمود و امر اهلک بالصلاة و اصطر علیها : (150) اهل خود را امر به نماز کن و در نماز، صبر و شکیبایی آور (151)

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که خبر رحلت برادرش قثم بن عباس را به او دادند و او در سفر و انا الله و انا الیه راجعون گفت و از راه کناری گرفت و شترش را خوابانید و دو رکعت نماز به جای آورد و جلوس او طولی یافت و برخاست و بر شتر نشست و همی قرائت می کرد و استعینوا بالصبر و الصلاة و آنها الکبیرة الاعلی الخاشعین : (152) طلب یاری و مددکاری نمایید از خدای تعالی به شکیبایی و نماز و به درستی که این بزرگ است جز به صاحبان خضوع و فروتنی (153)

و از اوست که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را هر وقت مصیبتی می نمود، بر می خاست و وضو می گرفت و دو رکعت نماز به جای می آورد و می گفت اللهم قد فعلت ما امرتنا فانجز لنا ما وعدتنا : خداوند به جای آوردم آنچه را امر نمودی ما را و وفا کن برای ما آنچه را وعده فرمودی ما را.

و از عباده بن محمد بن صامت است که گفت: چون عباده - رضی الله عنه - به حالت احتضار در آمد گفت بستر مرا به صحن خانه بیرون برید. بستر او را به فضای خانه بردند و گفت: دوستان و خدام مرا با آنانی که در جوار من هستند فراهم آورید و هر کس می خواهد مرا ببیند، وارد نمایند.

و گفت امروز را جز آخر روزی برای خود از روزهای دنیا و اول شبی از شبهای آخرت نمی بینم و شاید از دست و زبان من چیزی نسبت به شماها صادر شده باشد و قسم به آن خداوندی که جان عباده در قبضه قدرت اوست ، در قیامت مستوجب قصاص شوم . هر يك بر نفس خود جوی از من می دانید در مقام قصاص بر آید و کینه سینه خویش را فرو نشانید از آن پیشتر که جانم از تن بر آید و مرغ روحم از آشیان بدن پرواز نماید. همه گفتند تو برای ما آموزگار و پدر بزرگوار بودی ، به خادمی بدی نگفته و با ماها جز به راه نیکی و احسان نرفته ای در می گذرید؟ گفتند: آری . پس روی به آسمان کرد و گفت : اللهم اشهد خداوند گواه باش که بندگان تو بر من بخشودند و تو به صفح و بخشایش اولی می باشی. پس آنها را گفت وصیت مرا بشنوید و به خاطر سپارید: کسی را شما بر من نگرید و نوحه نسرایید و چون روحم از بدن مفارقت کند، همه شما وضویی نیک بگیریید و به مسجدی در آید و برای عباده درخواست آمرزش و مغفرت نمایید به درستی که خدای عزوجل می فرماید: و استعینوا بالصبر و الصلاة (154) یاری کنید به

شکیبایی و نماز بعد از آن جنازه مرا برگیرید و بشتابید (و) به سوی قبرم برید و به خاکم سپارید و آتش در پی من میفروزید و در زیر پهلوی من چوب ارغوان نگذارید (155).

و از جابر است از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود: اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعر و من اقام النواحة فقد ترك الصبر و من صبر واسترجع و حمد الله تعالى فقد رضى بما صنع الله و وقع اجره على الله عزوجل و من لم يفعل ذلك جرى عليه القضاء و هودم و احبط الله عزوجل اجره : (156) سخت تر بیتابی فریاد به کلمه وای و سیلی زدن بر صورت و سینه و برکندن موی است و آن که نوحه سرایی بر پای دارد، سیرت صبر را فرو گذاشته است و آن که صبر کند و انا لله و انا الیه راجعون بگوید و خدای تعالی را حمد نماید، به قضای الهی رضا داده است و اجر او با خدای عزوجل است و آن که صبر نکند و حمد الهی نگذارد و بازگشت به خدای تعالی نیاورد و به امر الهی رضا ندهد، قضا بر او جاری شده و زشت و نکوهیده است و خدای عزوجل اجر او را پست و هدر می دهد.

و از ربیع بن عبدالله است که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: ان الصبر و البلاء يستقبان الى المومن ياتيه البلاء و هو صبور و الجزع و البلاء يستقبان الى الكافر فياتيه البلاء و هو جزوع. (157) شکیبایی و بلا سبقت می جویند به سوی مومن و بلا بر او وارد می شود و او شکیباست ، و بیتابی و بلا به سوی کافر پیشی می جویند و او بیتاب است.

و از آن حضرت - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود: ضرب المسلم يده على فخذه عند المصيبة احباط لاجره. (158) زدن مسلمان بر زانوی خود، هدر کردن اوست اجر و پاداش خود را.

و از موسی بن بکیر است که حضرت کاظم - سلام الله علیه - است که فرمود: ای اسحاق ! لا تعدن المصيبة التي اعطيت عليها الصبر و استوجبت عليها من الله عزوجل الثواب انما المصيبة التي يحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم يصبر عند نزولها. (159). مصیبت مشمار آن مصیبتی را که صبر و شکیبایی بر آن داده شده باشی و خدای تعالی پاداش ثواب به تو بخشیده باشد، بلکه مصیبت آن است که صاحب آن ، از اجر و ثواب محروم گردد، هنگامی که در نزولش عنان صبر از دست دهد.

و از ابی میسر است که گفت : در خدمت حضرت ابی عبدالله - علیهما السلام - بودیم مردی وارد شد و از مصیبتی که به او رسیده بود، شکایت نمود. آن حضرت فرمود: اما انك ان تصبر فتوجر و ان لم تصبر يمضى عليك قدر الله عزوجل الذي قدر عليك و انت مذموم : (160) به درستی که اگر صبر و خویشنداری کنی ذخیره پاداش نیک گذاری و اگر خودداری ننمایی و بیتابی آوری قدر الهی بر تو جاری می شود و تو نکوهیده و بی مزد خواهی بود.

حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است: البلاء زين المومن و كرامة لمن عقل لان في مباشرة و الصبر و الثبات عنده تصحيح نسبة الايمان (161) قال قال النبي - صلی الله علیه و آله - نحن معاشر الانبياء اشد بلاء و المومن الا مثل فالامثل و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله تعالى له تلذذ به اكثر من تلذذه بالنعمة و يشاقق اليه اذا فقيده لان تحت نيران البلاء انوار النعمة و تحت انوار النعمة نيران البلاء و المحنة و قد ينجومنة كثير و يهلك في النعمة كثير ، و ما اثنى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم الى محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - الا بعد ابتلائه و وفاء حق العبودية فيه فكرامات الله تعالى في الحقيقة نهايات بداياتها البلاء و من خرج من شبكة البلوى جعل سراج المومنين و مونس المقربين و دليل القاصدين و لا خير في عبد شكاه من محنة تقدمها الف نعمة و اتبعها الف راحة و من لا يقضى حق الصبر على البلاء حرم قضاء الشكر في النعمة كذلك من لا يودی حق الشكر في النعمة يحرم عن قضاء الصبر في البلاء و من حرهما فهو من الطرودين (162).

بلا زینت مومن (و) کرامت است مر صاحبان عقل را زیرا که در مباشرت بلا و صبر بر آن و ثبات در نزدش حقانیت نسبت ایمان است و پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرموده است که ما گروه پیغمبران بیشتر از سایر مردم موقع سختی بلا می باشیم و چنینند اهل ایمان از بالا تا هر درجه ای که فرود آیند به حسب مرتبه خودشان.

و آن که طعم بلا چشید، در زیر پرده ای است که خدای تعالی محفوظ داشته و برای (او) لذتی از آن بلاست که زیاده از التذاز او به نعمت باشد و چون بال را بیابد، شوقمند به سوی آن می شود: زیرا که در زیر آتشیهای بلا و محنت ، نورهای نعمت ، و در زیر نورهای نعمت ، آتشیهای بلا و محنت است ، بسا که گرفتاران بند بلا رهایی می یابند و خفتگان بستر نعمت ، به رنج و هلاکت در می افتند و ثنا فرموده است خدای تعالی بنده ای از بندگان خود از عهد حضرت آدم علیه السلام - تا زمان رسول خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - مگر ابتلای آن بنده را که ادای حق بندگی نموده است ، پس کرامات خدای تعالی در نظر حقیقت نهايات است که بدایتها آنها بلاست و بدایتها بی است که نهايتها آنها، بلاست و آنکه از دام بلا و رستگاری یابد، چراغ اهل ایمان است و مونس مقربان و دلیل پویندگان و جویندگان خداوند منان و نیست چیزی در آن بنده که شکایت از محنتی کند که هزار گونه نعمتش فزون می آید و هزار گونه راحتش انبار می شود و آن که حق صبر و خویشندن داری در بلا را نگذارد و پاداش شکر نعماء را محروم ماند و همچنین آن که ادای شکر نعماء را ننماید از قضای صبر بر بلا به حرمان گذراند و آن که دچار چنین غبن و زبانی آید در درگاه خدای تعالی از شمار رانندگان است.

و حضرت ایوب - علی نبینا و علیه السلام - در دعای خود می گوید: اللهم قد اتى على سبعون في الرخاء فامهلني حتى ياتي على سبعون في البلاء : (163) خداوندا به درستی که بر من هفتاد سال به نعمت و رفاه گذشت پس مهلت بخش مرا تا هفتاد سال به محنت و بلا بگذرد (164).

و حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است: الصبر يظهر ما في بواطن العباد من النور و الصفاء، و الجزع يظهر ما في بواطنهم من الظلمة و الوحشة و الصبر يدعيه كل احد، و لا يثبت عنده الا المختون ، و الجزع ينكره كل احد و هو ابين على المنافقين لان

نزول المحنة و المصيبة يخبر عن الصادق و الكاذب و تفسير الصبر ما يستمر مذاقه ، و ما كان عن اضطراب لا يسمى صبرا ، و تفسير الجزع اضطراب القلب و تحزن الشخص و تغير اللون و تغيير الحال و كل نازله خلت او ائله عن الاخبات و الانابة و التضرع الى الله تعالى فصاحبها جزوع غير صابر و الصبر ما اوله مز و اخره حلو فمن دخله من او اخره فقد دخل و من دخله من او ائله فقد خرج و من عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر (165)

و قال الله عزوجل في قصه موسى و خضر على نبينا و آله و عليهما السلام و كيف تصبر على ما لم تحط به خبرا (166) فمن صبر كرها و لم يشك الى الخلق و لم يجزع بهتك ستره فهو من العام و نصيبه ما قال الله عزوجل و بشر الصابرين (167) اي بالجنة و المغفرة و من استقبل البلاء بالرحب و صبر على سكينه و وقار فهو من الخاص و نصيبه ما قال الله عزوجل ان الله مع الصابرين (168) صبر آشكارا می کند آنچه را در باطنهای بندگان است نور و صفا و جزع پیدا می دارد آنچه را در باطنهای آنهاست از ظلمت و جفا و هر کس دعوی دار مقام صبر و خویشتن داری است.

ولی جز مخبتان که تن را خوار دارند و آهستگی و ثبات بر خاطر گمارند، در این مقام درنگ نتوانند آورد و بیتابی و جزع را همه کسی ناخوش می دارد و در حال ارباب نفاق ، آشکارتر می شود، زیرا که نزول محنت و مصیبت از راستگوی و دروغ زن خبر می دهد. (عند الامتحان یكرم المرء او یهان)

و تفسیر صبر این است که مذاقش تلخ و ناگوار می نماید و آنچه از آن اضطراب خیزد صبرش نتوان شمرد، و تفسیر جزع ، اضطراب دل است و اندوهناکی تن و پریدن رنگ و تغییر حال . پس هر حادثه که اوائلش از خضوع و فروتنی و رجوع به حق و تضرع به سوی خدا خالی باشد، صاحبش جزوع غیر صابر و بیتاب ناخویشتن دار است (و صبر چیزی است که برای قومی بدایتش تلخ و عاقبتش شیرین است آن که از او آخرش درآید به او رسیده و آن که از او ایلش درآید، از آن رمیده است (169)). مترجم گریب برین دستور، صبر را طبیعت عشق است چنان که مولوی رومی گفت است:

عشق ، اول سرکش خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
و آن که قدر صبر دریافت جز به سوی صبر نتوان شتافت.

و خدای تعالی در قصه موسی و خضر - علی نبینا و علیهما السلام - می فرماید: و چنین معنی می دهد که چگونه صبر توانی بر آنچه احاطه دانشمندی باطن بر آن نداری (170)

پس آنکه از روی کراهت صبر کند و شکایت به سوی خلق نبرد و به اظهار بیتابی ، پرده خود ندرد، صبر او عام است و بهره و نصیبش آن که خدای تعالی در آیه کریمه می فرماید و چنین معنی می دهد که صابران را بشارت ده (171)

یعنی به آمرزش و بهشت و آن که پیشباز بلا کند و آن را مرحبا گوید و صبرش از روی سکنه و وقار است صبر او صبر خاص است و بهره و نصیبش آن خدای عزوجل فرمود و معنی چنین می دهد که خدای با صاحبان صبر است (172) - (173) .

در برخی از حالات پیشینیان است در نزد مرگ فرزندان و دوستان آنها: مردم عرب در زمان جاهلیت نه امید ثواب داشتند و نه بیم عقابی می پنداشتند. با این حالات ، حفظ مراتب صبر را می نمودند و بزرگی (و) فضل آن را می شناختند و اهل جزع و بیتابی را

سرزنش می کردند و از شرایط حزم می شمردند و زینت حلم بر خود می بستند و جلوه رادی و جوانمردی می دادند و فرار از خواری و گرفتاری خویش را به حسن تسلی ، پناه می جستند؛ به این پایه و مایه که چه بسیار کس که فرزند و پدر و برادرش به

هلاک می رسید و نام از او نمی برد. چون اسلام آوردن و به ثواب صبر و خویشنداری پی بردند، بر ثبات و پایداری و تحمل خود افزودند و بری خود مزید ارتفاع و رتبت و ذخیره ذکر جمیل و اجر جزیل شناختند.

ابوالاحوص گفته است : بر ابن مسعود داخل شدیم و سه فرزندش حاضر و جوانانی چون زر خالص و دیبای فاخر بودند، چنان که از جمال و بها و وقار و حیای آنها، بشگفت فروماندیم . گفت : همانا از این پسران بر من غبطه بردید و برای خود از خدای تعالی

چنین فرزندان می خواهید. گفتیم : آری : قسم به خدای ، مرد مسلم تمنای فرزند به مثل اینان برای خود می کند. پس سر به سوی سقف خان بلند کرد و بر آن سقف پرستوها آشیانه بسته و بیضه گذاشته بودند. گفت : قسم به خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست ،

هر آینه اگر دست از خاک قبور این فرزندان بیفشانم ، دوست تر می دارم از اینکه يك بیضه از آشیان این مرغان فرو افتد در هم و بشکند. این سخن را از روی حرص و شوق بر ثواب صبر و احتساب در فوات فرزندان بر زبان آورد.

و عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - در مسجد، قرآن بر مردم تلاوت می نمود و بر دو زانوی خود نشسته بود . ناگاه مادر فرزندی از او به مسجد در آمد و فرزندش را به سوی پدر رها کرد و نام داشت مردم را شکافته در کنار پدر قرار گرفت . ابن مسعود گفت :

مرحبا به سمی آن که آن کس بهتر از اوست و او را همی بوسید و نزدیک بود که آب دهان او را فرو خورد.

پس گفت : به خدا قسم هر آینه مرگ تو و برادرانت سهلتر از شمار شما فرزندان است . در این زمان گفتندش این چه تمنایی است که می کنی ؟ گفت : اللهم عفا، به درستی که شما سوالی کردید و جز اینکه شما را خبر بازدهم چاره ندارم و از اینکه گفتم اراده

خیر داشتم اما من در فوت آنها به اجر صبر فایز می شوم و از حیاتشان بر آنها بیم دارم از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می فرمود: یائی علیکم زمان یغبط الرجل بخفة الحال کما یغبط بکثرة المال و الولد: روزگاری بر شما خواهد آمد که مرد

را بخفت حال حسد و غبطه برند چنان که مردم به فزونی مال و فرزند بر یکدیگر غبطه و حسد می برند.

ابوذر رضی الله عنه - را پسر نمی ماند. او را گفتند :تو مردی هستی که پسری برای تو نمی ماند. گفت : حمد خداوندی که آنها را از دار فنا می ستاند و ذخیره دار بقا می دارد (174) .

و از عبدالله بن عامر المازنی هفت پسر به طاعون عام (175) در گذشتند گفت : من مردی مسلمانم و صبر و تسلیم را در مقام قبول و اذعان.

از عبدالرحمن است که گفت: بر معاذ وارد شدیم و بر سر فرزندی از خود ایستاده بود که جان می داد پس ما گریستیم دیده ها گریان شد و اشکها جریان یافت و بعضی از ما زمام اختیار و خویشنداری نتوانستیم، اصطبار و عنان از دست داده صدا بلند کردیم. معاذ منع نمود و گفت: ساکت باشید قسم به خدای تعالی رضای مرا می داند و مرگ این فرزند را دوست تر می دارم از هر جهادی که در رکاب حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - حضور یافتیم. به درستی که از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - شنیدیم که فرمود: من کان له ابن و کان علیه عزیزا و به ضنیئا و مات فصبر علی مصیبتہ و احتسبه ابدل المیت دارا خیرا من داره و قرار خیرا من قراره و ابدل المصاب الصلاة و الرحمة و المغفرة و الرضوان:

کسی که او را فرزندی عزیز باشد و دل نتواند داد که از دست او برود و آن فرزند بمیرد و پدر صبر و احتساب در مصیبت او پیش گیرد، خداوند کریم رؤف و رحیم عطف فرزند را خانه ای بهتر از خانه دنیا و آرامگاهی نیکوتر از زانی دارد و پدر او را رحمت و رضوان و روح و ریحان و آمرزش و غفران ذخیره فرماید. ماندیم تا پسر در گذشت در این اثنا بانگ نماز بر آمد و رفتیم که نماز ظهر بگزاریم. چون باز آمدیم پسر را غسل داده و حنوط کرده و کفن نموده بود و مردی جنازه برگرفته انتظار حضور اخوان و جبران نکشیده بود به معاذ ملحق شدیم و گفتیم خدایت رحمت کند و حسن عاقبت دهد! ای ابا عبدالرحمن چه منتظر ما نشدی که نماز بگزاریم و به جنازه فرزند برادر خود حاضر شویم؟!

گفت: ما ماموریم که اموات را در ساعتی که جان به جان آفرین سپارند برگیریم خواه غنی باشد و خواه درویش. به قبر در آمد و دیگری هم با او داخل قبر شد. چون خواست بیرون آید، در از کردم که مددش کنم تا از قبر بر آید ابا کرد و گفت: ترك ادب خود را در شکر مدد تو برای اظهارات قوت خویش نمی كنم ولی كراهت دارم كه جاهلی در من عجزی شناسد و جزعی از من ترا اندیشد و فتور حالت مصیبت پندارد. پس به مجلس خود در آمد و روغن خواست و بر موی خود مالید و سرمه طلبید و بر چشم خود کشید و اشارت کرد بردی را حاضر آوردند و در پوشید و بیشتر از روزش را به تبسم گذرانید و همی گفت: انا لله و انا الیه راجعون فی الله خلف من كل هالك هلك و عزا من كل مصیبة و درك لكل ما فات: ما برای خداییم و به سوی او باز می گردیم و در وجهه الهی جای نشین از هر هالکی است که هلاک شده باشد و صبر است بر هر مصیبتی (و) تلافی است آنچه را فوت شود

و روایت شده است که قومی در (حضور) حضرت علی بن الحسین - سلام الله علیهما - بودند خادمی را که گوشت بریان می نمود امر بشتاب فرمود خادم گوشت بریان را به شتاب آورد و سیخ به آتش تافته از دست او بر سر فرزندی از آن حضرت رها شد و به آن صدمه در گذشت. آن حضرت برخاست و فرزند را مرده یافت. به خادم فرمود: انت حر لوجه الله اما انك لم تتعمده: تو در راه خدای آزادی و عمدی ننیدیشیده بودی پس از آن تجهیز فرزند پرداخت (176)

و از احنف بن قیس است که گفت: بیاموزید علم را و حلم را و صبر را، به درستی که من آموختم. گفتندش از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم گفتند حلمش در چه پایه بود و به کدام اندازه مایه داشت؟ گفت: نزد او نشسته و سخن از هر جنس در پیوسته بودیم ناگه پسر او را کشته به خون آغشته آوردند و در پیش روی او گذاشتند و قاتل را نیز بسته بند و خسته کند حاضر کردند حلقه دستها را از زانوان باز نکرد و قطع سخن ننمود و چون سخن تمام شد، به قاتل فرزند خود روی آورد و گفت ای فرزند برادر! ترا چه بر داشت که این کار را کردی؟ گفت غضبناك بودم و از من این نارده صادر شد. گفت: آیا هر وقت بر تو خشمی غالب آید، خود را به خواری در می اندازی و خدای عزوجل را عصیان می آوری و از عدد خویش می کاهی؟ برو از ادب کردم و دیه فرزند خویش را به تو بخشیدم پس از آن روی به پسران خود آورد و گفت: ای فرزندان من برادر خود را غسل دهید و کفن ببوشانید و چون فراغت یافتید جنازه را نزد من بیاورید که بر او نماز گزارم (و) چون دفن شد، فرزندان را گفت: مادر فرزند مقتول من از شما نیست و از قومی دیگر است و گمان ندارم که به آنچه شما از در فرمان من تمکین دارید رضا دهد دیه فرزند او را از مال من به او بپردازید (177).

و صدوق - علیه الرحمه (در) فقیه آورده است که چون ذر بن ابی ذر - رضی الله عنه - وفات یافت ابوذر بر سر قبر او ایستاده و روی قبر را به دست خود مسح نمود و گفت: ای ذر خدایت رحمت کند! به خدای قسم تو برای من نیکو فرزند بودی و اکنون که از این دار فانی رخت بر بسته و رشته زندگانی دنیا را گسسته ای من از تو خشنودم و از من مفقود نیستی و تو را از خود کاسته نمی دانم بلکه ذخیره من شده ای و مرا جز به خدای عزوجل، حاجتی نیست و اگر نه از ورود قبر بیم دارم، مسرور می شدم که به جای تو باشم و حزنی که برای تو دارم، مرا مشغول کرده است از حزنی که بر توام باشد. به خدای که بر تو نگرستم، بلکه برای تو گریه کردم و کاش می دانستم که چه گفته ای و چه شنفته ای اللهم انی قد و هبته ما افترضت علیه من حق فهب له ما افترضت علیه من حقك فانت احق بالجد و الكرم منی. خداوندا حق را که از من بر او واجب داشته ای به او بخشیدم، پس آنچه از حق خود بر او واجب فرموده ای، بر او ببخشی و تو به جود و بخشایش سزوارتر از منی (178).

و اسناد داده است دینوری به سوی ذر بن عمر بن ذر که چون ذر وفات یافت پدرش عمر بر سر قبر او ایستاده و گفت: ای ذر رحمت خدای بر تو باد پس از تو ما را سختی و فقری نیست و ما را جز خدای تعالی حاجت به احدی نیست و چه خوش بود که باقی نمانده و پیش از تو مرده بودم و اگر وحشت قبر نبود، آرزو می کردم که به جای تو باشم و مرا مشغول کرده است اندوهی که برای توست از حزنی که بر تو باشد. کاش دانستمی که چه گفته ای و چه با تو گفتند. پس سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: اللهم انی قد و هبت له حق فیما بینی و بینہ فاغفر له من الذنوب ما بینک و بینہ فانت اجود الاجودین و اکرم الاکرمین. بار خدایا من بخشیدم به او حق را که میانه من و او بود پس تو نیز بیمارز گناهانی را که از او در میانه تو و اوست و تو بخشنده تر بخشنده گان هستی. بعد از آن از قبر او منصرف شد و گفت: جدا شدیم از تو و اگر بر قبر تو اختیار اقامت می کردیم فایده ای به تو نمی

توانستیم رساند (179)

و مبرد روایت کرده است که چون ذر بن عمر وفات یافت ، پدرش بر سر او ایستاده و او را به جامه پوشانیده بودند و گفت : ای پسرک من از فوت تو بر ما کاستی نیست و جز به سوی خدای تعالی ، حاجتی نداریم چون دفن شد، بر سر قبرش بایستاده و گفت : ای ذر خدایت بیامرز ما را اندوه برای تو از اندوه بر تو مشغول می دارد زیرا که نمی دانیم چه گفته ای و با تو چه گفته اند . اللهم انی قد و هبت له ما قصر فیه مما افترضت علیه من حق فیهب له ما قصر فیه من حقك واجعل ثوابی علیه له وزدنی من فضلك انی الیک من الراغبین : ای خدای من بخشیدم برای او آنچه را از حق من بر او واجب فرموده بودی ، پس ببخش برای او آنچه را در حق تو تقصیر کرده و قرار ده ثواب صبر و احتساب مرا برای او و فضل خود را برای من بیفزای ، به درستی که رغبت من از دنیا و آخرت به سوی توست.

از او سوال شد که ذر با تو چگونه می زیست ؟ گفت : شب هرگز با او به راهی نرفتم جز اینکه در پیش روی من رفتی و روز هرگز با او حرکت نکردم جز این که در قفای من سیر نمودی و هرگز به بامی بر نیامد که من در زیر سقف آن باشم (180). قومی از بنی عبس بر بعضی از خلفا وارد شدند و در میان ایشان مردی کور بود خلیفه از سبب کوری او سوال نمود. گفت : در بطن وادی فرود آمده بودیم و همانا در بنی عبس کسی که در مکنّت و مال بر من فزونی داشته باشد نبود. بنا گاه بارانی شدید شبانه باریدن گرفت و همه را هلاک نمود سوای کودکی که تازه متولد شده بود و شتری که صعب و سرکش بود و از من فرار کرد . طفل را بر زمین گذاشتم و به عقب شتر رفتم ، چندانی نرفته بودم که صیحه کودک به گوشم رسید برگشتم و سببی دیدم که شکم کودک را دریده و او را طعمه خود کرده است خود را به شتر رساندم که او را به تمکین در آوردم ، لگد به رویم افکند و در هم شکست و چشم من کور شد و صبح کردم در حالی که نه مال داشتم و نه عیال و نه فرزند و نه چشم.

مترجم گوید در این موقع اتفاقا به تاریخ قاضی ابن خلکان مروری شد و ترجمه عروه بن الزبیر از فقهای سبعمه مدینه به نظر در آمد و ربطی تمام با قصه شیخ داشت ، لهذا نقل و ضمیمه می نماید چنان آورده است که عروه به شام آمد و بر ولید بن عبدالملک اموی وارد شد و پسرش محمد با او همراه بود. محمد به اصطبل اسبان درآمد و اسبی توسن لگدی بر او انداخت که فورا قالب از جان شیرین برداخت و مرض شقاقولوس پای عروه را فرا گرفت و او را از طاعات عادیه خود باز نمود. ولید گفت : جزو فاسد را به قطع رضا دهد. رضا نداد مرض سرایت به ساق کرد و ولید تاکید نموده گفت : بدنت را فاسد خواهد کرد، اجازت داد و پای او را به اره از ساق جدا کردند و پیرمرد بود و آهی بر نیاورد و کسی او را نگاه نداشت و این آیه کریمه بر زبان راند . لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا (181) و بعد از آن قاضی ورود شیخ عیسی و حکایه حادثه اش را بر ولید می نویسد که ولید او را حاضر نمود و نزد عروه فرستاد که بلبه خود را باز گوید و عروه بداند که بلا دیده تر از او یافت می شود (و) هم قاضی گوید بهتر کسی که عروه را تسلیت داد، ابراهیم بن محمد بن طلحه بود که گفت : پیشی گرفته عضوی از اعضا و فرزندانی از فرزندان به سوی بهشت و کل در پی جزو است و به درستی که باقی گذاشت خدای تعالی از تو برای ما آنچه را ما به آن محتاجیم و از غیر آن بی نیاز و آن علم و رای توست که خداوند تو را و ما را به آن سود بخشد و خدای است ولی ثواب و ضمیم حساب توست.

روایت شده است از عیاض بن عقبه فهری ، پسری وفات یافت چون او را به قبر نهاد مردی گفت : اگر سید جیش او را به وسیله صبر برای خود سرمایه اجر قرار دهد می تواند. گفت : چه مانع دارم که نکنم ؟ دیروز برای من زینت زندگانی دنیا بود و امروز برای من از باقیات صالحات عقبی گردید : فنعیم عقبی الدار.

و ابوعلی رازی گفته است سی سال با فضیل بن عیاض مصاحبت ورزیدم و او را متبسم و خندان ندیدم ، جز روزی که علی پسر او وفات یافت . گفتم : تو هرگز تبسم ننمودی و امروز به این مصیبت خندانی ؟ گفت : خدای عزوجل امری را دوست داشت و من آنچه او سبحانه و تعالی - دوست داشته است ، دوست می دارم.

عمر بن کعب هندی در غذای شوستر شهادت یافت و از پدرش پوشیده داشتند. پس از مدتی آگاهش کردند و اظهار جزعی نکرده دست برداشت و گفت الحمد لله الذی جعل من صلبی من اصیب شهیدا سپاس خداوندی را که قرار داد از پشت من کسی را که بدرجه شهادت فایز گردید . پس از آن پسری دیگری از او در غزه جرجان به شهادت رسید و مطلع شد و گفت : الحمد لله الذی توفی منی شهیدا آخر : منت خدای را عزوجل که شهیدی دیگر از نسل من نیز پذیرفت

و روایت کرده است بیهقی که عبدالله بن مطرف وفات کرد. پدرش مطرف در لباس فاخر بر قوم خود بیرون آمد و استعمال روغن عطر کرده بود. قوم بر او خشمگین شدند و گفتند: عبدالله می میرد و تو با لباس فاخر و استعمال بوی خوش بیرون می آیی ؟ گفت : آیا زاری و اظهار کراهت نمایم در امری که خدای عزوجل مرا سه خصلت بر آن وعده فرموده و برای من بهتر است از امام دنیا و آنچه در اوست ؟ به درستی که خدای تعالی می فرماید : الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهندون (182) صلوات و رحمت و هدایت خود را شامل و مسلم داشته و مرا جز شکر دمدام حقی نیست.

مردی از قریش دوستان و برادرانی را که داشت دعوت ، نمود و مجتمع شدند و بر مائده او نشستند و او را پسری بود. اسبی از آن مهمانها لگدی بر پسر زد و او را هلاک نمود. قریشی را آگاه دادند امر کرد خدام سرای این امر فطیع (183) را پنهان دارند و مهمانها را ملتفت نسازند و اهلش را از نوحه و صیاح مانع آمد و به خدمت اضياف و آداب مجلس پرداخت و پس از صرف طعام و طی کلام ، مهمانها را آگاهی یافتند. و بر جنازه پسر آمده بینهایت غمناک شدند و از شکیبایی و کرامت نفس او در عجب ماندند و تحسین و ثنا بر او خواندند.

و مذکور است که مردی از یمامه سه تن از فرزندان خود را دفن کرد و نشست و دو دست را بر زانوهای حلقه کرد و قوم را طلبی کرد و با آنها به صحبت پرداخت ، چنان که همانا مصیبتی به او نرسیده است . گفتندش چرا یاد از فرزندان نمی آوری و رسم عزا

مرتب نمی داری ؟ گفت : مرگ خاصه آنها نبوده و هر صاحب حیاتی را مقرر است و تنها نه من در دنیا مصیبت زده شده ام و فایده ای در جزع نمی بینم مرا در این صورت بر چه امر ملامت می کنید.

و اسناد داده است ابوالعباس بن مسروق از اوزاعی که گفت : یکی از حکما مرا حدیث کرد و گفت به سوی رباط (184) بیرون رفتم تا وارد عریش از مصر شدم و سایه بانی دیدم که در آن مردی است با صره اش زایل شده و دست و پای او به علت مرض ، از حرکت باز مانده و می گفت : لك الحمد سیدی و مولای اللهم احمدك حمدا یوافی محامد خلقك كفضلك علی سائر خلقك اذ فضلنتی علی كثير ممن خلقت تفضیلا.

مر تر است حمد و سپاس و ستایش ای مولای من و فرزند من ! الها تو را سپاس می آورم که فزونی کند بر تمام سیاسهای بندگان چون فزونی خودت بر تمام بندگان زیرا که فضیلت نهادی مرا بر بسیاری از آنان که آفریده ای ، فضیلتی درخور با خود گفتم هر آینه از سؤال می کنم . پس به او نزدیک شدم و سلام کردم . سلام مرا جواب داد گفتم : خدایت رحمت کناد! سؤالی که از تو دارم . آیا خبر به من می دهی ؟ گفت : آیا نمی دانی که چه احسان به من کرده است ؟ گفتم : بگوی تا بدانم . گفت : به خدای قسم که اگر خدای تعالی آتش بر من فرو ریزد و مرا بسوزاند و کوهها را بفرماید که دمار از نهادم برآورند و دریاها را امر کند که مرا غرق نمایند و زمین را فرمان دهد که مرا به خود فرو برد، جز مهر خود را بر او نمی افزایم و او را به جز شکر نمی گزارم.

پس گفت : مرا هم به سوی تو حاجتی است ، آیا و می نمایی ؟
گفتم : منت می پذیرم . آنچه اراده کرده ای بگوی : گفت : مرا پسری است که هنگام نماز ، تعاهد مرا می کند و مددکاری می نماید و در وقت افطار ، طعام به من می رساند، از دیروز او را نیافته ام و نمی دانم به کدام عائق (185) به سر وقت من نیامده است . درست ببین شاید او را بیابی و به من رسانی . با خود گفتم در قضای حاجت او تقرب به سوی حق است . برخاستم و به طلب پسر برآمدم تا در میان تلهای ریگ سبعی را دیدم که پسر را دریده و گوشت و احشای او را خورده است . گفتم انا الله و انا الیه راجعون چگونه به این بنده صالح خبر مرگ فرزند او را رسانم ؟ برگشتم و سلام کردم و جواب گفتم : گفتم خدایت بیامرز اگر چیزی سؤ ال کنم مرا خبر خواهی داد؟ گفت : اگر در نزد من علمی باشد دریغ نمی دارم . گفتم : آیا تو در نزد خدای گرامی تری یا ابوب نبی ؟ گفت : ایوب نبی البته گرامی تر است و منزلتش افزونتر از من است . گفتم : خدای تعالی او را مبتلا فرمود و او صبر کرد، با هر کس با او ماعنوس بود از او وحشت گرفت و دوری نمود و مردم راه سپار از او کنار (ه) می گرفتند. بدان که فرزند تو را طلب کردم و شیری او را دریده است و طعمه خود کرده است . خداوند اجر تو را بزرگ کناد . گفت : الحمد لله الذی لم یجعل فی قلبی حسرة من الدنیا حمد خدای را که قرار نداد در دل من حسرتی از دنیا رایس از آن نعره زد و بر روی خود افتاد. اندکی نشستم و او را حرکت دادم ، دیدم روح از بدنش مفارقت کرده است . گفتم : انا الله و انا الیه راجعون آیا در امر تجهیز و دفن او چه کنم و کیست که مرا در غسل و کفن او یاری دهد و قبر او را حفر نماید و در دفن او چه کنم و کیست که مرا در غسل و کفن او یاری دهد و قبر او را حفر نماید و در دفن او مددکاری کند؟ در این اثنا قافله ای رسید که بر رباط می رفتند به طرف ایشان اشارت کردم آمدند و گفتند کیستی و چه می گویی ؟ ایشان را بر قصه آگاه کردم شتران خود را عقال نهادند و مرا بر غسل او اعانت کردند. به آب دریا غسل دادیم و با جامه هائی که به ایشان بود، او کفن کردیم و من پیش شدم و با جماعت بر او نماز خواندم و او را در میان (186) دفن نمودم در سر قبر او نشستم و تلاوت قرآن می کند. گفتم : آیا تو یار من نیستی که امروز گذشتی ؟ گفت : بلی همانم گفتم : کدام عمل تو را به این درجه و مقام رساند؟ گفت : مرا با صابران بر رضای الهی در يك درجه مقام داده است و کسی به این درجه نمی تواند رسید جز به صبر در بلا و شکر در نزد وسعت و رخاء (187) .

شعبی حکایت کرده است که مردی را دیدم پسری از خود را دفن کرد و چون خاک بر قبر او ریخت ایستاد و گفت : ای پسرک من ! تو برای هیه بزرگ الهی بودی و عطیه خدای یگانه و ودیعه قادر متعال و عاریه خداوند مستقیم بخشنده تو تو را بازگشت خواست و صاحب تصرفی دیگر گونه در تو نمود و هنده ات تو را باز گرفت . پس در عوض تو مرا صبر بخشد و اجر ارزانی دارد و تو از طرف من در حل باش و خدای تعالی به تفضیل بر تو سزاوارتر از من است.

چون عبدالملك بن عمر بن عبدالعزيز وفات یافت و برادر (عمر بن عبدالعزيز) سهل بن عبدالعزيز و غلام او مزاحم در ایام متابعه (188) مردند، یکی از اصحاب او بر او وارد شد که تعزیت گوید و تسلیت دهد و از جمله کلماتش گفت : فرزندی چون و تو و برادری چون برادر تو و غلامی چون غلام تو ندیده ام . عمر سر به زیر انداخته گفت : آنچه گفتمی بازگویی . آن مرد سخن خود را اعاده کرد. عمر گفت : نه چنین است قسم به خدای که آنها را میرانید چه قدر دوست می داشتم که چیزی از این نمایشها در آنها نمی بود (189) .

و گفته شده است که روزی عمر بن عبدالعزيز نشسته بود (فرزند) عبدالملك بر او وارد شد و گفت : بترس از خدای در مظلومه برادرانت فلان و فلان . به خدای قسم دوست می دارم که دیگها بر من خیر احوال او را می شناسم سوال کردند که خیر احوال چیست ؟ گفت : اینکه بمیرد و من بر مصیبت او صبر کنم و ذخیره اجر نمایم چون عبدالملك مریض شد، پدرش بر او وارد گردید و گفت : چگونه هستی ؟ جواب داد که مرگ مرا فرا گرفته است و ای پدر بر مصیبت من صبر و احتساب کن ، به درستی که ثواب خدای عزوجل برای تو بهتر از من است : گفت : قسم به خدای ای پسرک من ! اگر تو در میراث من می بودی ، بر من گوارتر بود از اینکه من در میراث تو باشم . عبدالملك گفت : آن را که تو گوارتر شماری از آنکه من می خواهم ، گوارتر می دارم. و چون وفات یافت ، عمر بر سر قبر او ایستاده و گفت : خدایت رحمت کناد ای پسرک من ! هر آنچه مایه سرور من بودی و در رشد و جوانی سیرت ابرار گرفتی و چه دوست می دارم که تو را بخوانم و جواب مرا توانی داد.

و پسری دیگر قبل از عبدالملك از عمر بن عبدالعزيز فوت شد. آمد و در نزد سر او نشست و جامه از روی او برگرفت و بر

صورت او نظر می کرد و می گریست . عبدالملك وارد شد و گفت : ای پدر ! باز داشته است تو را این مرگ پسر که روی داده از کارهای فوریه ای که ارباب حوارج که در نزد تو دارند . گویا به تحقیق ملحق شده ای به دست راست خود که کنایه از پسر بوده باشد . و مانده او نموده صورت خود را زیر خاک یعنی حالت بیتابی و ناشکیبایی تو را از همه کارهای مسلمانان باز داشته و در زمره اموات انگاشته . پس عمر بگریست و گفت : خدایت رحمت کناد ! به خدای قسم که برکت تو برای من بزرگ بوده است از زمانی که دانسته و شناخته ام تو را و موعظه ات نیز سودمند است از آن را که موعظه نمایی.

در ذکر جماعتی از زنان که علماء، صبر و احتساب ایشان را نقل کرده اند از انس بن مالك روایت شده است که ابوطلحه انصاری - رضی الله عنه - را پسری بود و مریض شد. ابو طلحه از خانه بیرون رفته و پسر وفات یافت چون به خانه آمد پرسید پسر چه گونه است ؟ ام سلیم که مادر پسر بود گفت : اینك آرام شد و خوابش رفته است آن گاه غذا خوردند و خفت و خیزی بسزا کردند و چون فراغت یافتند، ام سلیم با ابو طلحه گفت : فرزندت وفات یافته است . پس به تجهیز او پرداختند. و چون صبح شد. ابو طلحه خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - رسید و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند. فرمود: آیا دیشب عروسی کردید؟ عرض کرد: آری فرمود : اللهم بارك لهما خداوند برای این مرد و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد و چند دانه خرما به او همراه کرد. پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیزی با او هست ؟ ابو طلحه عرض کرد: خرما همراه دارم . آن حضرت گرفت و قدری را خایید و به دهان کودک نهاد و انگشتان مبارک به زیر گلوئی او آشنا نمود و او را عبدالله نامید (190) . مردی از انصار گفته است هفت پسر دیدم که قرآن تلاوت می نمودند یعنی همه او لاد عبدالله مولود بودند (191) . و در روایت دیگر است که ابو طلحه پسری از ام سلیم داشت و وفات نمود و ابو - طلحه در خانه نبود . ام سلیم به اهل خانه سپرد که شما به شوهر من خیر مرگ فرزند او را البته نرسانید و به من واگذارید. چون ابو طلحه به خانه بازگشت ، ام سلیم غذای شام برای او حاضر کرد و نشستند و خوردند و پس از آن برای شوهر زیاده از سایر اوقات خودسازی کرد و با او دست بازی نمود و مهرش را بجنباند و میل او را تمیکن داد و نرم نرمك صحبت کرد که آیا دیده ای قومی را که عاریتی از خانه همسایه گرفته باشند و صاحب ودیعه طلب نماید و به او باز ندهند؟ گفت اگر چنین است بر فرزند خود صبر و احتساب کن و بر شکیبایی در مصیبت او از خدای عزوجل اجر و ثواب خواه . ابو طلحه اظهار خشم کرد و گفت : مرا به غفلت افکندی تا آلوده شدم و اینك خبر مرگ فرزند را به من می دهی ؟ (192) و در حدیث دیگر است که چون شب بپایان رسید و صبح بدیدم و گفت : ای ابو طلحه ! فلان خانواده عاریتی از من سنده اند که رفع ضرورتی نمایند و رد کنند و اکنون که از ایشان می خواهم ، رد آن را کراهت دارند و بر خود ناگوار می شمارند. گفت : خلاف انصاف است و عین جور و اعتساف . گفت : هر گاه چنین است فرزندت وفات نموده و عاریتی از خدای تعالی در نزد ما بود و او را بازخواست و به جوار رحمت خود برد.

گفت : انالله و انا اليه راجعون چون صبح شد ابو طلحه به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و قصه دوشینه را به عرض آن حضرت رساند آن حضرت فرمود :بارك الله لكما فی لیلتكما خدای شب دوشین را برای شما برکت و خیر فرماید . پس ام سلیم در آن شب به فرزندی حامله شد و هنگام وضع حمل ، پسری زایید. ابو طلحه او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد دست مبارك به روی او کشید و او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد دست مبارك به روی او کشید و او را عبدالله نامید.

و در آخر این حدیث در کتاب عیون المجالس افزونی غریبی است و الفاظش از معاویه بن غره است و می گوید: ابو طلحه پسرش را سخت دوست می داشت ، وفاتش نزدیک شد. ام سلیم ترسید که ابو طلحه بر فوت فرزند جزع و ناشکیبی کند و عنان اضطراب از دست دهد او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرستاد و چون از خانه بیرون رفت ، پسر وفات یافت . ام سلیم جنازه اش را در گوشه ای گذاشت و روی او پوشید و از اهل خانه در خواست کرد که وفات آنها را به ابو طلحه آگاهی ندهند تا خود او به دستوری که مصلحت اندیشیده است ، او را بیآگاهانند. پس طعام آماده کرد و بوی خوش به کار برد و چون ابو طلحه از خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد (و) به خانه بازگشت ، گفت : فرزند من چگونه است ؟ ام سلیم گفت : آرام شده و به خواب رفته است گفت : آیا چه غذا باید خورد؟ برخاست و خوان گسترد و خورش و نان به پیش آورد و پس از صرف طعام خود را در نظر شوهر جلوه تمام داد و او را با خود رام کرد فکان ما کان مما لست اذکره فظن خیرا فلا تسئل عن الخبر چون شوهر را نرم و با خود گرم نمود گفت : ای ابو طلحه ! آیا به چشم خواهی آمد از امانتی که نزد ما بوده به صاحبش رد کردیم ؟ گفت : سبحان الله چرا به خشم در می آیم ؟ گفت : پسر در نزد ما ودیعه خدای بود و آن را از ما باز گرفت . ابو طلحه گفت : من از تو به صبر و شکیبایی سزاوارترم . برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز گزارد و به خدمت حضرت رسول خدای - صلی الله علیه و آله - مشرف شد و ماجرای را به عوض رسانید. آن حضرت فرمود :بارك الله فی وقعتكما خدای عزوجل مواقعه شما را مقرون به برکت دارد . پس از آن ، آن حضرت فرمود الحمد لله الذی جعل من امتی مثل صابره بنی اسرائیل : حمد خدای را که از املت من چون صابره بنی اسرائیل قرار داده است . گفتند: یا رسول الله قصه آن زن چیست و صبر او چگونه بوده است ؟ فرمود :كانت فی بنی اسرائیل امرأة لها زوج و لها منه غلامان فامرهما بطعام لیدعو علیہ الناس ، ففعلت و اجتمع الناس فی داره

فانطلق الغلامان يلعبان فوقعا في بئركان في الدار، فكرهت ان ينغص على زوجها الضيافة فاد خلتها البيت و سبحتها بثوب، فلما فرغوا دخل زوجها و قال اين ابناي؟ قالت هما في البيت و انها كانت قدمت بشي ء من الطيب و تعرضت للرجل حتى وقع عليها. ثم قال اين ابناي؟ قالت هما في البيت فنادا هما ابو هما فخرجا يسعيان. قالت المرأة سبحان الله و الله لقد كانا ميتين ولكن الله تعالى احيهما ثوبا لصبري (193) در بنی اسرائیل زنی بود و شوهری داشت و از آن شوهر او را دو پسر بود. شوهر امرش فرمود که تدارك طعامی کند تا مردم را بر آن طعام بخواند. زن به تدارك و کفایت امر شوهر پرداخته و مهمانها در خانه مجتمع شدند و پسرها در فضای سرای به بازی اشتغال داشتند. ناگاه به چاهی که در سرای بود، در افتادند و جان بدادند. زن آگاهی یافته ناخوش داشت که ضیافت بر شوهرش ناگوار افتد. فرزندان را از چاه برکشید و در حجره ای خواباند و روی آنها را به جامه ای پوشید و به کار خود مشغول شد چون از آداب مهمانها فراغت یافتند، مرد سراغ فرزندان کرد، گفت: در حجره و به بازی مشغول هستند و زن خود را آراسته و بوی خوش به کار برده در چشم شوهر جلوه داد و مرد را برانگیخت تا با او بر آمیخت و فراغت جست و باز پرستش فرزندان را از او نموده گفت در حجره و به طبع خود سرگرم بازی می باشند. مرد آنها را آواز داد. ناگاه از حجره بیرون آمد و به طرف پدر شتافتند. زن گفت: پاك و منزّه است خدای به خدای قسم که هر دو فرزندان مرده بودند و خداوند تبارك و تعالی آنها را به ثواب صبر و شکیبایی من حیات مجدد بخشیده است.

و نزدیک به این حکایت است آنچه ما در دلائل النبوه از انس بن مالك روايت کرده ایم. گفته است که بر مردی از انصار وارد شدیم و مریض بود و بر بالین او نشستیم تا جان به جان آفرین تسلیم نمود. جامه ای بر بالای او گسترديم، مادری عجوزه داشت و در نزد سر او نشسته بود. گفتیم: ای زن خدایت در مصیبت فرزند صبر جمیل و اجر جزیل بخشد. گفت: آیا پسر من مرده است؟ گفتیم: آری گفت: راست می گوئید؟ گفتیم: آری دستهای خود را بلند کرد (و) گفت: اللهم انك تعلم اني اسلمت لك و هاجرت الي رسول الله صلى الله عليه و آله رجاء ان تعينني عند كل شدة و رءاء فلا تحمل على هذه المصيبة اليوم: ای خدای من تو می دانی که من برای تو اسلام آوردم و به سوی رسولت هجرت کردم به این امید که مرا در هر سختی و راهی یاری دهی و مددکاری فرمایی پس این مصیبت را امروز بر من بار مکن و زندگانی را بر من ناگوار مدار. مرد مرده دست بر آورد و جامه از روی خود برگرفت و ماندیم تا با او طعام خوردیم و به شگفتی و شگفتگی قیام نمودیم (194).

و این دعا از آن زن انصاریه کرشمه و تذلل بر خدای عزوجل و اظهار انس با اوست که بر دوستان خدا از چنین حالات بسیار دست می دهد و دعای ایشان به اجابت مقرون می شود، هر چند گاهی که ملتفت باشند، چنین قلت ادبی اگر از غیر ایشان واقع صادر شود، از آنها نمی شود و حد ادب را نگاه می دارند و برای این مطلب بحثی طولانی و شواهدی باهره از کتاب و سنت است که ذکرش از مناسبت مقام خارج است.

و از جمله لطائفی که در این باب افتاده است، مناجات برخ اسود است که خدای عزوجل به کلیم خود حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - امر فرمود که باران برای بنی اسرائیل از او خواهد. پس از آنکه آن قوم هفت سال به بلای قحط گرفتار بودند و آن حضرت برای طلب باران با آنها بیرون شد و هفتاد هزار مردم بودند. پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرستاد که چگونه اجابت دعای تو را برای ایشان کنم و حال آنکه گناهان ایشان بر ایشان سایه انداخته است و خبث باطن دارند. مرا بر غیر یقین می خوانند و از مکر من خود را ایمن می شناسد؟ باز گرد به سوی بنده ای از بندگان من که برخ نام دارد و از او بخواه تا با تو بیرون بیاید و دعا کند و برای قوم اجابت نمایم.

آن حضرت به تفتیش حال او پرداخت و کسی او را نشناخت و نشانی از او باز نداد. روزی آن حضرت به راهی می رفت، غلام سیاهی دید که از خاک اثر سجده بر جبین داشت و شمله ای بر دوش افکنده و برگردن خود بسته بود. آن حضرت او را به نور الهی شناخت و بر او سلام کرد و فرمود: چه نام داری؟ گفت: اسم من برخ است (195) اللهم ما هذا من فعالك و ما هذا من حلمك و ما الذي بدالك انقصت عليك عيونك ام عاندت الرياح عن طاعتك ام نفذ ما عندك ام اشدت غضبك على المذنبين الست كنت غفارا قبل خلق الخاطئين؟ خلقت الرحمه و امرت بالعطف ام اترينا انك ممتنع ام تخشى الفت فتعجل بالعقوبة: ای خدای من! این نه از کردار توست و این نه از حلم توست و چه امر تازه برای تو روی داده است آیا ابرهای رحمت تو کم آب شده است یا بادهای فرمان تو سر باز زده اند یا خزانه ای داشتی تباهی گرفته است؟! رحمت خویش را از آن پیش آفریدی که خطا کاران را خلعت وجود بخشی و ما را به مهربانی بایکدیگر امر فرمودی و تو به مهربانی و عطف با بندگان سزاوارتری آیا بر ما نمایش می دهی که دارای مناعت و شکوهی یابیم می داری که بندگان گناهکار از بند قدرت تو بیرون جهند و شتاب به نکال و عقوبت شان می فرمایی؟ پس برخ مبالغه در دعا می نمود تا باران شروع به باریدن کرد و آنها از هر طرف جاری شد و بنی اسرائیل در میان آب به خانه های خود مراجعت نمودند. چون برخ برگشت حضرت موسی استقبالش فرمود و برخ گفت:

چگونه دیدی هنگامی که با پروردگار خود مخاطبه کردم و چگونه انصاف مرا داد (196). باز به اخبار زنان صابره شکیبا رجوع می نمایم و زنگ ملال از خواطر ماتم زندگان می زدایم.

و روایت شده است که اسماء بنت عمیس - رضی الله عنها - چون خبر شهادت محمد بن ابی بکر پسر خود را شنید که کشته شد و او را در جیفه الاغ سوخته اند، بر سجاده خود ایستاد و نماز خواند (و) نشست و خشم خود را فرو خورد تا خون از پستانش فرو چکید.

(197)

و روایت شده است که به جهینه بنت جحش (198) خبر قتل برادرش را دادند. گفت: خدایش رحمت کناد) انا لله و انا الیه راجعون (گفتند: شوهرت نیز وفات یافته است. گفت: و احزناه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود: ان للزوج من المرنه لشعبه ما هی بشی ء به درستی که شوهر از زن چون پیوندی است که به چیزی در شمار نیاید (199).

و روایت شده است که صفیه بنت عبدالمطلب اراده نمود که بر سر بدن حمزه رضی الله عنه برادر خود در اتحاد حاضر شود و قریش حضرتش را مثله کرده بودند، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به پسر او زبیر فرمود مادرت را ملاقات کن و او را معاودت ده که آنچه بر برادرش شده است مشاهد نکند. زبیر گفت: مادر! رسول خدای - صلی الله علیه و آله - ترا امر فرموده است که مراجعت نمایی گفت: چرا مراجعت نمایم که شنیده ام برادرم را مثله کرده اند و این در راه خدای بوده و خدای بدان رضا داده و چگونه من رضا نمی دهم؟ هر آینه صبر و احتساب می نمایم ان شاءالله زبیر خدمت آن حضرت بازگشت و سخن مادر را به عرض رسانید فرمود: راهش را بگشای که برود پس بر سر نعش حمزه حاضر آمد و رحمت بر او فرستاد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون و برای او از خدای آمرزش خواست و مراجعت نمود (200).

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که گفت! چون حمزه - رضی الله عنه - شهادت یافت در روز احد صفیه روی به احد آورده و حمزه را طلب می نمود و شهادت او را هنوز مطلع نبود. من علی و زبیر را دیدم و آگاهانیدم. علی زبیر را فرمود که مادرت را خبر ده زبیر گفت: تو عمه ات را مطلع گردان صفیه ایشان را دیدار کرد، پرسید: بر بردارم چه گذشته است؟ چنان به او نمودند که خبری از او ندارند. به حضرت مقدس نبوی آمد پیغمبر خدای فرمود: انی اخاف علی عقلها من بر عقل او ترسانم که از مشاهده جسد حمزه زایل شود پس دست مبارک بر سینه اش نهاد و دعا فرمود صفیه انا لله و انا الیه راجعون گفت و گریست بعد از آن پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و بر سر جسد حمزه ایستاد و او مثله شده بود فرمود: اگر بیتابی و جزع زنان نمی بود او را می گذاشتم که از حوصله مرغان و شکم درندگان محشور شود (201).

جوانی از انصار که خلاد نام داشت در غزوه بنی قریظه شهید شد. مادرش آمد و به او گفتند آیا نمی پرسی که به مصیبت پسر ت مبتلا شده ای؟ گفت: اگر مصیبت زده خلاد شده ام مصیبت حیاتی به من نرسیده است. پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله - بر خلاد دعا کرد و فرمود: ان له اجرین لان اهل الکتاب قتلوه: برای خلاد و ثواب است زیرا که اهل کتاب او را به قتل آورده اند. و از انس بن مالک است که گفت: در روز احد اهل مدینه از کفار قریش شکست فاحش خوردند و گفتند پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - کشته شد. فریاد از زنان مدینه برخاست و زنی از انصار در نهایت حزن و اضطراب از مدینه بیرون شد و جویای پدر و شوهر و برادر خود بود و نمی دانست که او را به کدام يك عبور خواهد داد و چون به بیابان کشتگان رسید پرسید که اینها کیانند؟ گفتند برادر و پدر و شوهر و پسر تو اند گفت: پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را چه شده است؟ گفتند در پیش روی تو است؟ پس رفت تا به آن حضرت رسید گوشه جامه آن حضرت را گرفت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای پیغمبر خدای! چون تو از هلاک رسته ای و تو را به سلامت یافته ام پروای کسی را ندارم.

بیهقی روایت کرده است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به زنی از بنی ذبیان رسید و شوهر و پدر و برادرش در احد شهادت یافته بودند. چون خبر قتل ایشان را به او دادند گفت: پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را چه رسیده است؟ گفتند به سلامت است ای ام فلان و حمد الهی می گزارد چنان تو دوست می داری. گفت: پیغمبر خدای را به من نمایند اشارت کردند و به آن حضرت پیوست و گفت: هر مصیبتی پس از تو سهل است و تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست (202).

سمراء بنت قیس در روز احد بیرون آمد و دو پسر او به شهادت رسیده بودند. پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - او را بر شهادت ایشان تسلیت فرمود. گفت: ای پیغمبر خدای! هر مصیبتی چون تو به سلامت باشی سهل و آسان است و به خدای قسم غباری که بر روی مبارک تو نشسته است، بر من از مرگ فرزندان سخت تر می نماید.

و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت: ای پسرک من! به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو در یابیم. پسر پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد. زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه / فراهم شدند، گفت: اگر برای تو تنیست نزد من مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده اید باز گردید.

و روایت شده است که زنی عجوزه در بنی بکر بن کلاب بود و آن قوم از عقل و سداد او حدیث می کردند و بعضی از آنان که نزد او حاضر بودند، حکایت کرده اند که پسری از او وفات یافت و زمان مرض او طولانی بود و پرستاری نیکو از او نمود. پس از فوتش، مادر بر ساحت خانه نشست و قوم بر او مجتمع شدند. روی به شیخی از آنها آورد و گفت: ای فلان نیست حق آنکه خدای تعالی نعمت خود را بر او کامل فرموده و لباس عافیت بر او پوشانیده و مهلت عمر به او ارزانی داشته است که از توفیق الهی درباره خود باز ماند تا جان در تن دارد و روان در بدن پس از آن شروع کرد و گفت:

هو ابني و انسی اجره لی و عزنی علی نفسه رب الیه و لاوها
فان احتسب او جر و ان ابکه اکن کباکیه لم یغن شیئا بکاوها

او فرزند و مونس من بود و اجر مصیبت او برای من است و گرامی داشته است مرا بر او پروردگاری که ولایت و اختیار بر او دارد. پس اگر من صبر و احتساب آورم، اجر می برم و اگر بر او گریم، چون زنان نوحه گر خواهم بود که گریه او را فائدتی نباشد.

پس شیخ او را گفت ما همچنان می شنیدیم که بیتابی و جزع خاصه زنان است و باید پس از تو کسی بیتابی و جزع بر مصیبتی نیاورد و الحق صبر تو سخت گرامی است و تو را با زنان مشابهتی نیست.

زن گفت: میانه جزع و صبر کسی امتیاز نداده است جز آنکه در میانه آنها دو راه یافته است که تفاوتشان نسبت به هم بسیار دور است در دو حالتی که برای آنهاست اما صبر ظاهری خوش دارد و عاقبتی ستوده و جزع را گناهی آماده است و سودی نبوده و اگر صبر و جزع را خدای قادر توانا، لباس خلقت دو مرد پوشاند، صبر را روی جمیل خواهد بود و طبعی کریم و مزاجی مستقیم در عاجل دنیا و أجل آخرت و ثواب الهی و دولت نامتناهی و کافی است آنچه وعده فرموده است خدای عزوجل آن را که الهام صبر به

او نموده است.

و از جوریه بنت اسماء است که سه برادر او در غزوه ششتر حاضر بودند و به شهادت رسیدند و به مادر آنها آگاهی دادند پرسید: آیا بر حمله خصم مقتول شدند یا در فرار از دشمن؟ گفتند: به حمله بر خصم به درجه شهادت رسیده اند. گفت: الحمد لله نالوا والله الفوز و احاطوا الذمار، بنفسی هم وابی و امی حمد خدای را و به خدای قسم که به رستگاری رسیده اند و حفظ حوزه دین و بیضه اسلام نموده اند. جان خودم و پدرم و مادرم فدای آنها باد! و آهی بر نیامورد و اشکی از دیده فرو نریخت.

و از ابی قدامه الشامی است که گفت در بعضی از غزوات، امیر جیش بودم و به یکی از بلاد وارد شده، مجلسی کردم و مردم را ترغیب به جهاد نمودم (و) چون مجلس به پایان رسید، برخاستم و سوار شدم و روی به منزل خود نهادم. در راه زنی جمیله مرا آواز داد. گذشتم و جوابی باز ندادم. گفت: صالحان نه چنینند که اجابت مسئول نکنند. اسب را نگاه داشتم و نزد من آمد و رقعۀ و پارچه ای به من داد و گریست و از من در گذشت.

رقعۀ را گشودم، دیدم نوشته است که تو ما را به سوی جهاد خواندی و به ثوابش ترغیب نمودی و مرا قدرت و تمکن نیست، پس بهتر چیز را که در خود یافتیم، از خویشتن بریدم و دو گیسوی من است و به سوی تو فرستادم که در راه خدای و جهاد با اعدا، پایبند اسب خود قرار دهی و خدای تعالی مرا ثواب و آمرزش بخشد. چون صبح روز قتال شد، جوانی در میان دو صف به نظرم در آمد که بی خود و زره، با دلیری تمام ایستاده بود. نزدیک او رفتم و گفتم: ای جوان! تو ساده و پیاده و طریق حرب و آداب طعن و ضرب نمی دانی و مع هذا زره و خود در بر و سر نداری و می ترسم سواران بجنبند و پایمال سم مراکب شوی. به کنار آی و در این مقام مپای گفت. مرا امر به رجوع می کنی و خدای تعالی فرموده است: یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الا دیار: (203). ای کسانی که ایمان به خدای و رسول آورده اید، چون ملاقات کنید کافران را که احتشاد کرده و روی به شما آورده اند، پشت به آنها نکنید. و آیه کریمه را تا به آخر تلاوت نمود. پس او را بر شتری سفید موی سوار کردم.

گفت: ای ابو قدامه! سه چوبه تیر، مرا به وام ده. گفتم: آیا در چنین وقتی از من تیر به وام می خواهی؟ الحاح کرد و گفتم به این شرط می دهم که اگر خدایت شهادت روزی کرد، مرا در کف شفاعت خود داری. گفت چنین است. سه چوبه تیر به او دادم یکی در کمان گذاشت و بر صف رومیان رها کرد و يك نفر را به خاک هلاک انداخت. (و) چوبه دیگر در زه نهاد و افکند و دیگری را به قتل آورد چوبه سوم را نیز پرتاب داد و گفت: اسلام علیک یا ابا قدامه سلام مودع: سلام بر تو باد ای ابا قدامه چون سلام وداع کننده. پس تیری از صف کفار رها شد و بر پیشانی جوان آمد، سر بر قربوس (204) نهاد. پیش رفتم و گفتم عهده را که کردی فراموش نکنی گفت: آری، ولی مرا با تو حاجتی است و این است که چون وارد مدینه شوی، مادر مرا ملاقات نمایی و خورجین مرا به او برسانی و او را از شهادت من بیگاهانی و مادر من همان زنی است که موی خود را برای پایبند اسب تو هدیه نمود و پارسال مصیبت پدر من باز رسید و امسال اینک به مصیبت من دچار آمد پس از این کلام روح از بدنش مفارقت نمود. پس قبری برای او حفر کردم و او را به خاک سپردم، خاک او را از شکم خود بیرون گذاشت.

و بعضی از رفقای او گفتند: جوانی ساده لوح و بی تجربه بود، شاید بدون اجازه مادر از خانه اش بیرون آمده بوده است.

گفتم: زمین خوب و بد و مقبل و مرتد را می پذیرد. پس برخاستم و دو رکعت نماز به جای آوردم و خدای عزوجل را خواندم که سر این امر عجیب را بر من روشن فرماید. صدایی شنیدم که ای ابا قدامه! دوست خدا را حال خود گذار او را واگذاشتم و نزدیک او ماندم تا مرغانی بر او فرود آمدند و او را خوردند.

پس چون وارد مدینه شدم به خانه مادر او رفتم و در کوچه مادر آن جوان بیرون آمد و مرا دید و به سوی مادر برگشت و گفت: اینک ابا قدامه است و برادر من با او نیست و در سال گذشته مصیبت پدر دیدیم و امسال مصیبت برادر به ما رسیده است. مادرش بیرون آمد و گفت: آیا برای تهنیت آمده (ای) یا برای تعزیت؟

گفتم: معنی این سخن را ندانستم گفت: اگر پسر من مرده است مرا تعزیت گوی و اگر به درجه شهادت نائل شده است، تهنیت فرمای گفتم: نمرده، بلکه به شهادت فایز گردید. گفت: از شهادت او چه نشان داری و آیا او را دیدی؟

گفتم: آری و نشانی که دارم این است که زمین او را قبول نکرد و گوشت او طعمه طیور شد و استخوانهای او را من دفن نمودم. گفت: الحمد لله پس خورجین را به او تسلیم کردم. گشودم و پلاسی بیرون آورد و نیز غلی از آهن در آن بود.

گفت: چون شب او را فرا گرفت، پلاس می پوشید و غل را برگردن می نهاد و با خدای خود مناجات می کرد و در مناجاتش همی گفت اللهم احشرنی من حواصل الطیور: خداوندا مرا از سنگدانهای مرغان به عرصه محشر در آور پس خدای عزوجل دعای او را مستجاب فرموده است.

و بیهقی از ابوالعباس سراج روایت کرده است که جوانی وفات یافته و من بر مادر او در آمدم و به او گفتم: از خدای تعالی ببرهیز و صبر را پیشه خود کن. مصیبت من بزرگتر از آن است که آن را به ناشکیبی و جزع فاسد کنم و بازار شفاعت فرزندان را بر خود کاسد نمایم.

و ابان بن تغلب - رحمه الله تعالی - گفته است که بر زنی وارد شدم و پسری از او وفات یافته بود. دیدم برخاست و چشم او را بست و او را به جامه پوشید و گفت: ای پسرک من! چیست جزع در آنچه زائل نخواهد شد، و چیست گریه در آنچه فردا به تو نازل می شود؟ ای پسرک من! چشیدی آنچه پدرت چشید و زود باشد که پس از تو مادرت خواهد چشید و بزرگتر راحت جسد خواب است و خواب برادر مرگ است. پس باك است که تو بر فراشت خفته باشی یا بر غیر فراشت مرده باشی؟ به درستی که فردا سو ال است و بهشت است و دوزخ است. پس اگر تو از اهل بهشت باشی، مرگ را ضرری برای تو نیست و اگر از اهل دوزخ باشی، زندگانی دنیا ترا سودی نداشت و هر چند دراز عمرتر مردمان باشی.

ای پسرک! اگر مرگ اشرف چیزها برای بنی آدم نبود، هر آینه خدای تعالی پیغمبر خود - صلی الله علیه و آله - را نمی میرانید و دشمن خود شیطان رامهلت عمر ارزانی نمی داشت (205).

مترجم را به مناسبت این عبارت، دو شعر از دیوان منسوب به حضرت امیر مومنان و مولای متقیان - صلوات الله و سلامه علیه - در خواطر بود و تیمنا نگارش می دهد:

جزی الله عنا الموت خیرا فانه ابرنا عن الدینا و ارفع

یجعل تخلص النفوس عن الاذی و یدنی من الدار الی هی اشرف (206)

و از مبرد است که برای تسلیت زنی رفتم و پسری از او فوت شده بود و فرزند خود را ثنا می نمود و می گفت: به خدا قسم مالش برای شکم غیر خودش بود و همش برای غیر عیالش در آنچه عاری بر آن مرتب نشود. کفی کریم داشت و اگر فحشایی پیش آمدی، طبعش لثیم شدی. او را گفتم که آیا خلفی از او برای تو مانده است و مقصودم فرزندی بود. گفت: بحمدالله تعالی ثواب خدای عزوجل که نیکو عوضی است در دنیا و آخرت.

و ایضا از مبرد است که سفر یمین نمود و بر زنی فرود آمد که صاحب مال و حسن حال و فرزندان و خدمتگزاران بود و در نزد او مدتی بزیست و چون اراده رحیل نمود، زن را گفت: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری، هر زمانی که به این بلاد و حدود آبی، باید بر من وارد شوی و مرا مغنم بارد (207) گردی.

چند سال در اسفار بود و باز به یمین وارد شده و به خانه آن زن نزول نمود. دید مال و حسن حال او سپری شده، فرزندان مرد و غلامان و کنیزانش از دست رفته و خانه اش را فروخته سامان و اندوخته اش بر هم خورده و بسیار شادمان و خندان است.

گفتم: آیا نشاط می کنی به آنچه بر تو نازل شده و انبساط می آوری با نعمتهایی که از تو زائل است؟

گفت: ای ابا عبدالله! در حال تنعم و رفاه، غمها در دل می گرفتم و شکر نعمت نمی گذاشتم و از من به زوال آمده و پراکنده احوال گردیده شدم و دانستم که از خود داری بود شکر باری بوده است و اینک در این حال تنها از خواطر زوده ام و شادمانم و سپاس می رانم که صبر و شکیبایی به من ارزانی داشته و خواطر را به راحت احتساب و امید اجر انباشته است.

از مسلم بن یسار است که گفت: به بحرین رفتم و زنی مرا در منزل خود برد و به ضیافت خواست پسران و غلامان و کنیزان داشت و او را همواره غننده و اندوهناک می دیدم و مدتی دراز از او غایب شدم و باز آمدم و در درگاهش انسانی را ندیدم اذن خواستم و بر او وارد گردیدم و سخت مسرورش یافتم.

گفتم تو را چه شده است که آن مال بسیار و دولت بسیار نمانده، و خواطرات را اندوهی نیست؟ بلکه سرور و شادی داری؟ گفت: چون غایب شدم، مالی به دریا نفرستادیم جز آنکه غرق شد و تجارتی به صحرا نکردیم کرا (208) جز آنکه تلف گردید، فرزندان مردند و خدمتگزاران رخت بردند.

گفتم: خدایت رحمت کناد! در آن روزگاران ملول و غمگین بودی و امروز بهجت و تمکین داری!

گفت: آری چون در نعمت دنیا بودم، بیم داشتم که خدای حسنات مرا در دنیا تعجیل فرموده باشد و چون به فاقه و فقر در مانده ام امیدوارم که ذخیره ای برای من در حضرت قدس الهی نهاده باشد (209).

در این مورد شعری از میرزای وصال شیرازی مترجم را با یاد آمد:

میکشان خرم و زهاد غمینند مگر گنه امید فزاید به دل و طاعت بیم

و طردا للباب بر سر قلم چنین می گذارد:

این سخن وه که چه خوش گفت یکی مرد حکیم فقر امید فزاید به دل و نعمت، بیم

و از بعضی ایشان است که گفت من و صدیقی موافق به راهی در بادیه می رفتیم و راه را گم کردیم، ناگاه در طرف راست راه،

خیمه ای به نظر آوردیم و قصد خیمه نمودیم و نزدیک شده سلام دادیم. از پس پرده زنی جواب سلام باز داد و پرسید: شما چه

کسانید؟ گفتیم: راه را گم کرده ایم و اینک به اینجا رسیده ایم و خواستیم انسی حاصل کنیم و وحشت خود زائل نماییم.

گفت: روی بگردانید تا بیرون آیم و به ترتیب حق ورود و شرط پردازم پشت به طرف خیمه کردیم، بیرون آمد و گلیمی برای ما

بگسترد و گفت: بر این گلیم بنشینید تا پسر من بیاید و خدمت شما را به انجام رساند. پس دامن خیمه را بر زد و به طرف بادیه

مینگریست و گفت: برکت این ده را از خدای تعالی مسالت می کنم زیرا که شتر پسر من است و راکب غیر از او به نظرم می آید.

راکب نزدیک رسید و فریاد برداشت گفت: ای ام عقیل! خدای عزوجل اجر تو را در فرزندت عقیل بزرگ فرماید: گفت: وای بر تو! مگر فرزند من مرده است؟

گفت آری از سبب قوت او پرسید. گفت: شتران در هم شدند و او را به چاهی افکندند. گفت: فرودای و زمام ناهه قوم را بستان. پس

گوسفندی به آن مرد داد و آن مرد کشت و طبخ نمود و طعام به نزد ما آورد، می خوریم و از صبر آن زن تعجب می کردیم و چون

از طعام فراغت یافتیم، گفت: ای مردم! آیا از شما کسی قرآن را نیک می داند؟ گفتیم: بلی. گفت: چند آیت بر من فرو خوان تا از

مصیبت فرزند خود به آن تسلیت پذیرم.

گفتیم خدای عزوجل می فرماید: و بشر الصابرين الذين اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صوات من ربهم و

رحمة و اولئك هم المتهدون (210).

گفت: به خدایت قسم می دهم که این آیات در کتاب خدای چنین است؟

گفتم: قسم به خدای که در کتاب خدای چنین است.

گفت: سلام بر شما باد پس از آن قدمهای خود را برابر گذاشت و دو رکعت نماز به جای آورد و گفت: اللهم انی قد فعلت ما امر

تنی به فانجزلی کما و عدتنی به ولو بقی احد لا حد : خداوند! به درستی که من به جای آوردم آنچه را امر فرمودی پس وفا کن به آنچه وعده داده ای و اگر کسی برای کسی باقی ماندی.

راوی گفت : چنان به خاطر من گذشت که می گوید هر آینه فرزندانم برای حاجت من باقی ماند، پس گفت هر آینه باقی می ماند مجد - صلی الله علیه و آله - برای امتش.

پس از نزد او بیرون شدیم و می گفتیم زنی به کمال و عقل و بزرگی همت او ندیده ایم . خداوند خود را تمامتر خصال و بزرگ جلال او یاد نمود و از آن چون دانست که مرگ را پناهی و چاره و گریز نیست و جزع و ناصبوری سودی نمی دهد و گریه هالکی را بر نمی گرداند به سوی صبر جمیل بازگشت نمود و فرزند را ذخیره اجر جزیل خواست که روز حاجت و فقر و گرمی هنگامه حشر یارش شود و به کارش آید (211) .

مانند این حکایت است از ابن ابی الدنیا که گفت مردی را با من آمیزش و انسی بود شنیدم نالان شده و بر بستر افتاده است . به عبادت او رفتم و او را در حال نزاع و احتضار یافتم و مادری عجزه داشت و بر او نگران بود تا جان بداد و چشم او را بر هم نهاد و عصابه (212) بر چشم او بست و جامه بر روی او پوشید.

پس از آن گفت : ای پسرک من ! تو برای ما نیکوکار و مهربان بودی ، خداوند عزوجل مرا بر تو شکیبایی روزی کند هر آینه نماز را طول می دادی و روزه را بسیار می داشتی ، خدایت از آنچه امید رحمت او را داشتی بهره ور کناد و محروم ندارد و صبر ما را بر تو نیکو فرماید. پس از آن رو به سوی من آورد و نظر کرد و گفت : ای عبادت کننده ! به درستی که پند دهنده را دیدی و نما با توئیم.

بیهقی از ذی النون مصری روایت کرده است که گفت : من در طواف خانه خدای بودم و دو کنیز دیدم که روی آوردند و یکی از آنها این بیتها را خواندن گرفت:

صبرت و كان الصبر خیر مطیه و هل جزع منی لیجدي فاجزع
صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال برضوی اصیبت تتصدع
ملکت دموع العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع
صبر کردم و صبر بهتر مرکوبی است

آیا جزع و بیتابی مرا فایده ای می دهد که به جای آوردم ؟

صبر کردم بر بلیه ای که اگر قدری از آن

بر کوههای رضوی بار شود، از یکدیگر می پاشند

و اشک دیدگان را مالک شدم و بازش

به سوی دیده برگردانیدم ، پس دیده بر دل اشک می بارد.

گفتم : ای جاریه ! این بیتابی و شکوی را از چه داری ؟ گفت : از مصیبتی که به من رسیده و هرگز به احدی نرسیده است.

گفتم کدام مصیبت بوده است ؟ گفت : مرا دو فرزند بود که دو بچه شتر را مانند بودند و پیوسته در پیش روی من بازی می کردند.

روزی پدرشان دو گوسفند قربانی کرد و از خانه بیرون رفت . یکی از پسران برادرش را گفت : ای برادر ! می خواهی بر تو بنمایم

که پدرمان چگونه گوسفند را قربان نمود؟ پس برخاست و مویهای برادرش گرفت و سرش را از بدن جدا کرد و گریخت پس

پدرشان وارد شد و به او گفتم پسر برادرش کشت و فرار کرد پدر به طلب او رفت و وقتی به او رسید که سبعی او را دریده و طعمه خود نموده بود. برگشت و در راه از شدت جوع و عطش هلاک یافت.

و بعضی از ایشان این حکایت را روایت کرده اند و مزیدی بر آن آورده اند که گفت : کسی را نمی دانم که مانند مصیبت من به او رسیده باشد و قصه را بیان نمود.

گفتم : با بیتابی دل چه می کنی ؟ گفت : اگر فایده در آن می یافتم ، چیزی را بر آن اختیار نمی کردم و آنی شکیب و اصطبار نمی آوردم و اگر با من دوام می نمود، همواره با آن می بودم.

حکایت کرده بعضی از ایشان که زنی به فرزندش مصیبت زده شد و صبری نیکو کرد و گفت اختیار کردم طاعت خدای را بر طاعت شیطان.

درجات رضا

برای رضا سه درجه است :

اول این است که بنده نظر کند به سوی موقع بلا و عقلی که مقتضی رضاست و موقع رضا را دریافت می تواند نمود و احساس المش را می تواند کرد، و لکن می باشد راضی به بلا بلکه رغبت در آن می نماید به حسب عقل خود و هر چند طبع همراهی نکند از جهت

طلب ثواب خدای تعالی بر آن و مزید قرب در حضرت او و ظفر یافتن : بالجنه التي عرضها كعرض السموات و الارض اعدت

للمتقين : به بهشتی که عرض آن چون پهنای آسمانها و زمینهاست که مهیا شده است برای پرهیزکاران . و این گونه از رضا،

رضای متقین است و مثلش چون کسی است که درخواست فصد و حجامت از طبیب حاذق نماید به مقتضای امراضش ، و آنچه

صلاح او در آن است و الم نشتر فصاد و تیغ حجام دریابد و به آن درد و الم ، راضی باشد و عمل فصاد و حجام رامنّت پذیرد. و نیز همچنان است که در طلب سود و فایده سفر کند و مشقت سفر را تحمل نماید و میل خواطر به حصول فواید، رنج سفر را بر او گوارا دارد و به آن رنج و زحمتش راضی کند و هر وقت چنین بنده ای را بلیه ای از خدای متعال امر رسد و بر او یقین باشد که ثوابی که خدای تعالی برای او ذخیره می فرماید بالاتر از آن چیز است که از او فوت می شود، به آن بلیه رضا می دهد و رغبت می کند و زیاد او را دوست می دارد و خدای تعالی را شکر می گزارد.

دویم : آن است که بر آن دستور از بلیه نازله درك الم نماید و آن را دوست دارد: زیرا که مراد محبوب و رضای او را در آن ببیند پس آنکه محبت بر نهادش غالب آید. تمام مراد و هوای او در رضای محبوب اوست و این مقام مشهود است نسبت به دوستی مردم که بعضی از آنها به بعضی محبت حاصل کنند و به عمر او دل نهد و چه بسیار واصفان که در نظم و نثر خود این حالت را وصف کرده و کتابها نموده اند و جز حالت صورت ظاهر به چشم معنی و مقصدی دیگر در او نیست و نیست این زیبایی و جمال مگر پوستی بر گوشت کشیده و خونی که مشحون است به پلیدیها که بدایتش از نطفه گندیده و نهایتش جیفه متعفن گردیده است و در بین این احوال غدره (233) و اخبار را حمال است و دیده چنین جمالی خسیس دیده خسیسی است که چه بسیار که غلط بیند و بسا که خرد را بزرگ و بزرگ را خرد نمایش دهد و زشت را زیبا شناسد و حصیر را دیبا نگیرد. پس چون انسان تصویر چنین استیلائی محبتی را نماید از کجا محالاست محبت جمالی ابدی و لایزال که نهایی برای کمال او نیست و به دیده بصیرتی درك می شود که شبهه و غلط بر ندارد و مرگ و فنا بر آن پی نسپارد بلکه پس از مرگ زنده و باقی ماند و با رحمت خدای عزوجل به سرور و مشتاقی دیدار و تلاقی نماید، به رزق الهی مسرور شود و به سعی شراب طهور رسد بلکه مرگش مزید تنبه و استکشاف است و مایه رحمت و استعطاف و این امری است از حیث اعتبار روشن و آشکار و خواهی یافت از آثاری که وارد شده است از احوال محبان و اقوال ایشان که پاره ای از آنها می آید و زنگ شبهه از صفحه خاطر می زداید ان شاء الله و این درجه درجه مقربان است.

سیم : این است که احساس الم نکند و اسباب الم بر او جاری شود و پروای آن نداشته باشد و جراحی به او رسد و دردش را در نیاید. مثلث چون مرد مجاهد است که رزم آزماید و در حال خوف یا غضب و حمله یا هرب ، زخمی به او رسد و احساس آن نکند تا جریان خون او را به جراحت رهنمون گردد. و بسا که مردی شتاب زده در پی کاری رود و بیای او خاری رود و به واسطه اشتغال خاطر دردش را درك ننماید و شاید فصدش کند یا سرش را بتراشند و نشتر حجام کند باشد یا تیغ حلاق (234) تند نباشد و اگر دلش متوجه امری از معظّمات امور است ابدًا ملتفت نمی شود: زیرا که دل هر گاه به مهمی مستغرق و مشغول گردید غیر از آن را ترك می کند و آنچه را بر تن رسد درك نمی نماید و نظایر این حال در امور اهل دنیا که دل بر کاری نهد و تن به مخاطره ای دهند. و از خورد و خواب فرو مانند و از نان و آب به یاد نیاورند بسیار است و واضح و آشکار و چنین است عاشقی که مستغرق مطالعه جمال محبوب باشد و در غیر این حالت اگر مکروهی ببیند به ستوه آید دران حال اندیشه غمی نکند و احساس المی ننماید و این اثر استیلائی محبت بر دل است و مشغولی دل له محبت و عشق از اعظم شواغل و چون این حال در المی خفیف نسبت به مهری ضعیف تصویر شود در رنج الیم نسبت به حب عظیم تصویر می پذیرد. به درستی که تضاعیف محبت را تضاعیف الم تقدیر باید نمود و به تصویر باید آورد و همچنان که مهر صورتهای جمیله ظاهره را که به حاسه بصر دریافت می شود قوتی است محبت صور جمیله باطنه را که به نور بصیرت درك می شود قوتی دیگر است.

و جلال لا یقاس بها جلال پس از آنکه چیزی از آن جمال و جلال لایزال منکشف شود و آن محبت حقیقه بر دل و جانش غالب آید که از دست رود و مدهوش و مست گردد، چنان استیناس (235) ببیند که هره بر او جاری شود احساس نکند. روایت شده است که زنی را پا بلغزد و ناخنی از او جدا گردید. برخاست و بخندید گفتند: آیا دردی نیافتی که به اصلاحش نشافتی؟ گفت: امید ثواب درد را زائل و مرا به لذتی نائل نمود.

و بعضی از آنها یکی را علتی یافته بود، علاج کرد و خود به آن علت دچار و گرفتار آمد و به کار علاج پرداخت. گفتندش: چرا دارویی ننوشتی و به چاره خود نکوشی؟

گفت: ضرب الحبيب لا یوجع زخم تیغ دوست را دردی نیست.

مترجم گوید: در آخر این فصل ابتدای باب عشق و جوانی از بوستان سعدی بسیار مناسب است و نوشته می شود:

خوشا وقت شوریدگان غمش

اگر زخم ببیند و گر مرهمش

دمادم شراب الم در کشند

وگر تلخ بینند دم در کشند

بلای خمار است در عیش مُل

جفاهای خار است باشاخ گل

نه تلخست صبری که با یاداوست

که تلخی شکر باشد از دست دوست.

اسیرش نخواهد رهایی زبند

شکارش نجوید خلاص از کمند

چو پروانه آتش خود در زنند

نه چون کرم پيله به خود در تنند

دلارام در بر دلارام جوی

لب از تشنگی خشك و بر طرف جوی

نگویم که بر آب قادر نیند

که بر شاطی نیل مستسقی اند

تو را عشق همچون خودی ز آب و گل

رباید همی صبر و آرام دل

به بیداریش فتنه بر خط خال

به خواب اندرش پایند خیال

به صدقش چنان سر نهی بر قدم

که بینی جهان با وجودش عدم

گرت جان بخواهد به کف بر نهی

و گر تیغ بر سر نهد سر نهی

چو عشقی که بنیاد آن بر هواست

چنین فتنه انگیز و فرمان رواست

عجب داری از سالکان طریق

که باشند در بحر معنی غریق

ز سودای جانان به جان مشتعل

به ذکر حبیب از جهان مشتعل

به یاد حق از خلق بگریخته

چنان مست ساقی که می ریخته

نشاید به دارو دوا کردشان

که کس مطلع نیست بر دردشان

چنان فتنه بر حسن صورت نگار

که با حسن صورت ندارند کار

ندادند صاحب‌دلان دل به پوست

اگر ابلهی داد، بی مغز اوست

می صاف وحدت کسی نوش کرد

که دنیا و عقبی را فراموش کرد

فصل: بعضی از حکایات صابران و راضیان به قضای الهی

در ذکر جماعتی از گذشتگان است که رضای آنها را به قضای الهی، سابقین از علما و فائقین از فضلا، نقل و حکایت و قصه و روایت کرده اند.

علاوه بر آنچه اشارت رفت و بشارت داده شد، بدان که بیشتر آنچه وارد آوردیم در باب صبر از جماعت بزرگان متضمن رضا بوده به قضا، بخصوص در مرگ فرزند و امثال آن و اینک در اینجا به طور عموم می نگاریم. چون بلا بر حضرت ایوب - علی نبینا و - علیه السلام - اشتداد یافت و امتداد گرفت، زنش گفت: چرا خدای را خود را نمی خوانی که شفایت ارزانی دارد؟ جواب داد که ای زن من هفتاد سال در ملک و نعمت، زندگانی رانده ام و می خواهم هفتاد سال در بلا و زحمت بگذرانم، شاید نعمت خدای را شکر رانم و آداب بندگی را ادایی توانم، و شایسته من، صبر بر بلا و این خود شرط و لاء است (236).

و روایت شده است که حضرت یونس - علی نبینا و علیه السلام - به حضرت جبرئیل - علیه السلام - گفت: مرا به کسی از مردم زمین که بیشتر عبادت خدای کند دلالت فرمای او را به مردمی دلالت نمود که جذام دو دست و دو پایش را خورده و چشم و گوشش را برده بود و می گفت: الهی متعنتی بهما ماثنت و سلبتنی ما شئت و ابقیت فیک الامل بابر باب الوصول (237) خداوند بهره بخشیدی مرا به قوه دست و پای و حاسه چشم و گوش مادامی که خواستی و گرفتی از من هنگامی که خواستی و باقی گذاشتی برای من آرزویی را به بهتر راه وصول که به فناء رحمت تو در آیم و نعمت رضای تو را دریابم و روایت شده است که حضرت عیسی - علیه السلام - به مردی نابینا عبور فرمود که پیس و زمینگیر بود و دو شق تن او را ناخوشی فلج قرار گرفته و گوشت بدن او به علت جذام فرو ریخته بود و می گفت: الحمد لله الذی عافانی مما ابتلی کثیرا من خلقه حمد و ستایش مر خدائی را که عافیت بخشیده است مرا از آنچه بسیاری از خلق خود را به آن مبتلا فرموده است.

آن حضرت فرمود: یا هذا وای شی من البلاء اراه مصروفا عنک: ای مرد! کدام بلاست که منصرف از تو توانم دید؟ گفت: یا روح الله انا خیر ممن لم يجعل الله فی قلبه ما جعل فی قلبی من معرفته ای روح الله! من بهترم از آنکه قرار نداده است خدای در دل او آنچه قرار داده است در دل من از شناسایی خود

فرمود: صدقت هات یدک راست گفתי و دست خود را به من ده دست خود را به آن حضرت داد و ناگاه مردی شد از همه مردم خوشروی تر و افزون تر شان در اندام هیات خداوند توانا امراض او را زائل فرمود و برخاسته التزام صحبت آن حضرت را اختیار نمود و در خدمتش به بندگی خدای عزوجل می پرداخت (238).

و بعضی از ایشان روایت کرده اند که در بدایت مسافرت خود، قصد عبادان کردم و مردی نابینا دیدم که جذام و جنون داشت و بر زمین افتاده مورچگان گوشت بدنش را می خوردند سر او را از زمین برگرفتم و در کنار خود گذاشتم و با او تکلم نمودم افاقه در ضعف حالش به هم رسید و گفت: کیست این بوالفضول که میانه من و پروردگارم داخل شده است؟ قسم به حق خدای که اگر مرا و جب پاره پاره کند، او را ز من، جز دوستی نیفراید.

و پای یکی از آنها به واسطه آکله (239) از زانو قطع شد، پس گفت الحمد لله الذی اخذ منی واحدة و ترک ثلاثا و عزتک لان اخذت لقد ابقیت و لئن کنت ابتلیت لقد عافیت خداوند را ستایش که یکی را از من باز گرفت و سه را باقی گذاشت. قسم به عزت و جلال تو که هر آینه اگر گرفتی، باقی گذاشتی و اگر گرفتاری نمودی، عافیت ارزانی داشتی، و ذکر خویش را ترک نکرد تا شب را به پایان رسانید.

مترجم گوید که این کلمات را قاضی شمس الدین شمس الدین ابن خلکان به تغییر اندکی به عروۃ بن الزبیر نسبت می دهد، در آن سفر که از شام به مدینه طیبه معاودت نمود و پایش به واسطه مرض آکله مقطوع شده بود چنان که در فصل سیم از این کتاب به این وقعه اشارت شد، این کلمات و مناجات بگفت:

اللهم انه کان لی اطراف اربعة فاخذت واحدا و ابقیت لی ثلاثا فک الحمد و ایم الله لئن اخذت لقد ابقیت و لئن ابتلیت لطالما عافیت معنی چنان دهد که ترجمه شد.

و گفته است بعضی از ایشان که از هر مقامی درک حال و مرام را توانستم رسید، مگر رضای به قضا را جز به قدر استشمام رائحه، بر این مقدار اگر خدای تعالی همه مردمان به بهشت برد و مرا به آتش در اندازد هر آینه راضی می باشم.

از بعضی ارباب معارف سوال شد که آیا به پایان رضا از قضای الهی توانستی رسید؟ گفت: اما به پایان نرسیده ام و لکن مقامی را از رضا دریافته ام که اگر خدای تعالی مرا بر روی دوزخ پل قرار دهد و همه مردمان بر من عبور دهند و به بهشت روند و پس از آن جهنم را تنها به بدن من پر کند، هر آینه این حال را دوست می دارم و از نصیب خود به این امر خشنودی می آورم و این سخن کسی راست که دانسته است محبت به خدای تعالی هم او را فرا گرفته تا درد سوختن به آتش را از او منع نموده باشد و استیلائی این حال در موقع خود، غیر محال است لکن از خاطره های نفوس ضعیفه این زمان دور است و سزاوار نیست آنکه ضعیف و محروم باشد آنان را که به این مقام و مرام رسیده اند انکار نماید و گمان کند آنچه از آن عاجز است اولیای خدا از آن عجز دارند. مترجم غزلی از مرحوم معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب متخلص به نشاط در این مقام مناسب یافته می نویسد.

گر آسوده ور مبتلا می پسندد چه خوشتر از این کو به ما می پسندد
چه دانیم ناخوش کدام است یا خوش خوش است آنچه بر ما خدا می پسندد
چرا پای کویم چرا دست باز مسأله مرا خواجه بیدست و پا می پسندد
خطای من ای شیخ بر من چه گیری مرا عفا او با خطا می پسندد
طبیبا به درمان دردم چه کوشی مرا درد او بی دارو می پسندد
نشاطا توانا سیاست یارت برو ناتوان باش تا می پسندد

و عمر بن حصین (240) به مرض استسقا گرفتار گردید و سی سال بر پشت خفت و نه ایستاد و نه نشست و پرستاران او را بر سریری خوابانیده برای قضای حاجت او موضعی را سوراخ کرده بودند برادرش علاء حصین بر او در آمد و از مشاهده حال و امتداد ناخوشی او سخت گریست.

عمر گفت: چرا گریه می کنی؟

گفت: از این که تو را بر این سختی حال می بینم

گفت: گریه مکن که آنچه را خدای عزوجل دوست می دارد من دوست می دارم پس از آن گفت: تو را حدیثی می کنم شاید خدای تعالی تو را به این حدیث نفع بخشد و باید تا زنده ام از مردم نهان داری به درستی که ملائکه خدای مرا زیارت می کنند و انس به آنها دارم و سلام آنها را می شنوم این سر را بدان. و به درستی که این بلیه برای من رنج نیست، زیرا که سبب این نعمت بزرگ شده و کسی که این مقام را در ابتلای خود ببیند، چگونه راضی به این ابتلا خواهد بود؟ (241)

گفته است بعضی از ایشان که بر سوید بن شعبه وارد شدیم. جامه افتاده دیدیم و گمان نکردیم در زیر جامه چه باشد. پس جامه بر داشته شد زنش او را گفت که اهل تو فدایت باد! چه طعام و شربت برای تو حاضر کنیم؟ پس گفت خفتن در بستر امتدادی را گرفت و استخوانهای بدن سائیده شد و لاغری و هزال (242) مرا به نهایت فرا گرفته است. زمانی است که غذایی نخورده ایم و شربتی ننوشیده ام و چند روز را ذکر نمود - و گفت: نمی خواهم از این حال به مقدار سر ناخنی کاسته شود.

و از بعضی ایشان است که شصت سال به مرضی صعب گرفتار شد و چون حالش اشتداد یافت، فرزندان برو گرد آمدند و گفتند: آیا اراده داری که بمیری و ازین رنج که گرفتاری برهی؟ گفت: نه گفتند: پس چه اراده داری؟ گفت: برای من اراده ای نیست من بنده ای هستم و اراده خدای را است درباره بنده اش و امر امر اوست و گفته شده است که بیماری بر فتح موصلی سخت شد و

مرضش با فقر و تعب مجتمع گردید. پس گفت:

الهی و سیدی! ابتلیتني بالمرض و الفقر فهذا فعالک بالانبياء و المرسلين فكيف لي ان اودی شكر ما انعمت به علی: ای خدای من وای آقای من مرا به بیماری و بی چیزی دچار فرموده ای و این کار، کار توست با پیغمبران تو پس چگونه برای من ممکن است که شکر این نعمت ترا توانم گذاشت.

فصل: دعا دفع بلا می کند

دعا دفع بلا می کند و مداوای مرض و حفظ فرزند را منافات با رضا به قضای الهی نیست. پس خدای تعالی به مراقبت دعا ادای بندگی از ما خواسته است و ما را به سوی دعا خوانده و تحریض بر آن فرموده است و ترکش را نسبت به استکبار داده و فعلش را در شمار عبادات آورده است پیغمبران جلیل الشان و امامان بزرگوار صلوات الله و سلامه علیهم دعا می کردند و امر به دعا فرمودند و آنچه از ایشان نقل شده است از حد شمار بیرون است و خدای تعالی بر دعا کنندگان ثنا فرموده است. او می فرماید: یدعوننا رغبا و رهبا: می خوانند ما را از روی شوقمندی و ترسندگی. و از وظایف و شرایط دعا کننده این است که در دعای خود مطیع امر پروردگار تبارک و تعالی باشد به خواندن در طلب آنچه او را امر به طلب فرموده است و اینکه اگر نه امر و اذن مر دعا کننده را به سنت دعا بودی، هر آینه تعرض دعا را که مخالف تسلیم در مقام رضا است نمی نمودی و فی الحقیقه این خود نیز آنان که مواضع رضا را نیک دانسته اند، نوعی از رضا است که بر حسب ادب نفس خویش قیام به وظیفه دعا نموده است.

و از علامتش این است که اگر اجابت دعای خود را حاصل نبیند و به مطلوب خودنائل نگردد، ملول نباشد و مایوس از موقع قبول نشود، زیرا که شاید مراد او مشتمل بر فسادی است که جز خدای کسی نداند، چنان که وارد شده است: ان العبد لیدعیو الله تعالی بالشیء حتی ترحمه الملائکه و تقول: الهی ارحم عبدك المومن واجب دعوته فيقول الله تعالی كيف ارحمه من شیء به ارحمه به درستی که بنده ای خدای را بر حاجتی می خواند تا ملائکه بر او ترحم می کنند و عرضه می دارند که الها بر بنده مومن خود رحم فرمای و دعوت او را اجابت نمای می فرماید: چگونه بر او رحم کنم در چیزی که به آن چیز بر او رحم نموده ام؟ آری هر گاه بترسد از حیث احتمال که سبب آنچه موجب عدم اجابت دعا برای او شده است، دوری او از خدای تعالی است و به این جهت، عدم قبول مسئول را سزاوار گردیده است باکی نیست به درستی که کمال مومن در این است که نفس خود را دشمن دارد و حقیر و بی

قدر شمارد تا آنجا که اگر دعوتش را مستجاب شود و کرم مستطاب ببیند، گمان برد که از کرامت او در نزد خدای و قربش در آن حضرت قدس است بلکه شاید از جهت بغض خدای عزوجل باشد که از صورت او کراهت دارد و ملائکه از رائحه اش آزرده شده اند و از خدای تعالی درخواست سرعت اجابت برای او و راحت را برای خود نموده اند. همچنین شاید سبب تاخیر اجابت محبت خدای درباره او باشد و ملائکه از صوت و مناجات او التذاذ حاصل می نمایند و درخواست تاخیر حاجت او را می کنند، چنان که در اخبار وارد است. پس مومن همیشه باید در میان امید و بیم باشد به این هر دو است قوام اعمال و انزجار از معاصی و رغبت در طاعات مترجم این شعر را از مرحوم معتمد الدوله نشاط سخت مناسب یافته می نگارد.

گاه به سوی کرم گاه به خود می نگریم پای تا سر همه امید و سرا پا همه بیم

باب چهارم: در گریه است

بدان که گریه در نفس خودش با صبر بر بلا و رضای بر قضا منافی نیست. و طبیعتی بشریه و جبلتی انسانی است و رحمتی رحیمیه و حبیبیه است، پس مادامی که مشتمل بر احوالی نباشد که از عدم رضا حکایت کند و از بی تابی و جزع خبر دهد و اجر را فاسد و هدر نماید، باکی و حرج و ضرری بر آن نخواهد بود نه این که جامه درد و بر روی زند و دست بر زانو فرود آورد. و وارد شده است گریه بر مصائب از پیغمبر خدای (ص) و پیغمبران سابقین از عهد حضرت ابی البشر - علیهم السلام - و پس از پیغمبر خدای، از آل و اصحاب آن بزرگوار - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - با صبر و ثبات و احتساب و رضای ایشان. پس اول کسی که گریست حضرت ابوالبشر آدم صفی بود بر هابیل فرزند خود، و او را به شعرهایی که مشهور است مرثیه فرمود و اندوه تمام از مصیبت او حاصل نمود.

مترجم دو شعر از مرثیه ان حضرت را در این مورد می نگارد.

نغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبر قبیح

تغیر کل ذی طعم و لون و قل شاشة الوجه الملیح

و اگر بعضی از آنها پوشیده باشد، حال حضرت یعقوب - علی نبینا و علیه السلام - مخفی و پنهان نیست و آن قدر در هجرت حضرت یوسف - علیه السلام - گریست که از شدت گریه و اندوه چشمهایش سفیدی گرفت و جهان روشن بر او تیره شد. و از اخبار مشهوره روایتی است که از حضرت صادق - علیه السلام - شده است که فرمود: ان زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه بکی علی ابیه اربعین سنه صائما نهاره، قائما لیلہ فاذا حضر الافطار جاء غلامه و شرابه فیضعه بین یدیه و یقول کل یا مولای فیقول قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله جائعا قتل ابن رسول الله عطشاناً فلا یزال یکرر ذلك و یتیکی حتی یبل طعامه من دموعه فلم یزل كذلك حتی لحق بالله عزوجل (243). به درستی که حضرت زین العابدین - علیه السلام - بر پدر بزرگوارش صلوات الله و سلامه علیه چهل سال گریست، در حالی که روزها را به صیام و شبها را به قیام به پایان می برد و چون هنگام افطار رسیدی، غلام آن حضرت می گذاشت و عرض می کرد: تناول فرمای ای آقا و خداوند من. پس می فرمود: فرزند پیغمبر خدای گرسنه کشته شد، پسر پیغمبر خدای تشنه کشته شد و پیوسته مکرر می نمود و می نگریست تا اینکه غذای او از آب چشم مبارکش تر می شد و بر این حالت بود تا به حق متعال اتصال گرفت.

و روایت شده است از بعضی موالی آن حضرت که گفت: آن حضرت روزی به صحرا بیرون شد و من از دنبال او رفتم دیدم بر سنگی درشت سجده فرموده است. من ایستادم و صدای گریه و نعره او را می شنیدم و هزار مرتبه شمردم که می فرمود: لا اله الا الله حقاً، لا اله الا الله تعبدوا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا: نیست خدایی جز خدای یگانه از روی حقانیت و راستی خدایی جز خدای یگانه از روی عبودیت و خلوص بندگی نیست خدایی جز خدای یگانه از روی ایمان و صدق نیست. پس سر از سجده اش برداشت و ریش و روی مبارکش از اشک دو دیده اش تر بود. گفتم: ای آقای من! آیا وقت نشده است که اندوهت به آخر رسد و گریه ات آرام گیرد؟ فرمود: ویحک! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم - علیه السلام - پیغمبر خدای و فرزند پیغمبر خدای بود و دوازده پسر داشت خداوند عزوجل یکی را از او پوشید از غلبه اندوه و غم موی سرش سفید شد و قامتش خم گرفت و دیده روشنش تاریکی پذیرفت و فرزندش حیات داشت و روزگارش را فرخندگی در پی داشت و من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خویش را کشته و به خاک و خون آغشته دیدم دیگر چگونه گریه ام کم شود و خاطر من خالی از حزن و غم گردد؟

و از انس بن مالک است که گفت: با پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بر ابی سیف عیسی وارد شدیم و زوجه او ام سیف دایه ابراهیم - علیه السلام - فرزند رسول خدای - صلی الله علیه و آله - بود آن حضرت ابراهیم را می بوسید و بر سینه می چسباند. پس از آن بار دیگر بر او وارد شد و ابراهیم در حالت احتضار بود و اشک از دیدگان آن حضرت فرو می ریخت. عبدالرحمن بن عوف به حضرت عرض کرد که ای پیغمبر خدای! تو نیز بر فرزند خود گریه می کنی؟ فرمود: یابن عوف آنهارحمه: به درستی که این گریه نرمی دل است و باز گریست و فرمود: العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا و انا لفرأقک یا ابراهیم لمحزونون: (244) چشم اشک می بارد و دل اندوهناک می شود و نمیگوییم جز آنکه پروردگار ما پسندد پس فرمود ما از فراق تو ای ابراهیم اندوهناکیم.

و از اسماء دختر زید است که گفت: چون ابراهیم پسر پیغمبر -صلی الله علیه وآله- رحلت فرمود آن حضرت گریست تسلیت دهنده ای به آن حضرت عرض کرد که تو شایسته تر کسی هستی که خدای تعالی حق او را بزرگ فرموده است آن حضرت فرمود: تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب لولا انه وعد حق و موعود جامع و ان الآخر تابع للوالد لوجدنا عليك يا ابراهیم افضل مما وجدنا و انابك لمحزونون: چشم می گرید دل محزون می شود و چیزی نمی گوئیم که نه خشنودی خدا در آن باشد اگر نه مرگ را وعده راست بودی که مقرر است همه نفوس را فراگیرد و چراغ زندگانی فرو می برد هر آینه ای ابراهیم بر تو غمناک می شدیم زیاده از این که شده ایم و ما بر تو غمندگانییم.

و از جابر بن عبدالله انصاری -رضی الله عنه- است که گفت: پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و بر بالین ابراهیم -علیه السلام- وارد شد و او جان به جان آفرین تسلیم می نمود. او را از زمین بر گرفت و در کنار خود قرار داد و فرمود:

يا بنی انی لا املك لك من الله تعالى شیئا و ذرفت عیناه فقال له عبدالرحمن: یا رسول الله تبکی اولم تنه عن البكاء فقال رسول الله -صلی الله علیه وآله-: انما نهیت عن النوح، عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغم لهو و لعب شیطان، و صوت عند مصیبة و خمش و جوه و شق جیوب و رنه شیطان انما هذه رحمة و من لا یرحم لا یرحم و لو لا انه امر حق و وعد صدق و سبیل بالله و ان آخرنا سیلح اولنا لحزنا عليك حزنا اشد و انابك لمحزون تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب عزوجل (245) ای پسرک من! به درستی که مالک نیستی برای تو از خدای تعالی چیزی را و فرو بارید دو چشم مبارکش، پس عبدالرحمن عرض کرد که ای پیغمبر خدای ش گریه می فرمائی و آیا نهی از گریه نمودی؟ آن حضرت فرمود: به درستی که من نهی از نوحه کردم از دو صدای احمق بدکار خوانندگیهای مشغله و بازی و سازهای شیطان و شیونی در نزد مصیبت و خراشیدن رویها و شکافتن گریبانها و فریاد شیطان به درستی که این گریه رحمت و نرمی دل است و آنکه رحم نیاورد، رحم نبیند و اگر نه مرگ امری حق و وعده راست و راهی به سوی خدای تعالی بودی و اینکه آخر ما اول ما را درک میکند هر آینه بر تو سخت غمنده می شدیم و ما بر تو غمندگانییم چشم اشک فرو می ریزد و دل اندوهگین می شود و نمی گوئیم چیزی که خدای تعالی را به خشم آورده و از ابو امامه است که گفت: مردی خدمت رسول خدای -صلی الله علیه وآله- آمد هنگامی بود که فرزند آن حضرت وفات یافته و چشمهای مبارکش گریان بود آن مرد گفت ای پیغمبر خدای! آیا بر این شخص می گریی؟ قسم به آنکه تو را به پیغمبری برانگیخت بحق هر آینه من دوازده پسر در زمان جاهلیت دفن کردم؟ که همه جوانتر از این شخص بودند و خاک بر آنها ریختم فرمود: فمأذان كانت الرحمة ذهب منك یحزن القلب و تدمع العین و لا نقول ما یسخط الرب و انما علی ابراهیم لمحزونون پس این چیست و اگر چنین بوده است رحمت از تو زایل شده است دل غمنده می شود و اشک از چشم فرو می ریزد و خواطر اندوه بر می انگیزد و نمی گوئیم آنچه خدای تعالی پسندیده ندارد و ما بر ابراهیم غمزده گانییم.

و از محمود بن لبید است که گفت: روزی که ابراهیم رحلت نمود، آفتاب را کسوف فرا گرفت و مردم گفتند خورشید برای وفات ابراهیم منکسف شده است پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- شنید و بیرون آمد و خدای را حمد نمود و ثنا گفت و فرمود: اما بعد ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله عزوجل لا ینکسفان لموت احد و لا لحیاته فاذا رایتم ذلك فافزعوا الی المساجد و دمعتم عیناه فقالوا تبکی وانت رسول الله؟ فقال انما بشر تدمع العین و یفجع القلب و لا نقول ما یسخط الرب ما یسخط الرب و الله یا ابراهیم انابك لمحزونون (246)

اما پس از حمد و ثنای الهی ای مردمان! بدرستی که آفتاب و ماه دو نشاند از نشانههای خدای تعالی و برای مرگ و زندگی کسی منکسف نمی شوند، و چون کسوف آفتاب و خسوف ماه را ببینید، پناه به مساجد ببرید و نماز آیات بگزارید. پس از این فرمایش هدایت آرایش، برابر ابراهیم -علیه السلام- گریست. گفتند: ای پیغمبر خدای! آیا می گریی بر فرزند خود و تو پیغمبر خدایی؟ فرمود: من بشر هستم، اشک جاری می شود، و دل به درد می آید و نمی گوئیم آنچه ناخوش می دارد و به خدای قسم ای ابراهیم ما بر تو محزونیم.

و از خالد بن معدان است که گفت: چون ابراهیم -علیه السلام- فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله- ارتحال نمود، آن حضرت گریست. گفتند، آیا می گریی ای پیغمبر خدای؟ فرمود: ریحانه و بهبا الله و کنت اشمها دسته ریحانی بود که خدای تعالی او را بخشیده بود و من او را می بوییدم

و فرموده است: آن حضرت -صلی الله علیه وآله- روزی که ابراهیم -علیه السلام- وفات یافت ما کان من حزن فی القلب اوفی العین، فانما هو رحمة و ما کان من حزن باللسان و بالید فهو من الشیطان (247) آنچه از اندوه، اثرش در دل و چشم پیدا می شود، رحمت و رقت است و آنچه از اندوه، اثرش به زبان و دست جاری می گردد، از شیطان است.

و زبیر بن بکار روایت کرده است که چون پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- جنازه ابراهیم -علیه السلام- را بیرون آورد، بیرون شد و همی رفت تا قبر ابراهیم نشست و پس از آن نزدیک رفت و چون دید در قبرش نهادند، چشمهای مبارکش اشک آلوده شد، چون اصحاب آن حالت را دیدند، همه به گریه در آمدند و صداها به گریه بلند کردند. ابوبکر خدمت آن حضرت عرض کرد که ای پیغمبر خدای! آیا می گریی و خود نهی از گریه می فرمایی؟ فرمود: تدمع العین و یوجع القلب و لا نقول ما یسخط الرب عزوجل چشم اشک آلوده می شود و دل به درد می آید و نمی گوئیم آنچه خدای تعالی ناخشنود شود.

و از سائب بن یزید است گفت چون طاهر فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله- وفات یافت، چشمهای مبارک آن حضرت اشک آلوده شد. گفتند: ای پیغمبر خدای! گریستی؟ فرمود ان العین تذرف و ان الدمع یغلب یحزن و لا نعصی الله عزوجل: (248). به درستی که چشم اشک آلوده می شود و اشک غلبه می نماید و دل، غمگین می شود و گناهی در حضرت حق نیست

و در صحیح خود آورده است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - قبر مادر خود سلام الله علیها را زیارت نمود و گریست و آنان را که در اطرافش بودند، گریانید (249). و روایت شده است که چون عثمان بن مظعون به رحمت الهی پیوست پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - وارد شد و جامه از روی او برگرفت و میان دو چشم او را بوسه داد و زمانی بر او گریست. چون جنازه را برگرفتند، فرمود: طوباك يا عثمان لم تلبسك الدنيا و لم تلبسها : خوشا به حال تو ای عثمان دنیا تو را نپوشید و نپوشیدی تو دنیا را (250). و سعد بن عباد را بیماری سخت پیش آمد. پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - عیادتش فرمود و چون بر او وارد شد، او را در غشوه دید. فرمود: آیا مرده است؟ گفتند، نه ای پیغمبر خدای! پس آن حضرت گریست و چون اصحاب گریه آن حضرت را مشاهده نمودند، همه به گریه در آمدند. فرمود الا تسمعون ان الله لا يعذب بدمع العين، و لا بحزن القلب و لكن يعذب بهذا - و اشار بلسانه - او یرحم (251). بشنوید و بدانید که خدای تعالی به اشک چشم و اندوه دل عذاب نمی فرماید، و لكن عذاب می نماید به این و اشاره به زبان مبارکش کرد و فرمود یا رحم می کند

و روایت شده است که یکی از دختران آن حضرت، خدمتش پیغام کرد که دختر من بیمار است، فرمود: ان الله ما اخذ، و الله ما اعطى و جائها فی اناس من اصحابه، فاخرجت اليه الصبية و نفسها يتوقع في صدرها، فرق عليها و ذرفت عيناها فنظر اليه اصحابه فقال مالكم تنظرون الى رحمه يضعها الله حيث يشاء انما یرحم الله من عباده الرحما (252). به درستی که خدای راست آنچه را ستاند و آنچه را دهد و همراه اصحاب به خانه دختر خویش تشریف برد. بیمار را به حضرتش آوردند و نفس او را در سینه اش اضطراب بود، آن حضرت بر او گریست و اشک از دیدگان مبارکش فرو ریخت. اصحاب به سوی آن حضرت نگران شدند، فرمود: چیست شما را که به نگران شده اید؟

این گریه علامت رحمتی است که خدای تعالی هر کجا می خواهد می برد. به درستی که خدای تعالی رحم می فرماید از بندگان خود آن را که صاحب رحم و نرمی دل باشد. و اسامه بن زید است که گفت: امامه بنت زینب را خدمت آن حضرت آوردند و نفس در سینه اش می تپید. آن حضرت فرمود: الله ما اخذ، و الله ما اعطى و كل الى اجل مسمى و بکی فقال له سعد بن عباد: تبکی و قد نهيت عن البكاء؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انما هي رحمه يجعلها الله في قلوب عباده، و انما یرحم الله من عباده الرحماء (253). خدای راست آنچه ستاند و آنچه بخشد و هر کسی را مدتی است معین (سپس) بگریست. سعد بن عباد به حضرتش عرض کرد: آیا گریان می شوی و خود نهی از گریه می فرمودی؟ پیغمبر خدای فرمود: به درستی که گریه رحمتی است که خدای تعالی در دلای بندگان قرار می دهد و خدای رحم می فرماید از بندگان خود صاحبان رحم را.

و چون جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنه - به درجه شهادت فایز گردید، پیغمبر خدای به خانه اسماء تشریف ورود ارزانی نمود و به او فرمود: اخرجی الى ولد جعفر. فخرجوا فضمهم اليه و شممهم و دمعتم عيناها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اصيب جعفر؟ قال: نعم اصيب اليوم: (254) فرزندان جعفر را نزد من حاضر کن. پس پسران خدمت آن حضرت در آمدند. آنها را به خود چسبانید و بویید و اشک از چشمان مبارکش فرو ریخت. اسماء عرض کرد: ای پیغمبر خدای! آیا جعفر را مصیبتی رسیده است؟ فرمود: آری امروز شهادت یافته است.

عبدالله بن جعفر گفته است: به خاطر دارم وقتی را که رسول خدای بر مادر من در آمد و خبر شهادت پدرم را به او رسانید. به سوی آن حضرت نظر کردم و آن حضرت دست رافت و مرحمت بر سر من و برادر می کشید. هر دو چشم مبارکش اشک می بارید تا ریش اقدسش تر، شد. بعد از آن فرمود اللهم ان جعفر قد قدم الى احسن الثواب فاخلفه في ذريته با حسن ما خلفت احدا من عبادك في ذريته. ثم انه - عليه السلام - قال يا اسماء الا ابشرك؟ قالت: بلى بابي انت و امی فقال: ان الله عزوجل جعل لجعفر جناحين يطير بهما في الجنة خداوند! به درستی که جعفر به سوی حسن ثواب و جهاد با کفار رفت و در راه تو شهادت یافت؛ پس خلیفه و جانشین باش او را در فرزندان او به نیکوتر جانشینی که از بنده ای از بندگان در فرزندان او می کنی. پس از آن فرمود: ای اسماء: آیا بشارتی به تو دهم، عرض کرد: آری پدر و مادر فدای تو باد. فرمود: خدای عزوجل برای جعفر دویال قرار داد که به آن دو بال در بهشت پرواز کند.

و از حضرت ابی عبدالله از پدر بزرگوارش - صلوات الله علیهما - است که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب - علیهما السلام - و زید بن حارثه - رضی الله عنه - به پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - رسیده، هرگاه آن حضرت وارد خانه خود می شد، بر آن دو نفر بشدت می گریست و می فرمود: كانا يحد ثائب و يؤ نسانی فجاء الموت فذهب بهما: (255) این دو نفر با من حدیث و صحبت می نمودند و انس می ورزیدند، پس مرگ آمد و هر دو را برد.

و از خالد بن سلمه است چون خبر شهادت زید بن حارثه - رضی الله عنه - به عرض حضرت اقدس نبوی -صلی الله علیه وآله - رسید، آن حضرت به خانه زید تشریف برد. دخترکی از زید خدمت آن حضرت آمد و چون چشمش بر آن حضرت افتاد، روی خود را خراشید. آن حضرت از مشاهده آن حالت به گریه درآمد، و فرمود:

هاه هاه (256) گفتند: یا رسول الله! مقصود از این آواز چه بود؟ فرمود: شوق الحبيب الى حبيبه (257) شوق دوست به سوی دوست خود.

و چون سعد بن معاذ - رضی الله عنه - وفات یافت، آن حضرت بر او گریان شد و روزی آن حضرت به مادر سعد فرمود: الا یرقاء دمعك و يذهب حزنك فان ابنك يهتزل له العرش: آیا شك تو باز نمی ایستد و اندوه تو به پایان نمی رسد؟ برای پسر عرش لرزان شد. گفته شده است از چشم مبارك حضرت مقدس نبوی -صلی الله علیه وآله - اشك جاری شد و روی انور را مسح می فرمود و صدای آن بزرگوار شنیده نمی شد (258).

و از براء بن عازب است که گفت: در آن میان که ما با پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - بودیم، قال انورش بر جماعتی افتاد و

فرمود: علی ما اجتماعوا هولاء؟ فقيل على قبر يحفرونه، قال فبدر رسول الله - صلى الله عليه وآله - وبين يديه اصحابه مسرعا حتى انتهى الى القبر فحنا عليه قال فاستقبلته من بين يديه لا نظر ما يصنع فبكي. حتى بل الثرى من دموعه ثم اقبل علينا فقال اخواني لمثل هذا فاعدوا (259) برای چه کار این گروه فراهم آمدند؟ گفتند: بر قبری که آن را فرو می برند. پس حضرت بشتافت و اصحاب در پیش روی او بودند و بر سر قبر تشریف داد. پس به دو زانوی مبارک بر آن قبر نشستند. پس از پیش روی آن بزرگوار، در آدمم تا ببینم چه می کند. دیدم گریست به قدری که به خاک از آب چشم مبارکش تر شد، پس از آن روی به ما آورد و فرمود: برای چنین هنگامی تهیه نمایید.

و از آن حضرت است که فرمود: العبره لایملکها احد، صبابه المرء علی (260) اخیه گریه را کسی مالک نمی تواند شد از جهت دلسوزی مرد بر برادرش

و چون پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- از احد به سوی مدینه بازگشت، حمه بنت حشش خدمت آن حضرت آمد و مردم او را از مرگ برادرش عبدالله بن حشش خبر دادند. گفت: انالله و انا الیه راجعون و آمرزش برای او خاست، باز خبر مرگ خالش را رساندند، انالله و انالیه راجعون گفت: و طلب آمرزش برای او نمود. پس از آن، آگاهش کردند که شوهرش مصعب بن عمیر نیز شهید شده است. صهیبه زد و آه سرد از دل بر آورد.

آن حضرت فرمود: ان لزوج المراه منها لمكان لما رای صبرها عن اخيها و خالها و صياحها علی زوجها (261). ثم مر رسول الله -صلی الله علیه وآله- علی دار من دور الانصار من بنی عبد الاشهل فسمع البكاء و النوائح علی قتلاهم فزفرت عیناه و بکی ثم قال لکن حمزه لابوا کی له فلما رجع سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (262) الی دار بنی عبد الاشهل امرا نساءهم ان یذهبن و یبکین علی عم رسول الله -صلی الله علیه وآله- فلما سمع رسول الله بکائهن علی حمزه خرج الیهن و هن علی باب مسجده یبکین، فقال لهن رسول الله -صلی الله علیه وآله- راجعن یرحمکن الله قد و اسیتن بانفسکن

شوهر زن برای او هر آینه در مکان و قدری است که دیگری آن مقام را ندارد و این فرمایش را هنگامی فرمود که صبر حمه را بر برادر و خالش مشاهده نمود و بی تابی او را بر شوهرش مشهود داشت. پس از آن به خانه ای از خانه های انصار عبور داد و صدای گریه زنان و نوحه گران را بر کشتگان استماع نمود. گریان شد و اشک دیدگان مبارک فرو ریخت و فرمود: لکن حمزه گریه کنندگان ندارد. چون سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه بنی عبدالاشهل باز آمدند، به زنان خود دستوری دادند که بروند و بر عم پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- گریان شوند چون آن حضرت آواز گریه آنها را شنید و دانست که بر حمزه می گریند، به سوی آنها که بر در مسجد آن حضرت می گریستند، رفت و آنها را فرمود: باز گردید، خداوند عزوجل شما را رحمت کند. به تحقیق با خودتان مواسات نمودید

و شیخ در تهذیب روایت کرده است به اسناد خود به حضرت صادق - علیه السلام - ان ابراهیم خلیل الرحمن سال ربه ان یرزقه ابنه تبکی علیه بعد الموت حضرت ابراهیم، خلیل خدای، از پروردگار خود درخواست نمود که دختری به او روزی فرماید تا بعد از رحلتش بر او بگرید (263).

از ابن مسعود است که گفت: پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- فرمود: بلیس منا من ضرب الخدود، و شق الجيوب (264) از ما نیست آنکه در وقوع مصیبتی، بر روی خود زند یا گریبان پیراهن خود را بدارند.

و از ابی امامه است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- فرمود: لعن الله الخامشه و جها و الشاقه جیبها و الداعیه بالویل و الثبور (265) خداوند تعالی از رحمت خود دور دارد آن زنان را که در مصیبتی صورت بخراشند و گریبان بشکافند و صدای ای وای و هلاکت برآورند

و از آن حضرت است -صلی الله علیه وآله- که نهی فرمود از تشییع جنازه ای که فریادی به او باشد (266).

و از عمرو بن شعله است از پدرش که آن حضرت فرمود: کبر مقتا عند الله الا کل من غیر جوع و النوم من غیر سهر و الضحك من غیر عجب والرنه عند المصیبه، و المزمار عند النعمه. (267) خدای تعالی بسیار دشمن می دارد خوردن بدون گرسنگی را، و خواب بدون بی خوابی را، و خنده بدون تعجب را، و فریاد نزد مصیبت را، و ساز در هنگام نعمت را.

و از یحیی بن خالد است که مردی به حضرت نبوی -صلی الله علیه وآله- شرفیاب شد و عرض کرد که چه چیز اجر مصیبت را زایل می کند؟ فرمود: تصفیق الرجل بیمینه علی شماله و الصبر عند الصدمه الاولی من رضی فله الرضا و من سخط فله السخط (268) زدن شخص دست راست به دست چپ است و شکیبایی در نزد صدمه نخستین است و آنکه به قضای خدا خشنود باشد، خداوند تعالی از او خشنود است و آنکه ناخشنود باشد، خداوند جل و علا را از خود ناخشنود می دارد.

و از ام سلمه رضی الله عنها است که گفت: چون ابو سلمه رضی الله وفات یافت، گفتم مردی غریب و در خاک غربت بود. هر آینه بر او چندان بگریم که ذکرش در عالم بماند و برای گریه مهیا بودم در این هنگام زنی وارد شد و اراده داشت که مرا در گریه مساعدت کند پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله- او را پیش آمد و فرمود: اتریدین ان تدخلی الشیطان بیئا اخرجه الله منه (269) آیا می خواهی شیطان را به خانه ای در آوری که خدای تعالی او را از آن خانه رانده است؟ پس خود را از گریه باز داشتم.

و از حضرت باقر - علیه السلام - است که فرمود: اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعر و من اقام النواح فقد ترك الصبر، و من صبر و استرجع و حمد الله جل ذكره فقد رضی بما صنع الله و وقع اجره علی الله عزوجل، و من لم یفعل ذلك جرى علیه القضا و هودمیم و احبط الله - عزوجل - اجره (270) سخت تر بی تابی، فریاد به لفظ وای و بلند کردن آواز به گریه است، و سیلی بر روی و سینه زدن و موی کندن و آنکه نوحه گری را بر پا دارد. پس صبر را ترک کرده است و آنکه صبر آورد و انالله و انا الیه راجعون بگوید و خدای را حمد نماید، پس راضی است به آنچه خدای تعالی کرده و اجر او با خدای عزوجل

است.

و از حضرت صادق - علیه السلام - است که گفته است پیغمبر خدای فرموده است : ضرب الرجل یده علی فخذہ احباط لاجره

(271)

امتحان با ریاست

یکی از آزمون های سخت، امتحان با ریاست است. رئیس بودن، مدیر شدن، فرمانده بودن، که خیلی ها سربلند بیرون نمی آیند و چنان گرفتار این محبت دنیوی می شوند که برای رسیدن به آن یا حفظ آن، از انجام هر گناه و خلافی ابا ندارند. گاهی برادر را می کشد تاریاستش حفظ شود مانند مامون عباسی. گاهی پسر را می کشد مانند شاه عباس صفوی. گاهی پدر را می کشد مانند شیرویه که پدرش خسرو پرویز را کشت. گاهی مادر خود را می کشد مانند شاه اسماعیل. گاهی علما و بزرگان را می کشد و زندانی می نماید همانند اکثر پادشاهان.

نکوهش ریاست، در روایات:

- امام علی (ع) : ریاست (مایه) نابودی است.

- امام صادق (ع) : دم باش و سر مباح.

- امام باقر (ع) : در پی سر بودن مباح، که دم می شوی.

- امام صادق (ع) - از مناجاتهای خدای تعالی با موسی (ع) - : به حال کسی که مردم از او خشنودند

غبطه مخور تا آن که بدانی خدا هم از او خشنود است و به حال کسی که مردم فرمانش را می برند

نیز غبطه مخور، زیرا طاعت و پیروی بناحق مردم از او، باعث هلاکت او و پیروانش باشد.

- در زبور آمده است : ریاست، ریاست پادشاهی نیست، بلکه ریاست (حقیقی) ریاست آخرت است.

آزمایش با ترس و هراس

گاهی خداوند انسان را با ترس و واهمه و امثال آن امتحان میکند.

نقل شده:

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزار نفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندق که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان از کثرت لشگردشمن دچار هراس و ترس شده بودند. در این زمینه قرآن می فرماید: «إِنَّ جَائِكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَأَسْفَلَ مِنْكُمْ وَادْزَاغَتِ الْبَصَارَ» یادیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند.

دشمن 27 روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضراب بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو که او را

باهرار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید. احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی (ع) خارج شد و در مقابل او قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است. علی (ع) بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، برتر است.

امتحان با دنیا

دنیا طلبی ریشه همه بدبختی هاست. و خدا گاهی انسان ها را با این مسئله امتحان می کند. در دین اسلام از دنیائی که بعنوان هدف باشد، بسیار مذمت شده و علاقه به دنیا ریشه همه خطاها و اشتباهات بشری ذکر شده است.

در قرآن هشدارهای فراوانی در این زمینه به انسانها داده شده است در سخنان بزرگان دین نیز این هشدارها با عبارتهای مختلف بیان شده است.

آثار زیانبار دنیا طلبی

- 1- ثروت اندوزی مایه عذاب می شود.
«به کسانی که طلا و نقره هارا انبار می کنند و آنها را در راه خدا خرج نمی کنند، بشارت عذاب دردناک بده. در روز قیامت همین ثروتها بصورت عذاب بر پشت و پیشانی آنها فرود می آید» (توبه 34)
- 2- ثروت اندوزی مایه سرگرم شدن و از خدا غافل گردیدن است.
«ثروت اندوزی شمارا مشغول کرد تا زمانیکه از دنیا رفتید و شمارا دفن کردند.» تکاثر 1
- 3- دنیا طلبی باعث زحمت بی پایان، آرزوی دست نیافتنی و امید بی حاصل می شود
- 4- دنیا طلبی عقل را فاسد و دل را از شنیدن حکمت، کر می کند.
- 5- هر چه ثروت انسان بیشتر باشد، حجت های الهی علیه او در قیامت بیشتر است.
- 6- دنیا طلبی مانع عبادت و اطاعت خداست.
- 7- پول و ثروت طبق نظر امام رضا (ع) بایکی از اسباب زیر جمع می شود: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص زیاد، قطع رابطه فامیلی، ترجیح دنیا بر آخرت
- 8- ریشه های لذت های اصلی دنیا طبق نظر امام باقر (ع) هفت چیز پست است:

نوشیدنی‌ها که بهترین آن آب معدنی است که از لابلای خاکها وحشرات و فاضلابها بالا آمده و کم صاف و زلال می شود.

خوردنی‌ها که بهترین آن عسل طبیعی است که عسل مدفوع زنبور است،
پوشیدنی که بهترین پوشیدنی ابریشم است که از آب دهان کرم ابریشم به عمل می آید،
بوئیدنی‌ها که بهترین بوئیدنی مُشک است که از ناف آهو بعمل می آید،
شنیدنی‌ها که بهترین آن غنا و طرب است که صدای شیطان می باشد،
سواریها که بهترین آن در زمان گذشته اسب و حالا ماشین است که آنهم گاهی قاتل صاحبش می باشد،
عمل جنسی که از همه لذات برتر است و آنهم که مبال اندر مبال است!

9- اگر کسی بت پرست نباشد ولی دنیا طلب باشد بگفته ابلیس، همین برای گمراهی کافی است.

10- بفرمایش پیامبر (ص) دنیا طلبی اولین عامل معصیت خدا بوده است. {میزان الحکمه}

زهر دارد در درون، دنیا چومارگر چه دارد در برون، نقش و نگار
زهر این مار منقش قاتل است می گریزد زو هر آن کس عاقل است.

قرآن. می فرماید:

((پس، تو نیز از کسی که از سخن ما رویگردان می شود و جز زندگی دنیوی را نمی جوید اعراض کن منتهای دانش آنان همین است پروردگار تو به آن که از راهش گمراه می شود یا به راه هدایت می افتد داناتر است)).

((بعد از اینان گروهی به جایشان نشستند و وارث آن کتاب شدند که به متاع دنیوی دل بستند و گفتند که به زودی آمرزیده می شویم و اگر همانند آن باز هم متاعی بیابند بگیرند آیا از ایشان پیمان نگرفته اند که درباره خدا جز به راستی سخن نگویند، حال آن که آن چه را در آن کتاب آمده بود خوانده بودند؟ سرای آخرت برای کسانی که می پرهیزند بهتر است آیا تعقل نمی کنید؟)).
- امام علی (ع) : دنیا از آن رو دنیا نام گرفته که پست ترین (یا نزدیکترین) چیزهاست و آخرت از آن رو آخرت نامیده شده که سزاوارد پاداش در آن جاست.

آزمایش با مریضی

یقیناً هر کسی در زندگی خود چندین بار مریض شده. مریضی های کوچک و مریضی های سخت. و گاهی افراد دچار مرض های صعبالعلاج می شوند. آدمی در این مواقع چه باید بکند؟ بهترین توصیه دین، صبر و تحمل مریضی است. اگرچه از درمان مادی و معنوی هم نباید غافل شود و با استفاده از اطباء حاذق و توسل به اهل بیت ع و قرآن و مقربین درگاه الهی از خدا شفا بخواهد.
معنای صبر.

- پیامبر خدا (ص) : ای جبرئیل! معنای صبر چیست؟ جبرئیل گفت : این که در سختی صبر کنی-همچنان که در (روزگار) آسایش صبر می کنی، در تهیدستی صبر کنی همچنان که در

(هنگام) توانگری صبر می‌کنی و در بیماری و گرفتاری صبر کنی همچنان که در زمان سلامت و عافیت صبر می‌کنی، (آدم‌صبور) از بلایی که به او می‌رسد نزد مخلوق زبان به شکوه نمی‌گشاید.

کدام یک از شما دوست دارد که صحیح باشد و به مرض نزدیک

نباشد؟ عرض کردند: یا رسول الله همه ما چنین هستیم. فرمود: آیا می‌خواهید مانند خران گم شده باشید آیا دوست ندارید که به واسطه بلاها گناهان شما بر طرف شود و بلاها کفاره گناهان شما باشد. قسم به خدایی که جان من به دست قدرت اوست برای شخص در جائی در بهشت هست که به آن نخواهد رسید مگر به صبر بر بلا و جزای بزرگ در مقابل بلای بزرگ است.

و به درستی که خدای متعال چون بنده را دوست دارد او را مبتلا می‌کند به بلای بزرگ. پس اگر راضی شد خدا از او راضی است، و اگر به غضب آمد و ناراحت شد خدا بر او غضب خواهد کرد.

امتحان با همسر بد اخلاق

اسلام برای حفظ کانون خانواده به زن و مرد سفارش کرده که بر سختیهای زندگی صبر کنند و در برخورد با مشکلاتی مثل اخلاق بد همسر یا فقر و امثال آن فوراً به فکر طلاق و جدایی نیافتند که اگر صبر نمایند پاداش دنیوی و اخروی خواهند گرفت.

«پیامبر (ص) فرمود:

«هر زنی که بر اخلاق بد شوهرش صبر کند، خداوند ثواب حضرت آسیه را به او بدهد.»

وزیر خلیفه در خیمه زن عرب

«اصمعی وزیر خلیفه عباسی در بیابان به خیمه‌ای رسید. زنی جوان و صاحب جمال در خیمه بود. اصمعی از او آب طلبید. زن گفت: شوهرم نیست و اجازه ندارم به شما آب بدهم. ولی اجازه شیر این بز بدست خودم است. زن از شیر به اصمعی داد. در این موقع سیاهی از دور پیدا شد. زن گفت: شوهرم است که از صحرا برمی‌گردد. وقتی شتر سوار رسید، زن با استقبال او رفت و بر او سلام کرد، پاهای او را شست و... ولی هر چه زن محبت می‌کرد، مرد که قیافه زشتی داشت و یک پایش لنگ بود، با بد اخلاقی به او جواب می‌داد. تا اینکه مرد وارد خیمه شد و

نگاه غضبناکی به اصمعی نمود و به آخر خیمه رفت. اصمعی به زن گفت: حیف نیست شما با این امتیازات، با همچو مردی زندگی می‌کنی؟ زن گفت: من از شما که وزیر خلیفه هستی تعجب می‌کنم که می‌خواهی بین من و شوهرم جدائی بیافکنی! اگر من با این مرد زندگی می‌کنم برای این است که می‌خواهم به روایت پیامبر (ص) عمل

کرده باشم که فرمود: ایمان دو نیمه است. نیمه‌ای شکر و یک نیمه‌اش صبر است. من خدا را بر نعمتهایش شکر گفته و بر سختی‌های زندگی صبر می‌نمایم. و امید به پادشاهی آخرت دارم.»

آزمایش با شهوات و گناهان جنسی

از مهمترین عوامل انحراف انسانها مسئله انحرافات جنسی است. اگرچه در انسانهای سالم، غریزه جنسی قرار داده شده است ولی برای اشباع این غریزه اجازه روابط نامشروع داده نشده و باید این غریزه از راه ازدواج مقدس تامین گردد.

پیامبر ص: «اگر با بریده‌ای آهن بر سر شما بزنند برایتان بهتر است از اینکه زن نامحرمی را لمس نمائید!»

زشت بودن زنا و لواط در اسلام

خدا در قرآن می‌فرماید:

«ولا تقرّبوا الزنا انه كان فاحشهً وساء سيلاً» اسراء 32

حتی نزدیک زنا نشوید که عمل زشت و بدراهی است.

علامه طباطبایی می‌فرماید: «این آیه از زنا نهی می‌کند و در حرمت آن مبالغه کرده است چون نفرمود این کار را نکنید بلکه فرموده نزدیکش هم نشوید. و علت این نهی را دو چیز دانسته است: یکی این که این عمل فاحشه است! و زشتی و فحش بودن زنا لاینفک بوده بطوری که در هیچ فرضی از آن جدا نمی‌شود. دوم این که این روش، روش زشتی است که به فساد جامعه آن هم فساد همه شؤون اجتماع منجر می‌شود و به کلی نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانیت را به نابودی تهدید می‌کند.

در آیه دیگر در عذاب مرتکبین آن مبالغه نموده در ضمن صفات مؤمنین فرمود: «ولا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاماً - یضاعف له العذاب یوم القیامه و یخلد فیہ مهاناً الا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً» فرقان 68

یعنی زنا نمی‌کنند که هر که بکند، گناه کرده و در قیامت عذابش دوچندان شده و بصورت خوار و ذلیل، ابدی در جهنم می‌شود مگر کسانی که توبه کرده و عمل صالح انجام دهند.»

همچنین لواط در ادیان الهی مخصوصاً در اسلام مردود و مورد لعن الهی است. خداوند در چند جای قرآن از جمله در سوره هود آیه 70 تا 89 و در سوره حجر آیه 59 تا 61 و در سوره شعراء آیه 160 و در سوره عنکبوت آیه 26 و در سوره قمر آیه 33 به مسئله قوم لوط و عذابی که بر آنها وارد شد اشاره می‌فرماید. از جمله اینکه لوط به قومش گفت: «تأتون الذکران من العالمین - و تذرون ما خلق ربکم من ازواجکم بل انتم قوم عادون» 165 شعراء آیا شما در میان جهانیان سراغ مردان (برای عمل جنسی) می‌روید و زنهارا رها می‌کنید؟ بلکه شما قومی تجاوزگر می‌باشید!

سپس در آیات بعد به عاقبت این قوم اشاره می‌نماید: «امطرنا علیهم مطراً فساء مطر المندرين» شعراء 173

باران (باران سنگ) بر آنها بارانیدیم که بد بارانی برای نصیحت شوندگان بود!

«حضرت رسول (ص) فرمود: وقتی قوم لوط این کارهای زشت را کردند، زمین آنقدر گریه کرد تا اینکه

اشکش به آسمان رسید و آسمان آنقدر گریه کرد تا اشکش به عرش رسید. پس خدا به آسمان

فرمود: آنها را سنگباران نما! و به زمین فرمود: آنها را فروبیر!»

«حضرت رسول (ص) فرمود: هرگاه جنس مذکر با مذکر آمیزش نماید، عرش خداوند از این عمل به لرزه می‌افتد.»

«امام صادق (ع) فرمود: آنها که تن به لواط می‌دهند، بازماندگان سدوم (قوم لوط) می‌باشند. من نمی‌گویم

فرزندان آنها هستند ولی از طینت و سرشت آنها می‌باشند.

سؤال شد: همان شهر سدوم که زیر و رو شد؟ فرمود: آری چهار شهر بودند: سدوم، صریم، لدنا و غمیرا»

«از امام صادق (ع) سؤال شد چرا خدا لواط را حرام کرد؟ فرمود: زیرا اگر آمیزش با پسران حلال بود، مردان

از زنان بی‌نیاز می‌شدند و این باعث قطع نسل انسان می‌شد و باعث از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف

می‌گشت و این کار مفاسد زیاد اخلاقی و اجتماعی ببار می‌آورد.»

«در سفینه البحار آمده است که قوم لوط در مجالس خود انواع کارهای زشت را انجام می‌دادند از جمله

فحشهای رکیک و کلمات زننده باهم رد و بدل می‌کردند. با کف دست بر پشت هم می‌زدند. قمار می‌کردند و بازیهای

بچه گانه انجام می‌دادند و سنگ به عابران پرتاب می‌نمودند و انواع آلات موسیقی را بکار می‌بردند و در حضور

جمع، بدن خود را برهنه و کشف عورت می‌نمودند.»

متأسفانه دنیای غربی که ادعای تمدن پیشرفته و الگوبودن برای ملتهای جهان را دارد آن چنان غرق در

مفاسد شده است که هم جنس‌بازان در غرب دارای مؤسسات و شرکتهای واتحادیه‌ها هستند و اخیراً «رابرت

موگابه» رئیس جمهور زامبیا اعلام کرد که حداقل سه نفر از وزیران کابینه تونی بلر، نخست وزیر فعلی انگلیس، هم

جنس‌باز می‌باشند.

خدا در قرآن می‌فرماید: «ولو طأ اذ قال لقومه اتأتون الفاحشۃ ما سبقکم بها من احد من العالمین. انکم لتأتون

الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون.» اعراف 80 و 81

(بخاطر آوردن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می‌دهید که هیچ یک

از جهانیان پیش از شما انجام نداده است؟ آیا شما از روی شهوت به جای زنان به سراغ مردان می‌روید؟ شما اسراف

کار (و منحرف) هستید!

«امام صادق(ع): ناروایی لواط از زنا بیشتر است زیرا خداوند قومی را بخاطر لواط نابود نمود ولی هیچ

فردی را بخاطر زنا هلاک نکرد.»

لواط و یا همجنس بازی که گناه آن عظیم است، عوارض زیادی برجای می گذارد که تا آخر عمر

گریبان گیر شخص می شود. این عمل منشأ قتل، هیجان، اضطراب روحی، دیوانگی، خودکشی و هزاران مفسده اخلاقی است. سزای لواط کننده قتل است و این گونه اشخاص اگر بدون توبه از دنیا بروند، با قوم لوط محشور می شوند.

«امام صادق(ع): زن و شوهری را نزد امیرمؤمنان(ع) آوردند که شوهر با پسر آن زن - از شوهر دیگرش -

لواط کرده بود و به شهادت شهود، دخول کرده بود. امام دستور داد مرد با ضربات شمشیر به قتل برسد و آن نوجوان نیز کمتر از میزان حد، تازیانه بخورد.»

«امام صادق(ع): مردی را همراه پسر نوجوانی که با او لواط کرده بود، نزد امیرمؤمنان(ع) آوردند و بینة نیز علیه آنها به این عمل زشت شهادت داد. امام فرمودند: ای قنبر! نطع و شمشیری بیاور! آن گاه مرد و نوجوان با صورت روی آن فرش پوستی قرار داده شدند. سپس امر فرمود آن دو را با شمشیر به دو نیم کردند.

از جمله احکام لواط کننده آن است که مادر و خواهر و دختر لواط دهنده بر او حرام ابدی می شوند و فاعل نمی تواند بعدا با آنها ازدواج نماید.

امتحان با امانتداری

از امتحانات سخت خداوند، آزمون امانتداری است. امانتها فرق می کنند. گاهی امانت پول و طلا و جواهرات و اشیاء قیمتی است. گاهی امانت ریاست و پست است. گاهی امانت شاگردانی است که شما باید آنها را تربیت کنید. گاهی امانت رازها و اسرار خصوصی مردم است گاهی امانت زن و بچه انسان هستند. گاهی امانت علمی است که به انسان داده شده. گاهی امانت اسرار نظامی است. و.... قرآن. می فرماید:

((ای کسانی که ایمان آورده اید می دانید که نباید به خدا و پیامبرش خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید)).

- پیامبر خدا (ص): چهار چیز است که یکی از آنها به خانه ای درنیاید مگر این که آن خانه ویران شود و از برکت آباد نشود: خیانت، دزدی، شرابخواری و زنا.

- امام صادق (ع): مؤمن بر هر خویی سرشته می شود مگر خیانت و دروغ.

- انسان بر خصلتهایی ساخته شده است اما بر هر خصلتی ساخته شود بر خیانت و دروغ بنا نمی گردد.

- پیامبر خدا (ص): از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.

آزمایش با علم و دانش

علم باید با تقوی و دوری از رذائل اخلاقی همراه باشد. کسیکه علم دارد ولی دین ندارد از هزاران جاهل خطرناکتر است که :

چودزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا و رسول (ص) فرمود: هرگاه عالمی فاسد شود، عالمی فاسد شود! بوده اند دانشمندانی که در خدمت اهداف شیطانی قرار گرفتند و جهانی را دچار ضرر و خسارت کردند. در زمان ما هم چه بسیار دانشمندانی که بی دین بوده و جز به منافع مادی و شهوانی خود فکر نمی کنند. آنها در خدمت مستکبرین و ظالمین و سرمایه داران قرار گرفته و با خدمت به آنها در ابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، اخلاقی، تبلیغاتی، سیاسی آنان را در اهدافشان یاری می کنند. متأسفانه بسیاری از دانشمندان ایرانی به بهانه های مختلف از جمله نبود امکانات به آمریکا و اروپا مهاجرت کرده و در حالیکه کشور خودشان شدیداً به دانش آنان نیازمند است، در خدمت سرمایه داری و مستکبرین قرار می گیرند. این هجرت را باید هجرت شیطانی گذاشت. و شخصیت این افراد را باید از این هجرتشان شناخت که در وجود آنها، دین و خدمت به مردم و ایثار در راه میهن و... وجود ندارد.

امتحان با جنگها

چون جنگها معمولاً با کمبود مواد غذایی، ترس، کشته شدن، اسیر شدن، زخمی شدن، بی ارزش شدن سرمایه ها و امثال آن همراه است لذا عده ای هم به این وسیله آزمایش میشوند. آنهایی که در جنگ احد پیامبر را تنها گذاشتند و فرار کردند نمره منفی گرفتند. آنهایی در دوران دفاع مقدس، از دفاع مقدس حمایت مالی و جانی نکردند نمره منفی آوردند. لذا باید مواظب بود که در همه حالات سربلند بیرون بیاییم. «در جنگ اُحُد نیزه ای به چشم ابوقتاده انصاری خورد و حقه اش بیرون آمد. او حقه اش را بدست گرفت و خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! بعد از این هم سرم مرا دوست نخواهد داشت! پیامبر حقه را گرفت و بر چشم ابوقتاده گذاشت! چنان سالم شد که با چشم سابقش فرقی نمی کرد!» حیوة القلوب ج 2

امتحان با عبادت

آنهائی که شبها، کارشان شروع شده و به عبادت و راز و نیاز با خدا مشغول می شوند. آنهائی که در حالی که اکثر مردم خوابند اینها بیدارند. مردم می خندند ولی اینها گریانند. مردم خوشحالند ولی اینها نگرانند، این دسته از افراد که کم هم هستند در امتحان الهی سربلند بیرون می آیند.

«از امّ سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می دانید؟ رسول خدا (ص) هنگام شب برای نماز برمی خواست و مشغول نماز می شد. سپس به اندازه مدت نماز، می خوابید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می کرد و مجدداً برای نماز برمی خواست... تا صبح می شد.»

«خُذِيفَةُ يَمَانِي که شبی با پیامبر بسر برده است می گوید: در آن شب، هنگامیکه پیامبر مشغول نماز شد، فرمود: الله اكبر ذوالملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة. بعد از حمد، سورة بقره را تلاوت فرمود و به رکوع رفت و رکوع آن جناب باندازه قیامش بود. در رکوع می فرمود: سبحان ربّي العظيم. سبحان ربّي العظيم. وقتی سر از رکوع برداشت، باندازه رکوعش ایستاده بود و می فرمود: لرّبّي الحمد، لرّبّي الحمد. سپس به سجده رفت و سجده اش باندازه قیامش بود و می فرمود: سبحان ربّي الاعلى، سبحان ربّي الاعلى. سپس از سجده سر برداشت و باندازه سجده، می نشست و می فرمود: ربّ اغفر لی، ربّ اغفر لی. بعد سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند.»

امیر مؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی اش پینه می بست. هفتاد بار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد.

امتحان با زیبایی یا زشت بودن

خدا با زیبایی انسان را امتحان می کن همانطور که با زشتی و نازیبائی افراد را امتحان می نماید.

زن زیبا در قیامت

امام صادق ع: روز قیامت، زن زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می کرده است، می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که حضرت مریم 3 از تو زیباتر بود ولی او فتنه نکرد! سپس مرد زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می نموده است، را می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که حضرت یوسف از تو زیباتر بود، ولی به فتنه نیفتاد. بعد شخصی را که بخاطر بلاها و سختیها به فتنه افتاده بود را می آورند. به او خطاب می شود که چرا تحمل سختیها نمودی و به فتنه افتادی؟ جواب می دهد که تو سختیها و بلاها را بر من نازل کردی و من به فتنه افتادم! به او خطاب می شود که بلاهای حضرت ایوب ع از تو بیشتر بود ولی او به فتنه نیفتاد

امتحان با ایثار و فداکاری

ایثار یعنی در مسائل روزمره و احتیاجات بشری، دیگری را بر خود ترجیح دادن. چه در غذا و چه در لباس و احتیاجات مادی.

ایثار نشانه بزرگواری است. ایثار نشانه جوانمردی است. ایثار نشانه کرامت و فضیلت است. مقام ایثار، مقام از خود گذشتن است.

انسانهای ایثارگر واقعی کم هستند. زیرا در ایثار باید از خود گذشت و به دیگران داد. پیامبران ایثارگر بودند. امامان ایثارگر بودند. عده‌ای از علماء ایثارگر بودند. عده‌ای از مردم عادی نیز ایثارگر بودند. نمونه بارز ایثار رامی‌توان در ایام دفاع مقدس ایران مشاهده نمود که گاهی بسیجی‌ها چه پیر و چه جوان بر روی مینها می‌رفتند و شهید می‌شدند تا راه عبور رزمندگان باز باشد. افرادی چون شهید همت وزین الدین و باکری و صیاد شیرازی و کشوری و... ایثارگر بودند.

اما در رأس همه ایثارگران بشریت، رسول خدا (ص) سپس علی مرتضی (ع) قرار دارند. علی (ع) در نماز انگشت به فقیر بخشید و در شأن او آیه زیر نازل شد.

«همانا سرپرست مؤمنین، خدا و رسول و آنانکه ایمان آورده و در حال رکوع صدقه می‌دهند می‌باشند.» مائده 55
علی (ع) در بستر پیامبر بجای رسول خدا خوابید تا جان پیامبر آسیب نبیند و از طرف خدا ایثارگر خوانده شد:
«و در میان مردم شخصی است که جان خود را در راه خدا می‌فروشد.» بقره 207

آزمایش با ولایت یا دشمنی اهل بیت ع

آزمون بسیار سخت ولایت نیز امتحان مهمی است که سرنوشت آدمی را در جهان آخرت مشخص می‌کند. متأسفانه در دنیای کنونی دوستان واقعی اهل بیت زیاد نیستند و برعکس دشمنان اهل بیت در لباس مسلمانان نفوذ کرده و به اسم وهابی، زرقاوی، بن لادن، ملا عمر، سپاه صحابه و غیره به کشتار شیعیان مشغولند و دل ابلیس را خوشحال نموده‌اند.

متأسفانه بعد از رحلت پیامبر اعظم ص اکثر مردم در آزمون ولایت مردود شدند و آنهمه سفارشات پیامبر درباره جانشین بر حقش را مخصوصاً سخن مهم حضرت را در روز غدیر خم که فرمود هر که من مولای او هستم علی هم

مولای اوست و این سخن را بین هفتاد هزار تا صد و چهل هزار نفر شنیدند و دهها راوی سنی و شیعه آن را روایت کردند، زیرا گذاشتند.

اگر غدیر خم محقق می شد و مردم از دستور خدا و رسول در مورد جانشینی علی بن ابیطالب ع اطاعت می کردند هیچ امام معصومی به شهادت نمی رسید.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید بجای 54 کشور اسلامی شاهد یک کشور ابر قدرت اسلامی بودیم.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید غیر از یک دین و یک مذهب، مسلمانان مذهب دیگری نداشتند.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید جهانیان از علوم بی کران قرآن و اهل بیت کمال استفاده را می بردند.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید مسلمانان پیشرفته ترین تمدن را داشتند.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید مسلمانان جزو عقب افتاده ترین کشورهای دنیان بودند.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید حادثه کربلا اتفاق نمی افتاد. قدس شریف اشغال نمی شد. مسلمانان مورد

ظلم مستکبران قرار نمی گرفتند. خلفای بی لیاقت و ستمگر بر مسلمانان حاکم نمی شدند.

اگر غدیر خم به نتیجه می رسید دین تحریف نمی شد.

و...

پیامبر ص □ فرمود:

«ای سلمان! هر که فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی بورزد، در جهنم است. ای

سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری بکار می آید که راحت ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر

و در صراط و در حساب است.

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی

است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می

کند. ای سلمان! وای بر کسیکه به فاطمه و ذریه او ظلم نماید. {زندگانی سرور زنان جهان}

6- انجام دستورات دینی {عبادت}

صبر بر طاعت خداوند: یعنی انسان بر عمل کردن به واجبات و ترک محرمات صبور باشد.

انسان باید ساعتی را صرف مقدمات نماز از طهارت و غیره کند و در حال نماز هم توجه خود را به همین نیت مشغول بدارد و یا در روز ساعاتی متوالی از خوردن و آشامیدن اجتناب کند و تا افطار صبر کند و با وجود آب گوارا و غذای مطبوع بر بشنگی و گرسنگی صبر کند و یا در حج رنج سفر و دوری از وطن را بر خود هموار کند و دری میان گروهی نا آشنا مبالغی از مال و عمر را صرف نماید و یا در امر به معروف و نهی از منکر چه خون دلها که باید بخورد و همه اینها به صبر احتیاج داد البته این عبادات برای اهلش سخت نیست بلکه شیرین نیز است همانطوریکه در روایت است که وقت اذان پیامبر (ص) به بلال می فرمود: (ارحنا یا بلال) ما را راحت و مسرور کن ای بلال.

در هر حال، احکامی که بر انسانها واجب شده همه برای رسیدن انسان به کمال و سعادت است والا خداوند از همه عالمیان بی نیاز است.

نماز معراج مؤمن است. روزه سپری در برابر آتش است. خمس و زکات، باعث ظهور انسان دوستی و نوع دوستی و رضایت الهی است. حج و جهاد هردو از جلوه های اقتدار دین اسلام است. امر به معروف و نهی از منکر، یعنی مبارزه همه مردم با جلوه های گناه در جامعه است.

هیچ واجبی خالی از حکمت نیست زیرا خداوند حکیم و علیم، هر حکمی را که واجب می کند بر اساس نفع و مصلحت انسانهاست. و البته هرگز حکمی که خارج از طاقت انسان باشد واجب نمی کند. و از هر کسی باندازه توانش تکلیف می خواهد.

اینکه مسلمانی در تمام عمرش از هنگام بلوغ تا زمان مرگ بتواند به دستورات دینی عمل کند نیاز به صبر دارد. هر روز نماز خواندن. هر ماه رمضان روزه گرفتن. از مالی که بدست آورده در راه خدا دادن. زحمت سفر حج را کشیدن و از جان و فرزند در راه خدا گذاشتن، نیاز به طاقت و صبر دارد. بعد از اینکه صبر کرد و به واجبات عمل نمود، آنوقت موقع مرگ خطاب می شود:

یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی. {فجر آیه آخر}
دیگر سختی ها تمام شد و از این ساعت به بعد در نعمتهای الهی قرار می گیری و به لذات اخروی بهشت دست می یابی.

7- کنترل شهوات {پاکدامنی}

از مهمترین پله های کمال و ترقی معنوی، صبر بر شهوات و دوری از آن است داستان عفت و گریه امام حسین(ع) در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود. نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.
حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی. آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو ای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید مادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.
عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نمیه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین(ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبا ئی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شکفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟
پیامبر(ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من میگردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی.

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول(ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او

افتاد از حسن و جمالش در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره بری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن بکنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهی انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول (ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می خواهی خود را بکشتن دهی. او را ببال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. درین بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید ناهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششور آورده باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برای نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است.

علی (ع) فرموده است:

((مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق))

کسیکه مغلوب شهوات باشد از بنده زر خرید ذلیل تر است.

عاقبت برصیصای عابد!

آورده اند در زمان قدیم در سرزمینی عابدی زندگی می کرد که به عنوان زاهد و عابد و دائم الصلاه میان مردم مشهور بود ولی باطنش با ظاهرش فرق داشت تا اینکه یکی از تجار آن سرزمین عازم مسافرت شد چون تنها یک دختر داشت و کسی را در آن شهر نداشت که دختر را با اطمینان خاطر نزد او بگذارد لذا به فکرش رسید که چون عابد در فکر عبادت خداست لذا بهترین جایی است که می تواند دختر را یزد او بگذارد.

پس دختر را بنزد عابد گذاشت و به مسافرت رفت دختر نزد عابد بود تا اینکه چشم عابد به صورت دختر افتاد و از جمال او دچار وسوسه شیطان شده و بالاخره فریب خورد و با او عمل نامشروع را انجام داد و بعد از مدتی با خود گفت اگر تاجر این ماجرا را بفهمد تمام مردم شهر را خبر کرده و آبروی من خواهد رفت پس با وسوسه شیطان و نفس اماره دختر را کشته و در خارج از عبادتگاه خود جایی پنهانی دفن نمود.

تاجر پس از مراجعت به سراغ دختر خود آمد عابد گفت تو اصلاً دختری پیش من نیاوردی پس تاجر به نزد پادشاه شکایت کرده و حاکم دستور داد تا خانه و اطراف خانه عابد را گشتند که پس جستجو متوجه جسد دختر شده و به امر قاضی تصمیم گرفته شد که عابد را به دار آویزند. پس از اینکه طناب دار به گردن عابد انداختند شیطان به او گفت اگر می خواهی زنده بمانی کهبشاید از این اعمال توبه کنی باید بگویی من شیطان را می پرستم تا اینکه من تو را نجات بدهم پس عابد بدبخت این جمله را گفت و در همان حال طناب دار را بالا کشیدند و عابد در حالیکه زنا کرده و آدم کشته و مشرک شده بود از دنیا برفت و این همه نتیجه هوی نفس بود.

نزدیک بود منحرف شود!

در زمان رسول خدا(ص) رویه پیامبر اسلام(ص) این بود که هر گاه می خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد. حضرت در جنگ تبوک میان سعیدالن عبدالرحمن و ثعلبه بن انصاری پیمان برادری بست. سعید در ملازمت پیامبر(ص) به جهد رفت. ثعلبه هم در مدینه مانده و عهده دار امورات خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می آمد و ما یحتاج خانواده سعید را مهیا میکرد. در یکی از روزها زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می زد و سوسه نفس هوس خفته ثعلبه را بیدا نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می گوید آخر نظری بینداز و بین در پشت پرده چیست و گوینده این سخنان کیست. خیالات شیطانی و هوس های نفسانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویشتن نبود. به همین جهت به خود جرئت داده و پرده را کنار زد دید زنی است زیبا که حجب و حیا رخسار او را احاطه کرده است. ثعلبه با همین یک نگاه چنان دل از دست داد وی بی قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد. آنگاه دست دراز کرد که با وی در آویزد. ولی همان لحظه حساس و خطر ناک زن فریاد زد و گفت ای ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری. آیا رواست که او در راه خدا پیکار کند و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی.

این کلام مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد نعره زد و از خانه بیرون رفت و سربکوه و صحرا نهاد. در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری سر آورد و پیوسته می گفت: خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناه. مدت ها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بی قراری می نمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم(ص) از سفر جهاد مراجعت فرمود وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت هم اکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است. سعید با شنیدن این سخن از خاه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد. سرانجام او را یافت که در پشت سنگی نشسته و دست بسر گرفته و با صدایی بلند میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی. وای بر شرمساری وای بر رسوائی روز قیامت. پس سعید نزدیک آمده او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت ای برادر برخیز و با هم نزد پیامبر رحمت برویم این درد را دوائی این رنج را شفائی باید. ثعلبه گفت اگر

لازم است حتما به حضور پیغمبر شریفاب شوم باید دست ها و گردن مرا با بند بسته و مانند بردگان گریز پای به خدمت پیغمبر ببری .

وقتی که با همان وضع آمد درب خانه پیغمبر (ص) ایستاد و با صدای بلند گفت المذنب یعنی گناهکار. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسید ای ثعلبه این چه وضعی است. ثعلبه خلاصه ماجرا را عرض کرد. حضرت فرمود: گناهی بزرگ و خطایی عظیم از تو سرزده، از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا چه خدا فرماید.

ثعلبه از خانه پیغمبر (ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد دخترش جلو آمد و گفت ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هر جا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر (ص) تو را از نزد خود رانده است منم دیگر بتو نمی پیوندم. ثعلبه چند روزی بدین حال در سوز و گداز بسر برد و شبی چند را بگریه وی نیاز پایان آورد. سرانجام هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر حضرت حتمی مرتبت خواند:

((والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصرو علی ما فعلو و هم یعلمون)) آل عمران 135

پرهیز کاران کسانی هستند که هر گاه کار ناشایستی از آنها سر زد خدا را بیاد آورند و اگناه خود توبه کنند و کیست جز خداوند که گناهان را بیامرزد و آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت اصرار نورزند زیرا بزشتی گناهان آگاهند.

پس پیامبر (ص)، علی (ع) و سلمان را بطلب ثعلبه فرستادند و در میان راه شبانی به آنها رسید حضرت سراغ ثعلبه را از او گرفت چوپان گفت شبها شخصی اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد. پس حضرت با سلمان صبر کردند تا شب شد ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز بسوی خالق بی نیاز دراز کرد و عرض کرد خداوند از همه جا محرومم اگر تو نیز مرا بانی بکه روی اورم و چاره کار را از کجا بخواهم.

در این هنگام مولای متقیان گریست آنگاه نزدیک آمده و فرمود ای ثعلبه مژده باد که خدا تو را آمرزید و اکنون پیغمبر (ص) تو را می خواند آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود قرائت فرمودند.

ثعلبه برخاست و همراه حضرت به مدینه آمده و یکر است وارد مسجد پیغمبر (ص) شدند حضرت مشغول نماز عشاء بود حضرت امیر و سلمان و ثعلبه نیز اقتدا کردند. بعد از حمد پیغمبر (ص) شروع به خواند یکاثر نمودند همینکه آیه اول را تلاوت فرمود:

((الهاکم التکاثر))

یعنی مشغول داشته شما را ثروت اندوزی .

ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود:

((حتی زرتم المقابر))

تا زمانی که شما قبرها را زیارت کنید.

بیشتر ناله کرد.

و چون آیه سوم را شنید:

((کلا سوف تعلمون))

یعنی آن چنین است که بزودی خواهید داشت .
نعره ای کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیامبر(ص) فرمود: از دنیا بترسید و از زنان پرهیزید زیرا شیطان آگاه و د کمین گاه است و هیچیک از دامهای وی برای صید
پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان او نیست.

8- صبر در مقابل انتقام {عفو و بخشش}

ارزش عفو و بخشش:

عفو در اصطلاح به صفتی می گویند که باعث می شود از گناه و بدی دیگران چشم پوشی کرده و اگر کسی به صاحب عفو اهانتی و یا ظلمی نمود او در گذرد مخصوصاً زمانی که قدرت بر مقابله و برخورد را داشته باشد. قرآن می فرماید:

((فمن عفا و اصلح فاجره علی الله)) شوری 39

هر کس که ببخشد و اصلاح نماید پس اجرش با خداوند می باشد پیامبر اسلام (ص) می فرماید: ((ان الله عفو یحب العفو))

بدرستیکه خداوند صاحب عفو است و عفو را دوست دارد. آورده اند که موسی (ع) با حق مناجات کرد که الهی کدام بنده بیزد تو عزیز تر است خطاب آمد که آنکس که عفو با اینکه می تواند کرده و انتقام بگیرد. موارد عفو و گذشت زیاد است مثل آنجایی که کسی گناهی و یا ستمی را به فردی وارد کند یا اینکه برادر ایمانی در حال عصبانیت اهانتی به انسان نماید و یا اینکه در رابطه با برخورد با ارباب رجوع مورد اذیت قرار گیرد که در همه این موارد عفو پسندیده است.

آورده اند که روزی مالک اشتر سردار سپاه علی (ع) با لباس ساده ای از میان بازار کوفه عبور می کرد یکی از اشخایص مغرور و متکبر که مالک اشتر را نمی شناخت وقتی دید مردی با لباس ساده ای از میان بازار عبور می کند پوست خربزه ای را به سوی مالک اشتر پرتاب نمود ولی مالک اشتر بدون اعتنا از بازار خارج شد.

پس یکی از بازاریان به این مرد گفت میدانستی این اهانت را به چه کسی نمودی این فرد مالک اشتر بود. وقتی متوجه شد به چه شخصی اهانت نموده بدنش شروع به لرزیدن کرد بدنبال مالک اشتر رفت تا اینکه مالک را در مسجدی دید که مشغول نماز خواندن است بعد از اتمام نماز شروع به عذر خواهی از مالک اشتر نمود ولی مالک عرض کرد من به مسجد نیامدم مگر برای اینکه از خدا طلب آمرزش برای تو نمایم.

شاعر می گوید:

چو قدرت یافتی بر خصم قاهر

بعفوش بند کن تا بنده گردد

که معذب کشته افعال خویش است

چو بوی عفو یابد زنده گردد

علی (ع) می فرماید: هر وقت بر دشمنت قدرت یافتی پس بعنوان تشکر از تسلط تو بر او از او عفو نما.

علماء اخلاق گفته اند عفو گوهری است که حق تعالی در ضمیر انسان به ودیعه گذاشته و برای رسیدن بدان و پیدا کردنش زحمات زیادی کشید و ناملایمات فراوانی را باید تحمل شد و کسانی به این صفت متعالی می رسند که او را از معاصی تبری جسته و روح را به اوصاف عالی الهی آرایش داده و ثنای کاری کند که حق تعالی او را مورد عفو قرار دهد که امام صادق(ع) فرمود:

به مرحله عفو نمی رسد مگر زمانی که خدا او را مورد عفو قرار داده و گناهان گذشته و آینده او را ببخشد و به نور الهی او را منور کند.

در روایت است چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک سرزمین گرد آورده منادی فریاد کشد اهل فضل کجایند. جماعتی از مردم برخیزند. فرشتگان ایشان را استقبال کنند و گویند فضل شما چه بوده گویند ما به کسی که از ما می برید پیوستیم و آنکه ما را محکوم می کرد احسان می کردیم. رسول خدا(ص) فرمود: یا علی کسیکه نپذیرد پوزش عذر خواهی را چه راست گوید و چه دروغ به شفاعت من نرسد. و نیز فرمود: پوزش پذیر باشید از هر پوزشی خواه درست باشد یا نادرست و هر که نپذیرد شفاعت من به او نرسد.

مقام بخشش امام علی(ع):

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین(ع) پیدا شد.

امیرالمؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که: توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیران را و شماردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.

شخصی به محضر امام صادق(ع) شرفیاب شد و عرضکرد مرا حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارماخلاق است.

بخشندگی کاشف الغطا:

در حالات مرحوم کاشف الغطا که از علمای بزرگ عالم اسلام بوده است آمده که روزی در محراب عبادت نشسته بودند گدائی به ایشان نزدیک شد و از او درخواست مقداری پول کرد ایشان به دلایلی به وی پول ندادند اما سائل آب دهان به صورت مرحوم کاشف الغطا انداخت پس از این عمل کاشف الغطا به پا خاستند و شخصا میان صفهای نماز گشتند و برای او پول جمع آوری کردند.

نمونه ای از عفو و گذشت امام سجاد(ع):

روایتی از پیامبر(ص) است: وقتی خدا بخواهد مؤمنی را بزرگ کند او را صاحب عفت و گذشت می نماید. شخصی از اهل بیت حضرت زین العابدین (ع) بحضور آنحضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آنحضرت در جوابش چیزی نفرمود.

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد(ع) متوجه اهل مجلس شد و فرمود شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می دادی حضرت زین العابدین نعلین های خود را پوشید و حرکت کرد. پس حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود:

((والكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين)) آل عمران 133

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می کنند و خدا نیکو کاران را دوست دارد.

راوی می گوید: وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بدگوئی نخواهد کرد. همینکه نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه السلام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید علی بن الحسین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود. موقعی که چشم امام(ع) به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که بمن گفתי درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد. راوی می گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام سجاد(ع) شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم. و همچنین آمده است که یکی از کنیزان امام سجاد(ع) آب بر سر آن بزرگوار می ریخت در آن حین که آب می ریخت ابریق از دستش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین (ع) سر خود را بلند نمود و به آن کنیز یک نگاهی کرد کنیز گفت خدا می فرماید:

((والكاظمين الغيظ))

امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید. کنیز گفت:

((والله يحب المحسنين))

امام(ع) فرمود: برو من تو را برای رضای خدا آزاد کردم.

داستانی از تاریخ:

آورده اند اول کسیکه از ملوک سامانی اقتدار و عظمت پیدا کرد امیر اسمعیل سامانی است که مردی بسیار پسندیده سیرت و دارای اخلاقی شایسته بود. امیر اسمعیل ابتدا از طرف برادر خود امیر نصر سامانی حمومت بخارا را داشت هنوز چیزی از مدت حکم رانیش نگذشته بود که بواسطه مدالت و دادگری و حسن رفتار با رعیت دلهای مردم را بسوی خود متوجه کرد بطوریکه از اطراف و جوانب آوازه رعیت نوازی او را شنیده گردش را گرفتند. کم کم دامنه حکومتش وسعت یافت بعضی از فتنه جویان میان دو برادر را تیره کرده امیر نصر را علیه برادر خود برانگیختند.

امیر اشکری فراوان از سمرقند برای سرکوبی اسمعیل حرکت داد و پس از روبرو شدن دو لشکر و مبارزه دو سپاه امیر نصر مغلوب شده و فرار کرد ولی بدست یکی از یاران امیر اسمعیل گرفتار گردید پس او را با دست بسته پیش برادر کوچکترش اسمعیل سامانی آوردند همه گمان داشتند فوراً دستور کشتنش را خواهد داد اما همینکه چشم امیر اسمعیل به برادر بزرگتر از خود افتاد و از اسب پیاده شد و با کمال احترام پیش رفته ابتدا ران و بعد رکاب او را بوسید. این گذشت چنان بی سابقه بود که امیر نصر خیال کرد او را مسخره می کند. امیر اسمعیل دستور داد خیمه و خرگاه مرتبی روبروی هیمه خودش برای او اختصاص دهند. سپس رو به برادر کرده و گفت تو همان برادر بزرگتر و من همان خدمتگزار کوچکم. اگر بهارا را به من ارزانی داری منت دارم و گرنه هر چه رأی و فرمان تو باشد انجام خواهم داد. امیر نصر از رفتار برادر خود شرمنده گشت و امیر اسمعیل با احترام او را روانه سمرقند کرده و در سنه 279 امیر نصر وفات یافت. از این رو تمام ماوراء النهر در اختیار امیر اسمعیل در آمد. اگر عفو سیره انسان نباشد آنوقت شاید کینه جای عفو را بگیرد به داستان زیر توجه کنید.

در قرن ششم هجری شخصی بنام ابن سلار که از افسران ارتش مصر بود به مقام وزارت رسید و در کنال قدرت بر مردم حکومت می کرد. او از یک طرف مردی شجاع فعال و با هوش بود و از طرف دیگر خودخواه و خشن و ستمکار. در دوران وزارت خود خدمت بسیار و ظلم فراوان کرد. موقعیکه ابن سلار یک فرد سپاهی بود به پرداخت غرامتی محکوم شد برای شکایت نزد ابی الکریم مستوفی دیوان رفت و پیرامون محکومیت خود توضیحاتی داد. ابی الکریم به حق یا نا حق به اظهارات او ترتیب اثر نداد و گفت: سخن تو در گوش من فرو نشود. ابن سلار از گفته وی هشمگین گردید کینه اش را بدل گرفت. موقعیکه وزیر شد و فرصت انتقام بدست آورد او را دستگیر نمود و فرمان داد میخ بلندی را در گوش وی فرو کوفتند تا از گوش دیگرش سر بیرون کرد. در آغاز کوبیدن میخ هر بار که ابی الکریم فریاد می زد ابن سلار می گفت اکنون سخن من در گوش تو فرو شد. سپس به دستور او پیکری جانفش را با همان میخی که د سر داشت بدار آویختند.

امام سجاد (ع) فرمود: اگر مردی به تو از راست بدی کرد و از طرف چپ غدر خواسته به تو روی آورد تو از او قبول نموده و او را عفو نما.

منابع:

تفسیر نمونه {آیه الله مکارم شیرازی}

خوئیها و بدیها {مؤلف}

میزان الحکمه {محمدی ری شهری}

فاطمه سرورزنان جهان {مؤلف}

پندتاریخ {موسی خسروی}

داستانهای ما {علی دوانی}

بحار الانوار {علامه مجلسی}

مناهج الشارعی {میر محمد عبدالحسین}

الرساله العلیه {مرحوم کاشفی}

کشکول ممتاز {محمد مهدی تاج لنگرودی}

هزارویک حکایت تاریخی {محمود حکیمی}

گفتار فلسفی {محمد تقی فلسفی}